

المتشابهات

(الجزء الاول)

(متن - ترجمه)



احمد الحسن

•www.almahdyoon.org•

پي نوشتہ ما

شيخ ناظم محبلي و استاد ضياء زبدي

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع) العدد (4)

أسرار الإمام المهدي (ع) (مكن الله له في الأرض)

المتشابهات

(الجزء الاول)

السيد أحمد الحسن (ع)

وصي ورسول الامام المهدي (ع)

تحقيق اللجنة العلمية

لأنصار الإمام المهدي (مكن الله له في الأرض)

الطبعة الثالثة

1431هـ - 2010 م

لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع)

يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي :

www.almahdyoon.org

مختصر تعریفی از صاحب کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش، امامان و مهدیین که امرمان تسلیم آنها است.

سید احمد الحسن، وی احمد فرزند اسماعیل فرزند صالح فرزند حسین فرزند سلیمان فرزند محمد المهدی فرزند حسن العسکری فرزند علی الهادی فرزند محمد الجواد فرزند علی الرضا فرزند موسی الکاظم فرزند جعفر الصادق فرزند محمد الباقر فرزند علی السجاد فرزند حسین الشهید فرزند علی امیر المؤمنین فرزند ابیطالب می باشد. که درود و سلام خدا بر آن ها باد.

او جانشین و فرستاده امام مهدی (محمد فرزند حسن عسکری) برای عموم مردم، یمانی موعود نزد شیعیان، و طبق عقیده اهل سنت همان مهدی ای است که رسول خدا به تولد ایشان در آخر الزمان مرزده داده بودند؛ و معزی برای پیامبران خدا و فرستادگانش که پیامبر خدا حضرت عیسی وعده او را در انجیل داده است، و نجات دهنده ای که پیامبر خدا ایلیا، وعده ظهورشان را به یهودیان داده بودند.

سال 1999 میلادی (1378 هـ. ش) در عراق پایتخت دولت عدل الهی همراه با دعوت بزرگ خداوند ظهور کردند و دعوتشان توسط دلایل و احتجاجاتش نزد مردم همانگونه که پیامبران و فرستادگان خداوند از قبل بر قومشان احتجاج می کردند، در کل عالم انتشار پیدا کرد. دلایل ایشان شامل: چندین متن (عین وصیت جد بزرگوارشان پیامبر اکرم، که اسم و شأن و منزلتشان در آن اشاره شده است. و همچنین ده ها متن معتبر دیگر نزد مسلمانان، مسیحیان و یهودیان) - علمی که با آن به مبارزه و مناظره بزرگان ادیان و کل طوائف برخاستند- پرچم بیعت خدا و دعوت به حاکمیت خداوند و نیز همراه با تأیید خدای پاک و منزله در ملکوت توسط صدها رؤیای صادقه پیامبران و اوصیایی که به آن شهادت می دهند.

و همانا با خط مبارکشان مجموعه ای از کتاب هایی که شامل بسیاری از مسایل خدانشناسی بودند را در میان مردم منتشر کردند. از آن ها می توان به: کتاب توحید، متشابهات، روشنگری از دعوات فرستادگان، سفر حضرت موسی به مجمع البحرین، نبوت خاتمه، فتنه گوساله، جهاد درب بهشت، حاکمیت خدا نه حاکمیت مردم، گزیده ای از تفسیر سوره فاتحه و چندین کتاب دیگر اشاره کرد.

اما هدف دعوت ایشان، همان هدف دعوت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (درود خداوند بر آن ها باد) است تا همانا توحید و یگانگی در تمامی نواحی جهان انتشار پیدا کند. هدف پیامبران و فرستادگان هدف اوست و بیان تورات و انجیل و قرآن و آنچه را که در مورد آن دچار اختلاف شده اند، پر شدن زمین از عدل و داد

المتشابهات الجزء الاول (متن - ترجمه).....2

همانگونه که از جور و ستم پر شده است، می باشد؛ تا گرسنگان را سیر کند و تنگدستان را در نیازمندی باقی نماند. تا یتیمان را پس از غم و اندوه طولانی‌شان شاد گرداند و زنان بیوه از آنچه که نیازهای مادی دارند، با احترام دریافت کنند. تا... تا... و تا آنچه از عدل و رحمت و راستی در شریعت است تحقق بخشد.

همانا بسیاری از مؤمنان پراکنده شده در مناطق زیادی از جهان به این دعوت مبارك و فرخنده پیوسته اند. لطفاً جهت کسب اطلاعات بیشتر به سایت رسمی انصار امام مهدی و اتاق گفتگوی صوتی در پالتاک مراجعه نمایید.

*** **

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الواحد الأحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد. سپاس مخصوص خدای یکتای بی همتا و بی نیاز از همه چیز خدایی که نه می زاید و نه زاده می شود و نه کسی لیاقت همتایی با او را دارد.

الحمد لله الذي خلق الخلق وأرسل لهم الرسل، وجعل العلم بكتب السماء دليلاً عليهم يعرفهم به من خلصت نيته وشحذ لمعرفة الحق همته.

سپاس مخصوص خدایی که مخلوقات را آفرید و برای آنها پیامبرانی را فرستاد و علم را در کتابهای آسمانی بعنوان دلیلی برای شناسایی آنها قرار داد. جهت کسی که نیت پاک و زلال داشته و همت و تلاش خود را برای شناسایی حق به کار برده باشد.

الحمد لله الذي جعل علم الكتاب مختصاً بمن أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، وجعل لمن ينتحل مقامهم جهنم يصلها ملوماً مخذولاً. الحمد لله الذي جعل محمداً وآل محمد لنا وسيلة لرضاه، ولم يجعل في غيرهم سبيلاً للنجاة، الحمد لله الذي جعل ولايتهم حسنة لا تضر معها سيئة، وجعل نكرانهم سيئة لا تنفع معها حسنة.

سپاس مخصوص خدایی که علم کتاب را مخصوص کسانی قرار داد که آنها را ازهر کثری مبرا و آنها را پاک و پاکیزه نمود. و هرکس به ناحق جای آنها بنشیند آتش دوزخ را قرارگاه او قرار داد؛ تا در آن نکوهیده و وامانده بنشیند. سپاس مخصوص خدایی است که محمد و آل محمد عليهم السلام را وسیله ای برای ما جهت رضای خود قرارداد؛ و در غیر آنها راه نجاتی را ایجاد نمود. سپاس مخصوص خدایی که ولایت اهل بیت را عمل نیکی معرفی نمود که با وجود آن هیچ عمل ناپسندی مایه ی سرزنش نیست. و همچنین عدم قبول ولایت اهل بیت را عمل ناپسندی معرفی نمود که هیچ عمل صالحی بدون آن مورد پذیرش نیست.

الحمد لله الذي جعلهم ترجماناً للكتاب، وجعله من غيرهم مغلقاً بلا باب، فهم عدل القرآن وترجمانه، خلفاء الرسول وآذانه، كهف الوري شمس الدجى ليوث الوغى، من حاد عنهم خف ميزانه.

سپاس مخصوص خدایی که اهل بیت را ترجمان کتاب (قرآن) قرار داد. و قرآن را بدون اهل بیت دری بسته معرفی نمود. پس آنها میزان عدل قرآند و ترجمان آن. جانشینان پیامبر و کسان مأذون او. پناهگاه انسانها و روشنایی تاریکی ها و مردان کارزارها؛ هرکس از آنها فاصله گیرد کفه ی میزان اعمالش سبک خواهد شد.

اللهم فصلّ عليهم كلما طلعت شمس وغربت، وكلما هبت ريح وسكنت، اللهم صلّ عليهم بعدد رمال البر وقطرات المطر وعدد أوراق الشجر وما يحويه البر والبحر، اللهم صلّ عليهم بعدد أنفاس الخلائق، من ناطق وغير ناطق، صلاة دائمة نامية زاكية يصعد أولها، ولا ينفد آخرها، وأجعلها ذخراً لنا يوم نلقاك، يوم لا ينفع مال ولا بنون إلا من أتاك بولايتهم والكفر بولاية غيرهم اللهم اجعل كل صلواتك على جدهم المصطفى أولاً وعليهم ثانياً، ولا تفارق بيننا وبينهم دائماً أبداً برحمتك يا أرحم الراحمين.

پروردگارا بر آنها صلوات بفرست هر وقت که آفتاب طلوع کند و هر وقت، که غروب کند؛ و هر وقت که باد بزند و هر وقت که از حرکت بایستد. پروردگارا بر آنها صلوات بفرست به عدد شن زارهای بیابان و قطره های باران و برگ های درختان و هر آنچه در بیابان و اقیانوس هاست. پروردگارا بر آنها صلوات بفرست به عدد دم و بازدم آفریدگان، از آنچه نطق می کند و آنچه نطق نمی کند، صلواتی دائمی و پرورنده و پاک، اول آن بالا رود و آخر آن پایانی نداشته باشد. و آن را ذخیره ای برای ما قرار بده برای روزی که بسوی تو می آییم، روزی که در آن مال و فرزند هیچ سودی ندارند مگر آنکه کسی با ولایت اهل بیت و عداوت دشمنان آنها بیاید. پروردگارا همه ی درود خود را برجدهشان محمد مصطفی و برجانشینان به حق او بفرست؛ و بین ما و آنها هرگز و هیچ وقت حد فاصلی قرارنده به مهربانیت ای مهربانترین مهربانان.

قال الله (سبحانه وتعالى): ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿١﴾.

(اوست کسی که این کتاب [یعنی قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آنکه تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود).

وقد نص الرسول محمد (ص) وآل بيته (ع) على أن متشابه القرآن لا يعلمه إلا الرسول (ص) والأئمة من ذريته (ع)، ولا يعرف إلا عن طريقهم وبابهم (ع).

عن أبي جعفر (ع): (نحن الراسخون في العلم، ونحن نعلم تأويله).

وعن أبي عبد الله (ع)، قال: (الراسخون في العلم: أمير المؤمنين (ع) والأئمة من ولده (ع)).

وعن أبي جعفر في قوله: ﴿وَأُولُو رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ ، قال: (هم الأئمة المعصومون (ع)).

¹ - آل عمران: 7.

² - وسایل الشیعه: ج 27 ص 198.

³ - وسایل الشیعه: ج 27 ص 179.

⁴ - نساء: 83.

⁵ - عنكبوت: 49.

⁶ - وسایل الشیعه: ج 27 ص 180.

⁷ - وسایل الشیعه: ج 27 ص 198.

⁸ - آل عمران: 7.

⁹ - وسایل الشیعه: ج 27 ص 200.

¹⁰ - وسایل الشیعه: ج 27 ص 192.

¹¹ - وسایل الشیعه: ج 27 ص 190.

¹² - طه: 83.

¹³ - وسایل الشیعه: ج 27 ص 202.

و براستی حضرت محمد ﷺ و اهل بیت ایشان فرمودند: که کسی جز پیامبر ﷺ و ائمه اطهار از خاندان او به متشابه قرآن دانا نیست؛ و کسی قرآن را نمی داند مگر از راه آنها .

حضرت محمد باقر ع فرمودند: (نحن الراسخون في العلم، ونحن نعلم تأويله).

(ما ریشه داران در علم هستیم [کسانی که بالاترین بهره را از علم برده اند] ، و ما عالم به تأویل آن [قرآن] هستیم) (2).

حضرت امام صادق ع می فرماید: ریشه داران در علم: امیرالمومنین علی ابن ابی طالب و ائمه اطهار از فرزندان او و میباشند (3).

حضرت محمد باقر ع در مورد ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (4) . (و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعا از میان آنان کسانی هستند که [می توانند درست و نادرست] آن را دریابند فرمودند: (هم الأئمة المعصومون) . آنان ائمه ی معصومند).

والأحاديث كثيرة جداً في هذا الباب، ومنها يتبين أن تفسير أو تأويل متشابه القرآن علم قد خص به الأئمة من أوصياء الرسول (ص) إلى يوم القيامة، ولا يوجد عند غيرهم أبداً إلا أن يكون مأخوذاً عنهم (ع).

بل إن القرآن كله محكم عند الأئمة (ع) فلا يوجد متشابه عندهم (ع)؛ لأن المتشابه ما تشابه على صاحبه، وأهل البيت (ع) لا يشتمه عليهم القرآن فهم ترجمانه بعد الرسول محمد (ص)

عن هروال بن حمزة، عن أبي عبد الله (ع)، قال: سمعته يقول: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ ، قال: هم الأئمة خاصة).

وعن بريد بن معاوية، عن أبي جعفر (ع) قال: قلت له: قول الله: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ أتم هم؟ قال: (من عسى أن يكونوا غيرنا؟!).

و احادیث در این مورد به راستی خیلی فراوان است و از آنها معلوم می شود که تفسیر و تأویل متشابه قرآن علمی است که به ائمه اطهار از جانشینان پیامبر ﷺ تا روز رستاخیز اختصاص دارد. و نزد کسی جز آنها هرگز پیدا نخواهد شد مگر این که از آنها اقتباس شده باشد.

البته همه قرآن نزد اهل بیت محکم است و هیچ متشابهی در آن نزد آنان نیست. زیرا که متشابه یعنی مشتبه شدن چیزی نزد صاحبش، و اهل بیت چیزی از قرآن نزد آنان مشتبه نیست چون که آنان ترجمان آن بعد از پیامبر اکرم ﷺ هستند.

هروال بن حمزه، از امام صادق ع نقل می کند در مورد: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ (بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم [الهی] یافته اند) (5) که فرمودند: آنان اختصاصاً ائمه اطهارند (6).

² - وسائل الشیعه: ج 27 ص 198.

³ - وسائل الشیعه: ج 27 ص 179.

⁴ - نساء: 83.

⁵ - عنکبوت: 49.

⁶ - وسائل الشیعه: ج 27 ص 180.

بريد بن معاويه، از امام باقر^ع نقل می کند خداوند در این مورد فرموده: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ (بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم [الهی] یافته‌اند). که عرض کردم شما آنها هستید: فرمود: چه کسانی ممکن است باشند جز ما؟⁽⁷⁾.

إذن، فالقرآن كله آيات بينات عند الأئمة (ع) لا يوجد فيه متشابه، ولذلك انحصر تفسير القرآن في الأئمة (ع)؛ لأن غيرهم لا يعرف ما تشابه من القرآن ولا يفقه تأويله، وفاقد الشيء لا يعطيه. وقد نبه الأئمة (ع) على هذه الحقيقة مرات عديدة في رواياتهم، وحذروا عن تفسير القرآن بالرأي، ونهوا كذلك على أن كلام الله تعالى لا يشبه كلام البشر فلا يمكن قياسه عليه، ولنطلع على بعض كلامهم (ع) في هذا الموضوع لتتضح المسألة:

پس همه ی قرآن کریم نزد ائمه اطهار نشانه‌هایی روشن است. و هیچ متشابهی در آن یافت نمی‌شود، بنابراین تفسیر قرآن منحصر در پیشگاه اهل بیت است و نه کسی غیر از آنها تفسیر آن را می‌فهمد و نه تأویل آن را تفقه می‌کند، لذا بی‌بهره کسی را بهره‌مند نمی‌کند.

همانا اهل بیت عصمت و طهارت این حقیقت را بارها و بارها در روایات خود بیان نموده‌اند، و از تفسیر قرآن به رأی هشدار داده‌اند و همچنین هشدار داده‌اند که کلام خداوند متعال شبیه کلام انسان نیست تا با آن مقایسه شود؛ در اینجا جا دارد که بر بعضی از روایات آنها در این مورد مروری داشته باشیم تا مسئله برای ما روشنتر گردد.

عن الصادق (ع)، قال: (إن الله بعث محمداً، فحتم به الأنبياء، فلا نبي بعده، وأنزل عليه كتاباً، فحتم به الكتب، فلا كتاب بعده - إلى أن قال: فجعله النبي (ص) علماً باقياً في أوصيائه، فتركهم الناس، وهم الشهداء على أهل كل زمان حتى عاندوا من أظهر ولاية ولادة الأمر، وطلب علومهم، وذلك أنهم ضربوا القرآن بعضه ببعض واحتجوا بالمنسوخ وهم يظنون أنه الناسخ، واحتجوا بالخاص وهم يقرون أنه العام، واحتجوا بأول الآية، وتركوا السنة في تأويلها، ولم ينظروا إلى ما يفتح الكلام، وإلى ما يختمه، ولم يعرفوا موارد ومصادره، إذ لم يأخذوه عن أهله، فضلوا وأضلوا).

ثم ذكر (ع) كلاماً طويلاً في تقسيم القرآن إلى أقسام وفنون ووجوه، تزيد على مائة وعشرة، إلى أن قال (ع): (وهذا دليل واضح على أن كلام الباري سبحانه لا يشبه كلام الخلق، كما لا تشبه أفعاله أفعالهم، ولهذه العلة وأشبابها لا يبلغ أحد كنه معنى حقيقة تفسير كتاب الله تعالى إلا نبيه وأوصياؤه (ع) ... إلى أن قال: ثم سأله (ع) عن تفسير المحكم من كتاب الله، فقال: أما المحكم الذي لم ينسخه شيء فقلوه عز وجل: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ الآية.

امام صادق^ع فرمودند: همانا خداوند حضرت محمد^{صلی الله علیه و آله} را به پیامبری برگزید و رسالت را با او خاتمه داد پس هیچ پیامبری بعد از او نیست و کتاب را بر او نازل کرد و کتابهای آسمانی را بوسیله ی آن پایان داد. تا این که فرمودند پیامبر را بوسیله ی جانشینانش پرچی برافراشته قرار داد پس آنها را برای آدمیان منصوب نمود و آنان را براهل هر زمانی شاهد تعیین نمود حتی زمانی که افرادی خود را برای ولایت مردم معرفی می‌نمودند در برابر آنها می‌ایستادند

و علم آنها به این امر را خواستند و آن این است که مدعیان، آیات قرآن را برضد هم فهمیدند و با منسوخ قرآن احتجاج می کردند و پنداشتند که آن ناسخ است و با خاص قرآن احتجاج می کردند و به نظرشان که آن عام قرآن است و با اول آیه احتجاج نمودند و سنت پیامبر در تأویل آن را ترک کردند و نگاه نمی کنند که چه چیزی صحبت را باز می کند و چه چیزی آن را خاتمه می دهد و موارد و مصادر آن را نمی دانند اگر آن را از اهلش اقتباس نکنند، پس گمراه شدند و همچنین بقیه را گمراه کردند. سپس سخنان زیادی در تقسیم قرآن به اقسام و فنون و وجوه مختلف بیان نمودند که به صد و ده نکته می رسد. تا این که فرمودند: و این دلیل آشکاری است بر اینکه کلام خداوند هرگز شبیه کلام مخلوقات نیست همانند آنکه افعال خداوندی شبیه افعال بندگان نیست و به همین علت است که جوهر و معنی حقیقی تفسیر کلام خداوند را کسی نمی داند مگر پیامبرانش و اوصیاء آنها، تا اینکه از ایشان سؤال کردند: از تفسیر محکم از کتاب قرآن پس فرمودند: محکم قرآن چیزی است که هیچ چیز دیگری آن را نسخ نمی کند، پس گفته ی پروردگار: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ (اوست کسی که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره ای از آن آیات محکم [صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره ای] دیگر متشابهاتند [که تأویل پذیرند])⁽⁸⁾

وإنما هلك الناس في المتشابه لأنهم لم يقفوا على معناه ولم يعرفوا حقيقته، فوضعوا له تأويلاً من عند أنفسهم بآرائهم، واستغنوا بذلك عن مسألة الأوصياء، وبنذوا قول رسول الله (ص) وراء ظهورهم ... الحديث).

در این خصوص باید گفت که فقط گمراهی مردم در این است که در برابر متشابه وقوف نمی نمایند تا اینکه معنای آن برای آنها معلوم گردد. و حقیقت آن را نمی دانند پس برای آن تأویلی از خود برای خود قرار دادند و آن از سؤال نمودن از جانشینان پیامبر، پرهیز نمودند و گفته ی پیامبرشان را پشت سر نهادند و با آن مخالفت نمودند.⁽⁹⁾

عن جابر بن يزيد، قال: سألت أبا جعفر (ع) عن شيء من التفسير، فأجابني ثم سألته عنه ثانية فأجابني بجواب آخر، فقلت: كنت أجبني في هذه المسألة بجواب غير هذا، فقال: (يا جابر، إن للقرآن بطناً [وللبطن بطناً] وله ظهر، وللظهر ظهر، يا جابر وليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن، وإن الآية يكون أولها في شيء وآخرها في شيء، وهو كلام متصل متصل على وجوه).

جابر بن یزید می گوید از امام باقر ع سؤال نمودم از چیزی از تفسیر از ایشان سؤال نمودم و ایشان ع جواب دادند سپس از ایشان ع دوباره همان را سؤال نمودم پس جواب دیگری داد پس عرض کردم که جوابی غیر از این به بنده داده بودی ایشان ع فرمودند: ای جابر برای قرآن باطنی هست و برای باطن آن باطنی و همچنین برای قرآن ظاهری است و برای ظاهر آن ظاهری، ای جابر و چیزی نیست دورتر از عقول انسانها از تفسیر قرآن و براستی که آیه ی قرآن اول آن به چیزی ربط دارد و آخر آن به چیزی دیگر و قرآن کلامی است متصل و بر وجه های متعدد⁽¹⁰⁾.

⁸ - ال عمران: 7.

⁹ - وسایل الشیعه: ج 27 ص 200.

¹⁰ - وسایل الشیعه: ج 27 ص 192.

عن المعلی بن خنیس، قال: قال أبو عبد الله (ع) في رسالة: (فأما ما سألت عن القرآن، فذلك أيضا من خطراتك المتفاوتة المختلفة، لأن القرآن ليس على ما ذكرت وكل ما سمعت فمعناه [على] غير ما ذهبت إليه، وإنما القرآن أمثال لقوم يعلمون دون غيرهم، ولقوم يتلونه حق تلاوته، وهم الذين يؤمنون به ويعرفونه، وأما غيرهم فما أشد إشكاله عليهم وأبعده من مذاهب قلوبهم، ولذلك قال رسول الله (ص): [إنه] ليس شيء أبعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن، وفي ذلك تحير الخلائق أجمعون إلا من شاء الله، وإنما أراد الله بتعميته في ذلك أن ينتهوا إلى بابه وصراطه وأن يعبدوه وينتهوا في قوله إلى طاعة القوام بكتابه، والناطقين عن أمره، وأن يستنبطوا ما احتاجوا إليه من ذلك عنهم، لا عن أنفسهم، ثم قال: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾. فأما عن غيرهم فليس يعلم ذلك أبداً، ولا يوجد، وقد علمت أنه لا يستقيم أن يكون الخلق كلهم ولاية الأمر؛ لأنهم لا يجدون من يأتمرون عليه ومن يبلغونه أمر الله ونهيه، فجعل الله الولاية خواص ليقتمدى بهم، فافهم ذلك إن شاء الله، وإياك وإياك وتلاوة القرآن برأيك، فإن الناس غير مشتركين في علمه، كاشتراكهم فيما سواه من الأمور، ولا قادرين على تأويله، إلا من حده وبابه الذي جعله الله له فافهم إن شاء الله، واطلب الأمر من مكانه تجده إن شاء الله).

معلا بن خنیس می گوید که امام صادق (ع) در نامه ی خود فرموده: (پس آنچه که در مورد قرآن سؤال کردی پس آن از خطرهای متفاوت مختلف که بر علیه توست زیرا که قرآن آن چیزی نیست که تو می گویی و هر آنچه که شنیدی بر چیز دیگری است که تو به سمت آن متمایل شدی پس قرآن مثالهایی است برای کسانی که عالمند و نه غیر آنها، و برای کسانی است که آن را آنچه که باید می خوانند و به آن ایمان دارند و آن را می دانند، و اما غیر آنها چقدر پیش آنها اشکال دارد و چه دور است از آنچه که دلهايشان به سمت آن می روند و به همین خاطر رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند که: (هیچ چیزی به اندازه ی دوری دلهای انسانها نسبت به فهم تفسیر قرآن دور نیست) و در آن سر درگمی همه ی مخلوقات خواهد بود مگر کسانی که خدا خواسته است. و با این وصف خداوند خواسته که مردم از درگاه او دور نشوند و به راه و درگاه او نزدیکتر باشند و این که او را پرستند و با این به فرمانبرداری از بر گزیدگان از جانب او بر کتاب و گویندگان دستورات خداوندی عمل کنند و آنچه را که از کتاب آسمانی لازم دارند از جانب آنها استنباط کنند نه از غیر آنها.

سپس فرمودند: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعا از میان آنان کسانی اند که [می توانند درست و نادرست] آن را دریابند) ولی از غیر آنان هر گز آن رانی داند. و آن پیدا نمی شود و همانا تو دانستی که این شدنی نیست که همه ی مردم اولیای امر باشند.

و آن به علت اینکه اگر همه اولیای امر باشند کسی نمی ماند که آنها بر او امارت داشته باشند و امر و نهی خداوند را به او برسانند پس خداوند اولیاء را خواص قرار داد تا دیگران به آنها اقتدا کنند پس این را درک کن و تو را هشدار می دهم که قرآن را به رأی خود بخوانی چون که مردم در علم قرآن مشترک نیستند مانند اشتراک آنها با

سایر امور و همچنین بر تاویل آن قادر نیستند. مگر کسی که خدا او را برای این کار تعیین نموده و باب آن را برای او باز نموده پس این را درک کن و دستور را از جای آن بخواه، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** آن را در می یابی⁽¹¹⁾.

وقد بين الأئمة (ع) تكليف الأمة تجاه القرآن، وما عليهم وما لهم:

عن سعد بن طريف، عن أبي جعفر (ع) - في حديث كلامه مع عمرو بن عبيد - قال: (وأما قوله: ﴿وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى﴾ ، فإنما على الناس أن يقرؤوا القرآن كما انزل، فإذا احتاجوا إلى تفسيره فلاهتداء بنا وإلينا يا عمرو!).

عن علي (ع)، قال: (اتقوا الله ولا تفتوا الناس بما لا تعلمون - إلى أن قال: - قالوا: فما نضع بما قد خبرنا به في المصحف؟ فقال: يسأل عن ذلك علماء آل محمد (ع)).

وعن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (من فسر القرآن برأيه، إن أصاب لم يؤجر، وإن أخطأ خثر أبعد من السماء).

و همانا آئمه اطهار تکلیف اُمت را در مقابل قرآن تبیین نموده اند، و هیچ چیزی برای آنها یا علیه آنها نیست.

سعد بن طریف از امام باقر^ع نقل می کند در کلامی که با عمرو بن عبید داشت فرمود: در مورد فرموده ی خداوند: ﴿وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى﴾ (هر کس خشم من بر او فرود آید قطعا در [ورطه] هلاکت افتاده است)⁽¹²⁾.

پس به راستی بر مردم است که قرآن را باید آن گونه که نازل شده قرائت کنند و اگر نیاز به تفسیر آن داشتند پس هدایت از طریق ما و بسوی ماست ای عمرو⁽¹³⁾.

امام علی^ع فرمودند: از خدا بترسید و مردم را به آنچه نمی دانید فتوا ندهید... تا اینکه فرمودند: و می گویند چه کنیم وقتی ما را به آنچه در قرآن آمده خبر دهند؟ فرمود: در مورد آن از ائمه سؤال می شود⁽¹⁴⁾.

ابو بصیر از امام صادق^ع نقل می کند که فرمود: هر کس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند اگر درست تفسیر نمود پاداش داده نمی شود و اگر اشتباه کرد از آسمانها دور فرو افتاده. ! (یعنی گمراه شده است)⁽¹⁵⁾.

وعن موسى بن عقبة أن معاوية أمر الحسين (ع) أن يصعد المنبر فيخطب، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: (نحن حزب الله الغالبون، وعترته نبيه الأقربون، أحد الثقلين اللذين جعلنا رسول الله ثاني كتاب الله، فيه تفصيل لكل شيء، لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه، والمعول علينا في تفسيره، لا تتظنى تأويله، بل تتبع حقائقه، فأطيعونا، فإن طاعتنا مفروضة إذ كانت بطاعة الله ورسوله مقرونة، قال الله: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ ، وقال: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ ... الحديث).

¹¹ - وسایل الشیعه: ج 27 ص 190.

¹² - طه: 83.

¹³ - وسایل الشیعه: ج 27 ص 202.

¹⁴ - وسایل الشیعه: ج 27 ص 186.

¹⁵ - وسایل الشیعه: ج 27 ص 149.

وكذلك نلاحظ كيف منع الأئمة (ع) بعض الذين كانوا يفتنون الناس ويفسرون القرآن برأيهم أمثال أبي حنيفة:

موسى بن عقبه مى گوید که معاویه به امام حسین ع گفتند که بالای منبر رود و یک خطبه بخواند، پس امام ع خداوند را حمد و ثنا نمودند سپس فرمودند: ما حزب پیروز پروردگار هستیم و عترت نزدیک پیامبر او، یکی از دو ثقلی هستیم که پیامبر آن را یاور قرآن معرفی نمود قرآنی که شرح هر چیزی در آن وجود دارد باطل در آن راه ندارد نه از پشت سر و نه از پیش رویش، تفسیر آن به ما محول شده و در تأویل آن شک و تردید نمی کنیم، بلکه حقائق آن را دنبال می کنیم. پس از ما اطاعت کنید زیرا که اطاعت ما واجب است چون که با اطاعت خداوند و رسولش قرین گشته است.

خداوند متعال فرموده: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾⁽¹⁶⁾، (خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید) و فرمودند: ﴿وَأُولُو رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّ الَّذِينَ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ...﴾

و از جانب دیگر ملاحظه می کنیم که چگونه ائمه بعضی از افرادی که قرآن را به رأی خویش تفسیر می کنند و مردم را فتوا می دهند رامنع کرده اند امثال ابو حنيفة.

عن شعيب بن أنس، عن بعض أصحاب أبي عبد الله (ع)، قال: (كنت عند أبي عبد الله (ع) إذ دخل عليه غلام كندة فاستفتاه في مسألة فأفتاه فيها، فعرفت الغلام والمسألة فقدمت الكوفة فدخلت على أبي حنيفة، فإذا ذاك الغلام بعينه يستفتيه في تلك المسألة بعينها فأفتاه فيها بخلاف ما أفتاه أبو عبد الله (ع)، فقلت إليه فقلت: ويحك يا أبا حنيفة إني كنت العام حاجاً فأتيت أبا عبد الله (ع) مسلماً عليه فوجدت هذا الغلام يستفتيه في هذه المسألة بعينها فأفتاه بخلاف ما أفتيته. فقال: وما يعلم جعفر بن محمد أنا أعلم منه، أنا لقيت الرجال وسمعت من أفواههم، وجعفر بن محمد صحفي، فقلت في نفسي: والله لأحجن ولو حبواً، قال: فكنت في طلب حجة فجاءتني حجة فحججت فأتيت أبا عبد الله (ع) فحكيت له الكلام فضحك ثم قال: عليه لعنة الله أما في قوله: إني رجل صحفي فقد صدق، قرأت صحف إبراهيم وموسى، فقلت له: ومن له بمثل تلك الصحف؟

قال: فما لبثت أن طرق الباب طارق وكان عنده جماعة من أصحابه، فقال للغلام: انظر من ذا؟ فرجع الغلام، فقال: أبو حنيفة. قال: أدخله، فدخل فسلم على أبي عبد الله (ع)، فردّ (ع)، ثم قال: أصلحك الله أتأذن لي في القعود فأقبل على أصحابه يحدثهم ولم يلتفت إليه. ثم قال الثانية والثالثة فلم يلتفت إليه، فجلس أبو حنيفة من غير إذنه، فلما علم أنه قد جلس التفت إليه فقال: أين أبو حنيفة؟ فقال: هو ذا أصلحك الله، فقال: أنت فقيه أهل العراق؟ قال: نعم. قال: فما تفتيهم؟ قال: بكتاب الله وسنة نبيه. قال: يا أبا حنيفة تعرف كتاب الله حق معرفته، وتعرف الناسخ والمنسوخ؟ قال: نعم، قال: يا أبا حنيفة ولقد ادعيت علماً ويحك ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل

عليهم ويلك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا (ص)، وما ورتك الله من كتابه حرفاً، فإن كنت كما تقول - ولست كما تقول - فأخبرني عن قول الله عز وجل: ﴿سِيرُوا فِيهَا لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آيَاتِهِ وَأَعْلَمَ آمِينَ﴾ أين ذلك من الأرض؟ قال: أحسبه ما بين مكة والمدينة، فالتفت أبو عبد الله (ع) إلى أصحابه فقال: تعلمون أن الناس يقطع عليهم بين المدينة ومكة فتؤخذ أموالهم ولا يأمنون على أنفسهم ويقتلون؟ قالوا: نعم. قال: فسكت أبو حنيفة، فقال: يا أبا حنيفة أخبرني عن قول الله عز وجل: ﴿مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾، أين ذلك من الأرض؟ قال: الكعبة. قال: أفتعلم أن الحجاج بن يوسف حين وضع المنجنيق على ابن الزبير في الكعبة فقتله كان آمناً فيها؟ قال: فسكت، ثم قال: يا أبا حنيفة إذا ورد عليك شيء ليس في كتاب الله، ولم تأت به الآثار والسنة كيف تصنع؟ فقال: أصلحك الله أقيس وأعمل فيه برأيي. قال: يا أبا حنيفة إن أول من قاس إبليس الملعون، قاس على ربنا تبارك وتعالى فقال: أنا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين. فسكت أبو حنيفة. فقال: يا أبا حنيفة أيما أرجس البول أو الجنابة؟ فقال: البول. فقال: الناس يغتسلون من الجنابة ولا يغتسلون من البول، فسكت. فقال: يا أبا حنيفة أيما أفضل الصلاة أم الصوم؟ قال الصلاة. فقال: فما بال الحائض تقضي صومها ولا تقضي صلاتها؟ فسكت..... الحديث).

شعيب بن أنس از بعضی اصحاب امام صادق ع نقل می کند که گفت پیش امام صادق ع بودم هنگامی که جوانی از اهل (کنده) بر او وارد شد و از او درباره ی مسئله ای سؤال کرد و امام ع به او جواب داد پس جوان و مسئله را شناختم سپس به سوی کوفه حرکت کردم و بر ابی حنیفه وارد شدم در این حال همان جوان را دیدم که در مورد همان مسئله از او سؤال می نمود پس جواب را بر خلاف جواب حضرت امام صادق ع به او داد پس به طرف او از جا برخاستم و گفتم وای بر تو ای اباحنیفه من پارسال حج بودم و نزد امام صادق ع رفتم به او سلام کنم و همین جوان را دیدم همین مسئله را از او سؤال می نمود و جواب رابه او داد بر خلاف جوابی که تو به او دادی. پس ابوحنیفه گفت امام جعفر صادق ع چه می داند و من از او دانا ترم من ناقلان حدیث را ملاقات کردم و از زبان آنها شنیدم. جعفر بن محمد ع کتابی، است (در کتاب ها خوانده و از آنها نقل می کند)، پس پیش خود گفتم به خدا سوگند به حج می روم حتی اگر بروی دست و پا بروم. گفت پس در پی حج بودم که موقعیتی پیش آمد و به حج رفتم و به پیش امام صادق ع رفتم و قصه را برای او تعریف نمودم، ایشان خندیدند سپس فرمود: لعنت خدا بر او باد ولی در قول او که من کتابی، هستم راست گفت که من کتاب صحف ابراهیم و کتاب پیامبر خدا موسی ع را خواندم؛ پس به او عرض کردم: وچه کسی مثل این کتابها را دارد؟. در این میان درب خانه زده شد. نزد امام ع اصحاب او نشستند بودند پس به غلام خود فرمود بین چه کسی پشت در است؟ غلام رفت و دوباره برگشت و عرض کرد أبو حنیفه است. فرمود او را وارد اینجا کن پس او وارد شد و سلام کرد و حضرت جواب سلام او را داد. سپس گفت خدا تو را عاقبت به خیر کند اجازه می دهید بنده بنشینم، امام ع رو به اصحابش نمود و با آنها

صحبت می کرد و به او توجه نمی کرد سپس دوباره و سه باره عرض کرد و امام ع توجهی به او نمی کرد پس ابو حنیفه بدون اجازه نشست. پس زمانی که امام ع فهمید که ابو حنیفه نشست؛ رو بسوی او برگرداند و فرمود ابو حنیفه کجاست؟ پس او گفت من خودم هستم خدا تو را عاقبت بخیر کند. پس امام ع فرمودند: شما فقیه اهل عراق هستید؟ گفت: بله. امام ع فرمود: به چه چیزی به آنها فتوا می دهی؟ گفت به کتاب خداوند و سنت پیامبرش. امام ع فرمود: ای اباحنیفه قرآن را می دانی به معرفت راستین و ناسخ و منسوخ آن را می دانی؟ گفت: بله. امام ع فرمود: ای اباحنیفه به راستی که ادعای علم کردی، و ای بر تو خداوند این علم را نزد کسی جز اهل کتاب که خداوند آن را بر آنها نازل کرد قرار نداد. وای بر تو و آن علم موجود نیست مگر نزد افراد خاص از فرزندان پیامبران علیهم السلام و خداوند حتی یک حرف از آن را نزد تو به ارث نگذاشته است. و اگر تو همانی که می گویی و هرگز آنچه می گویی نیستی پس به من خبر بده در مورد فرموده ی خداوند: ﴿سَيُرَوُّ فِيهَا لَيْلِي وَأَيَّامَا آمِنِينَ﴾ (در آن شبها و روزها آسوده خاطر بگردید)⁽¹⁷⁾ در کجای زمین است؟ گفت: من آن را سرزمین مابین مکه و مدینه به شمار می آورم. پس امام ع رو به اصحابش نمود و فرمود: شما می دانید که راه را بر مردم در بین مکه و مدینه قطع می کنند و دارایی آنها ربوده می شود و حتی امنیت جانی هم ندارند و کشته می شوند. اصحاب گفتند: می دانیم. ابوحنیفه ساکت شد. سپس امام ع فرمودند: ای اباحنیفه به من خبر بده از فرموده ی خداوند: ﴿مَنْ دَخَلَ كَانْ آمِنًا﴾ (هر که در آن درآید در امان است)⁽¹⁸⁾.

آن کجای زمین است؟ گفت: کعبه است. امام ع فرمود: می دانی موقعی که حجاج بن یوسف منجنيق را به سمت ابن زبیر قرار داد و او را در کعبه به قتل رسانید آیا او در آنجا در امان بود؟ ابو حنیفه ساکت ماند. سپس امام ع فرمود: ای ابا حنیفه اگر بر تو چیزی وارد شد که آن در کتاب خدا نباشد و همچنین در سنت و اخبار درباره آن نیامده باشد. چه می کنی؟ گفت: خدا تو را عاقبت بخیر کند قیاس می نمایم و به رأی خود عمل می کنم. امام ع فرمودند: ای اباحنیفه اولین کسی که قیاس نمود ابلیس ملعون بود و در برابر خداوند متعال قیاس کرد و گفت: ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾

(گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی). پس ابوحنیفه ساکت شد. سپس امام ع فرمود: ای ابا حنیفه کدام یک پلیدتر است ادرار یا جنابت؟ گفت ادرار. امام ع فرمودند: مردم از جنابت غسل می کنند

¹⁷ - سبا: 18.

¹⁸ - ال عمران: 97.

و از ادرار خیر. أبوحنیفه ساکت شد. امام ع فرمودند: کدام یک برتر است نماز یا روزه؟ گفت نماز. امام ع فرمودند: پس چرا زن حائض روزه اش را قضا می کند و نمازش را خیر. أبوحنیفه ساکت ماند⁽¹⁹⁾.

وعن زید الشحام، قال: (دخل قتادة بن دعامة على أبي جعفر (ع) فقال: يا قتادة أنت فقيه أهل البصرة؟ فقال: هكذا يزعمون، فقال أبو جعفر (ع): بلغني أنك تفسر القرآن؟ فقال له قتادة: نعم فقال له أبو جعفر (ع): فإن كنت تفسره بعلم فأنت أنت، وأنا أسألك.. إلى أن قال أبو جعفر (ع): ويحك يا قتادة! إن كنت إنما فسر القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت وأهلك، وإن كنت قد فسرت من الرجال، فقد هلكت وأهلكت ويحك يا قتادة! إنما يعرف القرآن من خوطب به).

زید شحام گفته است: قتاده بن دعامة بر امام باقر ع وارد شد و امام ع فرمودند: ای قتاده تو فقیه اهل بصره هستی؟ قتاده عرض کرد این چنین می پندارند. پس امام باقر ع فرمودند: شنیده ام که قرآن را تفسیر می کنی؟ قتاده گفت بله. امام ع فرمود: اگر تو آن را با علم تفسیر می کنی پس تو تویی [فقیه اهل بصره هستی] او من از تو سؤال می کنم؟... تا این که امام ع فرمود: ای وای بر تو ای قتاده! اگر تو قرآن را فقط به نظر خودت تفسیر نمودی به راستی که خود و دیگران را به هلاکت رساندی؛ و اگر آن را از ناقلان حدیث تفسیر نمودی به راستی که خود و دیگران را به هلاکت رساندی. ای وای بر تو ای قتاده همانا قرآن را فقط کسی می داند که قرآن بر او نازل شده است⁽²⁰⁾.

عن عبد الرحمن السلمي أن علياً (ع) مر على قاض، فقال: (أتعرف الناسخ من المنسوخ؟ قال: لا، فقال: هلكت وأهلكت تأويل كل حرف من القرآن على وجوه).

عن أبي الصلت الهروي، عن الرضا (ع) - في حديث - أنه قال لابن الجهم: (اتق الله، ولا تؤول كتاب الله برأيك، فإن الله يقول: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾).

عبدالرحمن سلمی نقل می کند که امام علی ع بر یک قاضی گذرمی کند پس به او می فرماید: آیا ناسخ را از منسوخ میدانی؟ عرض کرد خیر. امام ع فرمودند: هلاک شدی و دیگران را به هلاکت رساندی تأویل هر حرف قرآن بر صورت های متفاوت است⁽²¹⁾.

ابی صلت هروی از امام رضا ع نقل می کند که به ابن جهم فرموده: از خدا پرهیز و کتاب خدا را به رأی خود تفسیر نکن. به راستی که خدا می فرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (و تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند)⁽²²⁾.

19- بحار الأنوار: ج 2 ص 292.

20- وسائل الشيعة: ج 27 ص 185.

21- وسائل الشيعة: ج 27 ص 202.

ومن هذه القصص وما سبقها من روايات ينتج اليقين بالألا يمكن لأحد أن يفني الناس أو يفسر القرآن برأيه إن لم يكن من الذين يعلمون محكم القرآن من متشابهه وناسخه من منسوخه، وإن هذا العلم خاص بالذرية المعصومة وهم خلفاء الرسول (ص) إلى يوم القيامة الأئمة والمهديون (ع).

وإن من حكمة اختصاص علم متشابه القرآن بالحجج المعصومين هو معرفة المعصوم والاضطرار إلى طاعته لعدم وجود باب إلى معرفة القرآن غيره، ولئلا يدعي الإمامة كل من هب ودب؛ لأن من يفعل ذلك سيجد نفسه في بحار من الأمواج المتلاطمة، وسيظهر تناقضه واضطرابه في تفسير القرآن كنار على علم لمن لهم قلوب يفقهون بها.

از این روایات (اهل بیت) نتیجه می گیریم که یقیناً برای کسی ممکن نیست که مردم را به رأی خویش فتوا دهد و یا قرآن را به رأی خود تفسیر کند. البته اگر از کسانی که محکم قرآن را از متشابه آن و ناسخ آن را از منسوخ آن بدانند نباشد. وهمانا این علم خاص خاندان معصوم پیامبر است و آنان جانشینان او عليه السلام تا روز رستاخیز هستند و آنها ائمه و مهدیین هستند.

و از حکمت های اختصاص علم متشابه قرآن به ائمه معصوم این است که مردم آنها را بشناسند و به طاعت آنان به خاطر عدم وجود درب دیگری برای معرفت قرآن و مسائل دیگر نیازمند باشند. و این که هرکس که بخوهد امامت امت را ادعا کند، نتواند، زیرا که هر کس که این کار را بکند خود را در اقیانوسی از امواج متلاطم خواهد یافت؛ و بزودی تناقض و به هم ریختگی خود را در تفسیر قرآن نمایان می سازد مانند آتشی بر یک پرچم بر افراشته. البته برای کسانی که دلهای شکافنده ی حق داشته باشند.

عن أمير المؤمنين (ع) في احتجاجه على زنديق سأل عن آيات متشابهة من القرآن، فأجابه - إلى أن قال (ع) :- (وقد جعل الله للعلم أهلاً وفرض على العباد طاعتهم بقوله: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، ويقول: ﴿وَأَوْ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يُسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾، ويقول: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾، ويقول: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾، ويقول: ﴿وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾، والبيوت هي بيوت العلم التي استودعها الأنبياء، وأبوابها أوصياؤهم، فكل عمل من أعمال الخير يجري على غير أيدي الأوصياء وعهودهم، وحدودهم وشرائعهم، وسننهم، ومعالم دينهم مردود غير مقبول، وأهله بمحل كفر وإن شملهم صفة الإيمان، ثم إن الله قسم كلامه ثلاثة أقسام: فجعل قسماً منه يعرفه العالم والجاهل، وقسماً لا يعرفه إلا من صفا ذهنه ولطف حسه وصح تمييزه ممن شرح الله صدره للإسلام، وقسماً لا يعلمه إلا الله وملائكته والراسخون في العلم. وإنما فعل ذلك لئلا يدعي أهل الباطل المستولين على ميراث رسول الله (ص) من علم الكتاب ما لم يجعله الله لهم، وليقودهم الاضطرار إلى الاتتمام بمن ولي أمرهم فاستكبروا عن طاعته .. الحديث).

یک زندیق (بی دین) از امیر مؤمنین ع درباره متشابه قرآن سؤال نمود پس امام ع جواب داد تا این که فرمود: همانا خداوند برای دانش اهلی راتعیین نمود و اطاعت آنها را بر مردم واجب کرد با فرموده ی خود: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید) و ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی اند که [می توانند درست و نادرست] آن را دریابند) و ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾⁽²³⁾ (از خدا پروا کنید و با راستگویان باشید و ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (و تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند) و ﴿وَأَتُوا النُّبُوتَ مِنْ آبَائِهِمْ﴾⁽²⁴⁾ (و به خانه ها از درب [ورودی] آنها درآید) و خانه ها همان خانه های علم است که نزد انبیاء است و در های آنها جانشینان آنان هستند، پس هر عمل از اعمال خیری که انجام شود بر خلاف اوصیاء و عهدهای آنان و حدود و شرائعشان و آداب و رسوم دینشان عملی مردود و غیر قابل قبول است، و اهل آن عمل در محل کفرند حتی اگر این که صفت ایمان شامل حال آنها باشد. سپس همانا خداوند کلام خود را به سه قسمت تقسیم نمود: پس یک قسمت آن را قرار داد که عالم و جاهل آن را می دانند؛ و قسمت دیگر آن را قرار داد که کسی نمی داند مگر اینکه ذهنی صاف و حسی لطیف و قوه ی ادراک و تمیز درستی داشته باشد از کسانی که خداوند دلشان را برای پذیرش اسلام گشاده است، و قسمت سومی هست که کسی نمی داند جز پروردگار و فرشتگان و ریشه داران در علم. و همانا این کار را کرد تا اهل باطل که بر میراث پیامبرسلطه دارند ادعای علم نسبت به علم کتاب نکنند که خداوند آن را برای آنان قرار نداد؛ و تا اینکه آنها را به اطاعت از ولی آمرشان سوق دهد، ولی آنان از پیروی روی برگرداندند....)⁽²⁵⁾

بل روي أن هناك تأويلاً للقرآن في كل زمان، ولا يعرف هذا التأويل إلا الإمام الحجة المنصب من الله تعالى. عن إسحاق بن عمار، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (إن للقرآن تأويلاً، فمنه ما قد جاء ومنه ما لم يجيء، فإذا وقع التأويل في زمان إمام من الأئمة عرفه إمام ذلك الزمان).

وهذا يبين أن تأويل القرآن ومعرفة المحكم من المتشابه مختص بالإمام المعصوم من أوصياء الرسول محمد (ع)، ولا يمكن أن يعرف عن غيره أبداً.

ويتبين أيضاً من الرواية السابقة أن تأويل القرآن في عصر الظهور لا يعرفه إلا الإمام المهدي (ع) أو من اتصل به اتصالاً مباشراً وتحمل ذلك العلم منه (ع)، وبهذا نعرف أن الإمام المهدي (ع) أو من اتصل به يعرف عن طريق إخمائه لجميع العلماء في معرفة علم متشابه القرآن وإحكامه، كما اثبت أجداده إمامتهم عن طريق ذلك العلم الخاص بهم (ع).

23- توبة: 119.

24- بقره: 189.

25- وسائل الشيعة: ج 27 ص 194.

و البته روایت شده که برای قرآن در هر زمانی تأویلی است که آن را جز امام معصوم برگزیده شده از جانب خدا کسی نمی داند.

اسحاق بن عمار گفته است که از امام صادق ع شنیده که فرموده: (به راستی که برای قرآن تأویلی وجود دارد، و از آن تأویل چیزی است که آمده، و چیزی است که هنوز نیامده پس هرگاه که زمان آن تأویل برسد امام آن زمان، تأویل آن را می داند)⁽²⁶⁾.

و از اینجا معلوم می شود که تأویل قرآن و معرفت محکم از متشابه مختص معصوم است و آن را کسی جز اوصیاء به حق پیامبر ﷺ کسی نمی داند. و ممکن نیست که از غیر آنان فهمانده شود.

هم چنین از روایت قبلی معلوم می شود که تأویل قرآن در عصر غیبت امام ع رافقط امام مهدی ع می داند یا اینکه کسی که با او رابطه ی مستقیم دارد و علم لازم را از ایشان گرفته باشد و از اینجا می فهمیم که حضرت مهدی ع یا کسی که با او در ارتباط است شناخته می شود از طریق معرفت محکمت قرآن از متشابهات آن و همچنین معرفت احکام قرآن از بین همه علمای حاضر همان طوری که پدران او ع امامت خود را از طریق همین علم خاص اثبات کردند.

فعلى المتصدين والذين يدعون المرجعية مناقشة السيد أحمد الحسن في هذا العلم المقدس، فإن عجزوا عن ذلك أو لم يستجيبوا لذلك يثبت حق السيد أحمد الحسن، وإنه وصي ورسول الإمام المهدي (ع)؛ لأن هذا العلم لا يكون إلا عند أوصياء الرسول محمد (ص) كما صرحت به الروايات المتواترة.

پس بر زمامداران و کسانی که ادعای مرجعیت دینی رامی کنند واجب است که با سید احمد الحسن ع درباره این علم مقدس مناقشه کنند، و اگر از مناقشه عاجزند یا اینکه جوابی برای آن ندارند که در این حال حق سید احمد الحسن ع ثابت می شود و اینکه او جانشین و فرستاده حضرت امام ع است. چرا که این علم وجود ندارد مگر نزد اوصیاء پیامبر اکرم ﷺ همان طوری که از روایات متواتر معلوم گشت.

والحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد وآله الأئمة والمهديين.

الشيخ ناظم العقيلي

1429 هـ . ق

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است، و درود خدا بر محمد و خاندان پاکش ائمه و مهدیین درودی بسیار.

این تعلیق توسط استاد ضیاء زیدی با اختصار بسیار و با توجه به ذکر منابع و بعضی ملاحظات دیگر نوشته شده است. لیکن کتاب متشابهات اقیانوسی مملو، است که کمی توانایی احاطه به اسرار این کتاب و رسیدن به عمق آن نیست اما آنچه را که قادر به درک کامل آن نیستی نباید به کلی آن را ترک کنی یا همانند این ضرب المثل که می گوید: از انفاق اندک شرم نکن که به کلی ندادن از آن کمتر است. بنابراین تصمیم به نوشتن شرح و تعلیق بسیار اندکی بر این کتاب نمودم؛ و آنچه را که نوشتم در حقیقت از روی شرمندگی و هراس نوشتم چرا که بنده کیستم تا اینکه خداوند متعال بنده را به خدمت پرچم بر افراشته محمد و آل محمد: شرف و بزرگی و توفیق دهد.

یا این که عرایض بنده در کنار فرمایشات سرور و سالارم سید احمد الحسن ع قرار گیرد، خاک را کجا تا ستارگان، ولیکن این از فضل خدای متعال بر من است و خدا را بر فضلش سپاس.

این تعلیق فقط بر جلد اول از کتاب متشابهات نگاشته شده است و از خداوند مسئلت دارم تا بنده را بر نوشتن تعلیق بر بقیه ی اجزاء توفیق دهد. همانا خداوند شنونده و اجابت کننده است.

برای حفظ عموم استفاده، تعلیق استاد ضیاء زیدی را در کنار تعلیق بنده باقی گذاشتم. و تعلیق ایشان را با حرف {ض} و تعلیق بنده را با حرف {ن} برای تمایز نشان دادم.

از خداوند متعال و از امام عصر ع و فرستاده ایشان سید احمد الحسن ع و از همه مؤمنان می خواهم که تقصیر بنده را ببخشند. حمد و سپاس مخصوص خداوند جهانیان است.

شیخ ناظم عقیلی

الإهداء

إلى أبي وسيدي ومولاي أمير المؤمنين علي (ع)

إليك أيها العزيز ...

إليك أيها المظلوم المغصوب حقه ...

إليك يا من لم تجد لعلمك حملاه ...

إليك يا من قلت هكذا يموت العلم يموت أهله ...

إليك يا من قلت : والله لو ثبتت لي الوسادة فجلست عليها لأفتيت بين :

أهل الإنجيل بإنجيلهم ...

وبين أهل التوراة بتوراتهم ...

وبين أهل الفرقان بفرقانهم ...

إليك أهدي هذه البضاعة المزجاة ...

فأوف لنا الكيل وتصدق علينا ...

إنك تحب المتصدقين .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، مالك الملك، مجري الفلك، مسخر الرياح، فالق الإصباح ديان الدين، رب العالمين. الحمد لله الذي من خشيته ترعد السماء وسكانها، وترجف الأرض وعمّارها، وتموج البحار ومن يسبح في غمراتها. اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد، الفلك الجارية في اللجج الغامرة، يأمن من ركبها ويغرق من تركها، المتقدم لهم مارق، والمتأخر عنهم زاهق، واللازم لهم لاحق.

سپاس مخصوص پروردگ جهانیان است، مالک جهان هستی، جریان دهنده ی کشتی ها، رام کننده ی بادهای، شکافنده صبحگاهان، برپا دارنده ی دیانت، پروردگار جهانیان. سپاس مخصوص خداوند است؛ کسی که از ترس او آسمان و هر آنکه ساکن آن است به خروش می آید. و زمین به لرزه می افتد و هر آنکه به آبادی آن مشغول است، و اقیانوسها موج می گردند و هر آنچه که در اعماق آنها شناور است، خداوندا درود فرست بر محمد و آل محمد که کشتی روانند در گردابهای بی پایان، هر کس برآن کشتی درآید در امان است، و هر که آن را ترک کند غرق گردد، پیش افتاده بر آنها در ضلالت است، و آنکه از آنها پیروی نکند نابود است، و همراه کننده آنان به آنها ملحق می شود.

سؤال / 1: اعرف الله بالله ؟

سؤال 1/ : خدا را با خدا یعنی (از طریق خدا) بشناس. یعنی چه؟⁽²⁷⁾.

الجواب: أي اعرف الله سبحانه وتعالى بالله في الخلق، وهو الإمام المهدي (ع)، فهو صلوات ربي عليه تجلي و ظهور الله في الخلق، أي تجلي و ظهور مدينة الكمالات الإلهية في الخلق. وبعبارة أخرى: تجلي و ظهور أسماء الله سبحانه في الخلق، فهو صلوات ربي عليه وجه الله سبحانه وتعالى الذي يواجهه به خلقه، فمن أراد معرفة الله سبحانه لا بد له من معرفة الإمام المهدي (ع).

جواب: یعنی خداوند منزّه و متعال را از طریق خدای در خلق که حضرت امام مهدی ع است بشناس. او که درود خدا بر او باد تجلی و ظهور خداوند در خلق است یعنی تجلی و ظهور مدینه کمالات الهی؛ و به عبارت دیگر تجلی و ظهور صفات پاک خداوندی در خلق است. پس او که درود خدا بر او باد صورت و وجه خداوند پاک و منزّه است که به وسیله ی آن با خلق خود مواجه می شود حال هر آن کس که شناخت خداوند را می خواهد ناچار بایستی حضرت امام مهدی را بشناسد⁽²⁸⁾.

²⁷ - این سوال از سخن امیرالمومنین (ع) مطرح شده است (خدا را با خدا و رسول خدا را با رسالتش و صاحبان امر را با امریه معروف و عدالت و نیکی بشناسید) الکافی ج 1 ص 85 التوحید للشیخ الصدوق ص 285-286

²⁸ - و این همان چیزی که در احادیث اهل بیت آمده است. در زیارت جامعه آمده است: (هر کس خدا را خواست باشما شروع کرد. بوسیله شاخادروغ و کذب را مشخص میسازد. و بوسیله شما خداوند زمان سریع را دور میکند).

و از برید تجلی گفت از امام جعفر صادق شنیدم که میفرمود (بوسیله ما خدا مورد عبادت و مورد شناخت قرار گرفت و بوسیله ما وحدانیت خداوند تبارک و تعالی شناخته شد و محمد حجاب بین خداوند و کلیه مخلوقات عالم است. (کافی ج 1 ص 14

عرض بنده این است که: شکی نیست که خدای تبارک و تعالی آنطوری که باید شناخته نمی شود مگر از طریق حجت های الهی بر خلق، که اگر اینگونه نبود این حقیقت که این افراد (ع) راهنمایان الهی و سفرای او بسوی خلق و صراط مستقیم است که هر کس از آن دور شود در جهنم شرک و تجسیم و کفر سقوط میکند منتفی خواهد بود، پس آنها که درود خداوند بر آنها با درگاه خاص الهی که تنها از آن می شود به خدا رسید و وجه الهی که با آن با خلق مواجه میشود می باشند آیا ممکن است از جایی غیر از درب خانه وارد آن شد؟ و آیا اگر کسی چنین کند سارق نام نخواهد گرفت. که مراد از درب و وجه در اینجا همان معرفت و هدایت بسوی توحید خدای تبارک و تعالی و عبادت و تنزیه او از صفات مخلوقین است.

پس اگر شناخت خدای تبارک و تعالی بدون حجت های الهی امکان پذیر بود، بعثت انبیاء و اوصیاء کاری عبث و بیبوده بوده و نیازی به کتب آسمانی که از جانب پروردگار آورده اند باقی نمی ماند، و هر شخصی رسول خود و حجتی بر خود بحساب می آمد، که در این صورت تعداد حجج به تعداد خلائق خواهد بود، و این چیزی است که هیچ عاقلی آن را نمی پذیرد. بنابراین باید سفیری میان خلق و خالقشان باشد که آنها را به صراط مستقیم شناخت خداوند و توحید او و عبادتش آنگونه که باید هدایت کند، و این چیزی است که بسیاری از روایات به آن اشاره دارند که به ذکر چند مورد از این روایات می پردازیم با وجود اینکه این موضوع امری بدیهی بوده و به شواهد زیادی نیاز ندارد.

چیزی که بسیار باعث تعجب است این است که بعضی افراد منکر این امر شده و ادعا دارند که شناخت خداوند از طریق بعضی خلقش حتی انبیاء و اوصیاء (ع) ممکن نیست و بر حکم سید احمد الحسن در خصوص توضیح روایات اهل بیت (ع) که: (الله را با الله بشناس) و اینکه مقصود از آن اینست که خداوند را از طریق امام مهدی (ع) در این زمان باید شناخت خرده می گیرند.

وبعضی از آنها با بعضی روایات که در فهم آنها دچار توهم شده و گمان می کنند که با کلام سید احمد الحسن در تعارض است احتجاج میکنند که در ادامه روشن خواهد شد که کلام عاری از هر نقص بوده و هیچ تعارضی با روایات ندارد.

باید بگوییم: هبنا استناد به نتیجه ای که شخص مخالف از روایات برداشت میکند به هیچ وجه ممکن نیست بدلیل تعارضش با روایات متواتری که گویای اینست که شناخت خداوند آنطور که باید جز از طریق ائمه (ع) امکان پذیر نیست، و صراحتاً این روایات ممکن نیست با روایاتی که مخالفین ذکر می کنند در تعارض باشد طوری که می توان از هر دو طرف روایات به نفع مقوله شناخت خداوند از طریق ائمه (ع) برداشت کرد چرا که روایاتی که مخالفین ذکر میکنند از نظر دلالت ضعیف تر از روایات صریح و متواتری است که ذکر خواهیم کرد خصوصاً این که طبق مبانی خود مخالفین در وقوع تعارض میان دلالت ظنی و دلالت قطعی این دلالت قطعی است که مقدم تر است همچنین در تعارض متواتر با آحاد حق تقدم با دلالت متواتر است و آحاد موافق با متواتر تاویل می شود، در روایات ائمه (ع) آمده است: (انها را به آنچه خود را به آن پایبند می دانند ملزم کنید) عوالی اللالی: ج 3 ص 192 ح 76، و در ادامه روایاتی که بر انحصار معرفت حقیقی خداوند از طریق آل محمد (ع) دلالت دارد ذکر خواهیم کرد:

روایت اول: که در زیارت جامعه به روایت از امام رضا (ع) آمده: (درود بر اولیاء خداوند و نیکان او، درود بر امناء خداوند و حبیبان او، درود بر انصار خداوند و خلفای او، درود بر آنان که محلهای معرفت خداوند هستند، درود بر مساکن ذکر خداوند، درود بر آنانکه امر و نهی خداوند را ظاهر می سازند، درود بر دعوت کنندگان بسوی خداوند، درود بر آنانکه در رضایت خداوند مستقرند، درود بر آنانکه در طاعت خداوند مخلصند، درود بر راهبان یان بسوی خداوند، درود بر آنانکه هر کس از آنها پیروی کند از خداوند پیروی کرده و هر که با آنها دشمنی کند با خدا دشمنی کرده، و هر کس آنها را بشناسد خداوند را شناخته و هر که نشناسد خدا را نشناخته، و هر کس به آنها چنگ زند به ریسان الهی چنگ زده و هر که آنها را رها کند خدا را رها کرده، خدا را شاهد می گیرم که با هر کس که با آنها در صلح باشد در صلح خواهم بود و با آنکه با آنها در ستیز باشد در ستیز خواهم بود) کافی: ج 4 ص 579-578

و این متنی صریح و واضح است در اینکه خداوند به معنای واقعی شناخته نمی شود مگر از طریق حجت های الهی (ع) و برای آنانکه شناختی از این نیکان ندارند امکان شناخت خداوند وجود نخواهد داشت، و ای کاش که سخن کارگر باشد اما صد حیف که با دست خالی در میدان جنگ نمی توان دفاع کرد.

و در زیارت جامعه کبیره از امام علی هادی (ع) آمده است: (ای به فدایتان پدر و ما مال و جانم، هر که خواهان خدا باشد راه خود را با شما آغاز کند و توحید خداوند فقط بواسطه شما ست که مورد قبول واقع می شود و هر کس قصد خداوند داشته باشد به شما روی می آورد) مفاتیح الجنان روایت دوم: به نقل از ابی عبدالله (ع): (هانا خدای تبارک و تعالی اشیاء را جاری فرمود مگر با اسباب آنها، پس برای هر چیز سببی تعیین فرمود، و برای هر سبب شرحی و برای هر شرح کلیدی و برای هر کلید علمی تعیین نمود، و برای هر علم درگاهی ناطق تعیین فرمود که هر کس آن را بشناسد خداوند را شناخته و هر که منکر آن شود منکر خداوند شده است که آن درگاه رسول الله (ص) و ما اهل بیت می باشیم) بصائر الدرجات - محمد بن حسن صفار: ص 26

روایت سوم: عبدالرحمان بن کثیر در روایتی می گوید: از ابا عبدالله (ع) شنیدم که میفرماید: (ما اولیای امر خداوند و مخزن علم او، و محل نزول وحی و اهل دین خداوند هستیم و کتاب خداوند بر ما نازل شده و بواسطه ما خداوند عبادت می شود و بدون ما خداوند شناخته نخواهد شد، هانا ما وارثان پیامبر و عترت اویم) بصائر الدرجات - محمد بن حسن صفار: ص 81

گیان نمی کنم که شخص مخالف از اینکه کلمه (بدون) همان امتناع وجود است بی اطلاع باشد، یعنی اینکه (بدون) وجود ائمه (ع) خداوند شناخته نخواهد شد، بنابراین چگونه می توان مدعی شناخت خداوند بدون آنها (ع) بود؟؟؟

روایت چهارم: به نقل از ابی عبدالله (ع): (هانا خداوند ما را خلق کرده و خلقت ما را نیکو نمود و چهره های ما را به بهترین شکل رسم فرمود و ما را ذخیره خود در زمین و آسمان گردانید و بدون ما خداوند شناخته نمی شد) بصائر الدرجات - محمد بن حسن صفار: ص 125

روایت پنجم: سدید در روایتی میگوید: از ابی جعفر (ع) شنیدم که میفرماید: (ما ذخائر الهی در دنیا و آخرت هستیم و شیعیان ما ذخائر ما هستند و بدون ما خداوند شناخته نمی شود) بصائر الدرجات - محمد بن حسن صفار: ص 125

روایت ششم: به نقل از برید عجلی است که میگوید: شنیدم که ابا جعفر (ع) میفرماید: (خداوند بواسطه ما عبادت و شناخته می شود، و خلق با ما به توحید الهی می رسند، و محمد (ص) حجاب الله تبارک و تعالی است). کافی: ج 1 ص 145.

شما را بخدا بیانی واضحتر از اینکه خدای تبارک و تعالی بواسطه ائمه(ع) شناخته میشود وجود دارد(خداوند بواسطه ما شناخته میشود)؟ . پیداست که این روایت به توضیح زیادی نیاز ندارد، و گمان نمی رود که طرف مخالف هنوز به گفته خود به اینکه خداوند با هیچ یک از بندگان خود حتی حجج الهی(ع) شناخته نمیشود پایبند باشد و اگر باشد در مقابله با اسناد معتبر استنادگی کرده.

روایت هفتم: به نقل از جابر که میگوید: از ابا جعفر(ع) شنیدم که میفرماید: (هانا خداوند را کسی می شناسد و عبادت میکند که خداوند و امام خود از ما اهل بیت را بشناسد، و آنکس که خداوند و امام خود از ما اهل بیت را نشناسد کسی غیر از خدا را شناخته و عبادت کرده که این، بخدا سوگند گمراهی محض است). کافی: ج1 ص181

روایت هشتم: ابی بصیر در روایتی میگوید: ابی عبدالله(ع) فرموده: (اوصیاء هانا درگاه الهی هستند که خلق از آن وارد می شوند و بدون آنها خداوند شناخته نمی شد و خدای تبارک و تعالی با آنها با خلق خویش احتجاج کرده) کافی: ج1 ص193

مولی محمد مازندرانی که به شرح کتاب کافی پرداخته درج 5 ص 175 در شرح این روایت میگوید: فرموده (اوصیاء هانا درگاه الهی هستند) بدین معنی است که آنها دروازه های بهشت و علم خداوند هستند همانند فرموده پیامبر(ص) که: (من شهر علم و علی دروازه آن است، و اینکه به خانه ها باید از درب آنها وارد شد) و مراد از این توضیح اینست که: هرکس که طالب علم و حکمت و اسرار شریعت و تقرب به خداوند باشد باید به اوصیاء(ع) رجوع کند و به خانه ها از درهای آنها وارد شود و از خدا بترسد، که اگر از جای غیر از درب وارد خانه ای شود سارق نام خواهد گرفت. و در مورد فرموده: (بدون آنها خداوند شناخته نمی شد) به این دلیل است که عظمت خداوند بالاتر از اینست که هر طالبی به آن برسد و منزلت او روشنتر از آن است که هر شاهد و غائبی به آن نظر کند، و صراط او دقیق تر از آنست که قدمهای او هام به آن پای گذارد و شریعت او شریفتر از آنست که اختراعات هرفهمی را بپذیرد، پس اگر هدایت اوصیاء و ارشاد اولیاء نبود خلائق حیران در گمراهی جهالت و در بستر ظلمت باقی می ماندند همانند کسانی که معترض توسل به هدایت آنها و تمسک به عصمت آنها هستند تا آنجایی که بعضی از آنها به تجسیم و بعضی به تصویر و بعضی دیگر به تحدید و تصور خداوند معتقدند و نیز بعضی دیگر میگویند که خداوند محل صفات و بعضی او را دارای حرکت و انتقال می دانند و بسیاری مذاهب باطل دیگر(که عصمت و توفیق فقط از خداوند است).

روایت نهم: ابی عبدالله(ع) در روایتی به نقل از پدرشان(ع) در صحبتی طولانی که با شخصی داشتند به او فرمود: (ای مرد کلام را حقیر و کوچک می شماری، بدان که خدای تبارک و تعالی هرگز فرستادگان خود را با دارایی طلا و نقره مبعوث نفرمود، لکن آنها را با کلام مبعوث فرمود و هانا خداوند خود را با کلام و اعلام و استدلال به خلق خود شناساند) کافی: ج 8 ص 148.

روایت دهم: سلمه بن عطا از ابی عبدالله(ع) نقل میکند که فرمود: (حسین بن علی(ع) خطاب به اصحابش فرمود: ای مردم هانا خدای تبارک و تعالی خلق را نیافرید مگر برای شناختن او، که اگر او را بشناسد عبادتش خواهند کرد، و اگر او را عبادت کردند از عبادت غیر از او بی نیاز خواهند شد، مردی به ایشان گفت: ای پسر رسول خدا پدر و مادرم فدایتان باد معرفت خداوند در چیست؟ فرمودند: شناخت اهل هر زمان از امام خود که طاعتش بر آنها واجب است) علل الشرائع شیخ صدوق: ج1 ص 9

روایت یازدهم: سلیمان بن مهران در روایتی از امام صادق جعفر بن محمد(ع) که از پدرشان و او نیز از پدرانش و از امام علی(ع) نقل میکند که: رسول الله(ص) فرموده اند: (ای علی، تو برادر وارث و وصی و خلیفه من در اهل بیت و امتم هستی، در زمان حیات و بعد از مرگم، دوستدار تو دوستدار من، و دشمن تو دشمن من خواهد بود. ای علی من و تو پدران این امت هستیم، ای علی من و تو و ائمه از فرزندان تو سروران دنیا و پادشاهان آخرت هستیم، هر که ما را بشناسد خداوند را شناخته، و هر کس منکر ما باشد منکر خداوند شده) امالی شیخ صدوق: ص 754.

روایت دوازدهم: ابن ابی یغفور در روایتی میگوید: ابو عبدالله(ع) میفرماید: (هانا خداوند واحد و یگانه است، در یگانگی بی همتا و در امر خود منفرد است، خلقتی را آفرید و امر دینش را به آنها سپرد، و ما همان خلق هستیم ای ابن ابی یغفور، هانا ما حجت خداوند بر بندگانش و شاهدان او بر خلقش و امانای او بر وحی و مخازن علم او هستیم، و ما وجه خداوند که از آن میتوان بسوی او رفت و چشم او در زمین و زبان گویا و قلب بیدار او در گاهی که بسوی او راهنمایی میکند هستیم، و ما عاملان به امر او و دعوت کنندگان به راه اویم، خداوند با ما شناخته، و با ما عبادت میشود، ما راهنمایان الهی هستیم و بدون ما خداوند عبادت نمی شد) توحید شیخ صدوق: ص 152

روایت سیزدهم: امام صادق(ع): (بدون خداوند ما شناخته نمی شدیم، و بدون ما خداوند شناخته نمی شد) توحید شیخ صدوق: ص 290
متعاقباً شرح این روایت و اینکه حلقه اتصال بین روایات و بیانگر آنها است خواهد آمد.

روایت چهاردهم: به نقل از حضرت رسول (ص) که به امام علی (ع) میفرماید: (ای علی خداوند شناخته نشد مگر با من سپس با تو، هرکس منکر ولایت تو باشد خداوندی خدا را منکر شده، ای علی بعد از من تو بزرگترین پرچم برافراشتهء خداوند هستی). بحار الانوار: ج 22 ص 148

روایت پانزدهم: در روایات اهل بیت (ع) آمده است که: (همانا ما شبها و روزها هستیم، و هرکس این روزها را نشناسد خداوند را آنگونه که باید شناخته، پس شبها به منزله رسول الله (ص) است (نبوت) که بعد از او پیامبری نخواهد بود..... و پنجشنبه به منزله پنج نور، که رضا و جواد و هادی و عسکری و مهدی است و.....) موسوعه امام جواد (ع) سیدحسینی قزوینی: ج 1 ص 192

شایان ذکر است از ذکر روایات بیشتر در این مورد صرف نظر کردیم چراکه فکر میکنیم مواردی که بیان کردیم کافی باشد همچنین از تعلیق بر اکثر روایات بدلیل وضوح آنها حذر کردیم.

از آن میتوان بسوی اورفت و چشم او در زمین وزبان گویا و قلب بیدار او در گاهی که بسوی اورا همنایی میکند هستیم، و ما عاملان به امر او و دعوت کنندگان به راه اویم، خداوند با ما شناخته، و با ما عبادت میشود، ما راهنایان الهی هستیم و بدون ما خداوند عبادت نمی شد) توحید شیخ صدوق: ص 152

روایت سیزدهم: امام صادق (ع): (بدون خداوند ما شناخته نمی شدیم، و بدون ما خداوند شناخته نمی شد) توحید شیخ صدوق: ص 290

متعاقبا" شرح این روایت و اینکه حلقهء اتصالی بین روایات و بیانگر آنها است خواهد آمد.

روایت چهاردهم: به نقل از حضرت رسول (ص) که به امام علی (ع) میفرماید: (ای علی خداوند شناخته نشد مگر با من سپس با تو، هرکس منکر ولایت تو باشد خداوندی خدا را منکر شده، ای علی بعد از من تو بزرگترین پرچم برافراشتهء خداوند هستی). بحار الانوار: ج 22 ص 148

روایت پانزدهم: در روایات اهل بیت (ع) آمده است که: (همانا ما شبها و روزها هستیم، و هرکس این روزها را نشناسد خداوند را آنگونه که باید شناخته، پس شبها به منزله رسول الله (ص) است (نبوت) که بعد از او پیامبری نخواهد بود..... و پنجشنبه به منزله پنج نور، که رضا و جواد و هادی و عسکری و مهدی است و.....) موسوعه امام جواد (ع) سیدحسینی قزوینی: ج 1 ص 192

شایان ذکر است از ذکر روایات بیشتر در این مورد صرف نظر کردیم چراکه فکر میکنیم مواردی که بیان کردیم کافی باشد همچنین از تعلیق بر اکثر روایات بدلیل وضوح آنها حذر کردیم.

اما در مورد استدلال طرف مخالف با این روایت که میفرماید: (خداوند خود را به من بشناسان که اگر خود را به من نشناسانی فرستاده ات را نخواهم شناخت، خدایا فرستاده ات را به من بشناسان که اگر فرستاده ات را به من بشناسان که اگر فرستاده ات را به من بشناسانی حجت را نخواهم شناخت، خدایا حجت را به من بشناسانی از دینم گمراه خواهم شد) فهم بنده از این روایت تعارضی با شناخت خداوند از طریق ائمه (ع) ندارد، و آن را می توان اینگونه توجیه کرد: خداوند خود را به من بشناسان، از طریق فطرتی که خلق را بر آن آفریدی، که بدائم خالق و خدای دارم که همان فطرت توحید است، که بنا بر این بر من واجب میشود که بدائم که این خداوند باید بین خود و خلقتش فرستادگانی داشته باشد چراکه خدای تبارک و تعالی منزله از این است که همهء خلق خود را مستقیما" مورد خطاب قرار دهد، پس برای اینکه آن خدا را آنگونه که باید بشناسم و توحید و عبادتش را آنطور که او میخواهد بجای آورم باید فرستاده و سفیر او را بسوی خلق بشناسم، که بدین ترتیب اگر بخاطر شناخت وجود خالق نباشد نیازی به شناخت فرستادگان نمی ماند: (که اگر خود را به من نشناسانی فرستاده ات را نخواهم شناخت)، به این معنی که بدون این فرستادگان به توحید و عبادت و صفات خالق بمعنای واقعی، و چگونگی رسیدن به معرفت کامل و حقیقت عقائد و احکام نخواهم رسید (بدون ما خداوند شناخته نمی شد)، و برای اینست که مشرکان و بت پرستان با عدم شناخت فرستادگان و شناخت خداوند از طریق آنها منحرف شده و به شرک و عبادت بتها و ستارگان و مخلوقات دیگر که در وجود خود در برابر غنی مطلق فقیر و محتاجند روی می آورند و آنها به اینکه خالق و آفریدگار همان خدای تبارک و تعالی است اعتقاد دارند و لکن معتقدند که این بتها مستقل از خدای تبارک و تعالی در عالم وجود ما نرند، خداوند میفرماید: [نه] بلکه آنان [بیز] مثل آنچه پیشینیان گفته بودند گفتند (81) گفتند آیا چون بمیریم و خاک و استخوان شویم آیا واقعا باز ما زنده خواهیم شد (82) درست همین را قبلا به ما و پدرانمان وعده دادند این جز افسانه های پیشینیان [چیزی] نیست (83) بگو اگر می دانید [بگوید] زمین و هر که در آن است به چه کمی تعلق دارد (84) خواهند گفت به خدا بگو آیا عبرت نمی گیری (85) بگو پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست (86) خواهند گفت خدا بگو آیا پرهیزگاری نمی کنی (87) بگو فرمانروایی هر چیزی به دست کیست و اگر می دانید [کیست آنکه] او پناه می دهد و در پناه کسی نمی رود (88) خواهند گفت خدا بگو پس چگونه دستخوش افسون شده اید (89) [نه] بلکه حقیقت را بر ایشان آوردیم و قطعا آنان دروغگویند (90) خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی [دیگر] نیست و اگر جز این بود قطعا هر خدایی آنچه را آفریده [بود] با خود می برد و حتما بعضی از آنان بر

بعضی دیگر تفوق می‌جستند منزه است خدا از آنچه وصف می‌کنند (91) دانای نهان و آشکار و برتر است از آنچه [با او] شریک می‌گردانند (92) مومنون و نیز می‌فرماید: (و کسانی که به جای او می‌خوانند [و می‌پرستند] اختیار شفاعت ندارند مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی داده باشند (86) و اگر از آنان پرسشی چه کسی آنان را خلق کرده مسلماً خواهند گفت خدا پس چگونه [از حقیقت] بازگردانیده می‌شوند (87) زخرف 86-87. و برای آنست که اهل بیت (ع) هر دو معنا را جمع می‌بندند و امام صادق (ع) می‌فرماید: (بدون خداوند ما شناخته نمی‌شدیم و بدون ما خداوند شناخته نمی‌شد) پس هرکس حجت الهی را نشناسد از دین خود گمراه شده و حضرت رسول (ص) و خداوند را نخواهد شناخت، و هرکس که خدای تبارک و تعالی را نشناسد به شناخت حضرت رسول (ص) و حجت بعد از او نخواهد رسید که در نهایت از دین خود گمراه خواهد شد.

(خداوند خودت را به من بشناسان که اگر خود را به من نشناسانی رسولت را نخواهم شناخت، خدایا رسولت را به من بشناسان که اگر رسولت را به من نشناسانی حجتت را نخواهم شناخت، الهی حجتت را به من بشناسان که اگر حجتت را به من نشناسانی از دینم گمراه خواهم شد)، (اگر خداوند نبود ما شناخته نمی‌شدیم و اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی‌شد). بدین ترتیب عدم صحت استدلال طرف مخالف با روایت (خداوند خودت را به من بشناسان....) و اینکه دلالت صریح بر این دارد که خداوند از طریق حجج او (ع) شناخته نمی‌شود مشخص می‌شود، و لا اقل اینکه دلالت آن بر حسب ظن و گمان است و با روایات متواتر و دلالت قطعی آنها در تعارض است، که در این صورت وضعیت روایات دیگر و اینکه دلالتی که طرف مخالف را به مرادش برساند ندارد معلوم می‌شود. اما در جواب سوالاتی که در مورد اختصاص سید احمد الحسن برای امام مهدی (ع) غیر از باقی ائمه (ع) باید بگویم: همانا اختصاص کلام به امام مهدی (ع) برای اینست که ایشان (ع) امام عصر هستند و این امر از خلال قرینه‌های آن واضح است، مضاف بر اینکه سید احمد الحسن آنرا در جزء اول متشابهات روشن کرده و شامل همه ائمه (ع) می‌شود، هر کدام در زمان خود.

و ائمه (ع) به صراحت بیان فرموده اند که هر یک از آنها (ع) طریق شناخت خداوند برای اهل زمان خود می‌باشند. ابی عبدالله (ع) در روایتی می‌فرماید: (حسین بن علی (ع) روبه اصحاب خود کرده و فرمود: ای مردم همانا خدای عزوجل خلق را نیافرید مگر برای اینکه او را بشناسند که اگر او را بشناسند عبادتش خواهند کرد و اگر او را عبادت کردند از عبادت غیر او بی‌نیاز خواهند شد، سپس مردی به ایشان گفت: یا بن رسول الله، پدر و مادرم فدایتان باد معرفت خداوند در چیست؟ فرمودند: شناخت اهل هر زمان از امام خود که طاعتش بر آنها واجب است). علل الشرائع - شیخ صدوق ج 1 ص 9. رحمت خدا بر آنکس که کلام حق را شنیده و آن را درک کرده و دعوت بسوی رشد کند، و حمد و سپاس خدای عالمیان و درود او بر محمد و آل محمد، ائمه و مهدیین (ن)

سؤال / 2: لماذا رأى إبراهيم (ع) كوكباً وقمرًا وشمساً فقط؟

سؤال / 2: چرا حضرت ابراهيم ع فقط خورشيدوماه وستاره ديدند؟.

الجواب: الشمس رسول الله (ص) ، والقمر الإمام علي (ع) ، والكوكب الإمام المهدي (ع).

والشمس والقمر والكوكب في الملكوت كانت تجلي الله في الخلق، ولهذا اشتبه بها إبراهيم (ع) ولكن كل بحسبه. واختص محمد وعلي والقائم (ع) بأنهم تمام تجلي الله في الخلق في هذه الحياة الدنيا؛ لأنهم مُرسِلين وليس فقط مُرسِلين.

جواب: خورشيد پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ و ماه حضرت امام علی ع⁽²⁹⁾ و ستاره حضرت امام مهدی (محمد ابن الحسن) هستند⁽³⁰⁾. خورشید و ماه و ستاره در ملکوت تجلی و ظهور خداوند در خلق بودند و برای همین است که حضرت ابراهیم در آنها دچار اشتباه شد؛ ولیکن هر کس به اندازه ی خود مقام و منزلت دارد و بنا به دلایلی حضرت محمد ﷺ و امام علی و امام مهدی ع به طور اخص به عنوان تجلی و ظهور خداوند انتخاب شدند با این که خود در این دنیا زنده اند در حالی که بقیه ی ائمه بعد از شهادت خود این منزلت را خواهند داشت، و علت اسبابی است .

ولأن محمداً (ص) هو صاحب الفتح المبين، وهو الذي فتح له مثل سم الأيرة، وكشف له شيء من حجاب اللاهوت، فرأى من آيات ربه الكبرى. وهو مدينة العلم ، وهي صورة لمدينة الكمالات الإلهية أو الذات الإلهية.

²⁹ - از ابی بصیر از امام جعفر صادق (ابی عبدالله ع) گفت: از امام درباره فرمایش خداوند سوال کردم که میفرماید (والشمس وضحاها) فرمود: الشمس رسول خدا (ص) که بوسیله او خداوند مردم را بادی نشان آشناساخت. گفتم: (والقمر اذا تلیها) فرمود: آن امیرالمومنین علی (ع) است. گفتم (والنهار اذا جلاها) فرمود: آن یک امام از نسل حضرت فاطمه (س) میباشد. و رسول خدا از او میخواهد و او امر رسول خدا را نمایان و ظاهر میسازد (حقیقت رسول خدا را به مردم معرفی میکند). و خدا درباره او فرموده است (والنهار اذا جلیها) گفتم (واللیل اذا یغشاها) فرمود: آنها حکام طاغوت هستند که خلافت و حکومت خاندان رسول خدا را به زور غصب کردند و بر تخت حکومتی نشستند که خاندان رسول الله بر آنها نسبت به این امر ارجحیت دارند و دین رسول خدا را با ظلم و جور پوشیدند و آن فرمایش خداوند (واللیل اذا یغشاها) فرمود: تاریکی شب روشنی روز را میپوشاند) بخارا انوار ج 24 ص 70 و از ابن عباس گفت: رسول خدا (ص) فرمودند: مثال من درین شا همانند خورشید و مثال علی درین شا همانند ماه است. پس اگر خورشید غایب شد بوسیله ماه هدایت شوید) بخارا انوار ج 24 ص 76

³⁰ - امام مهدی اگر بار رسول خدا و امام علی و فاطمه زهرا و امام حسن و حسین همراه شد اوستاره درخشان میشود از امام جعفر ابن محمد الصادق از پدرانش از امیرالمومنین نقل میکند (رسول خدا (ص) فرمود: وقتی که به معراج رفتم پروردگارم به من وحی کرد. . . تا آنجا که فرمود پس پروردگارم فرمود: سرت را بالا بگیر (به سمت بالا نگاه کن) پس به بالا نگاه کردم در حالیکه نورهای علی و فاطمه و حسن و حسین و علی ابن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی ابن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و (م ح م د) بن الحسن حضرت قائم درین آنها همچون ستاره درخشان بود. گفتم خدایا: این چه کسانی هستند؟ فرمود اینها امامان هستند و این قائم است که حلالم راحلال میکند و حرامم را حرام میکند و بوسیله او از دشمنانم انتقام میگیرم و اورا حتی خیال اولیایم است و اوست که دلهای شیعه تورا از شر ظالمین و کافرین و کینه جوین شفا میدهد) کتاب کمال الدین و اتمام النعمه ص 252

و آن حضرت محمد ﷺ خود صاحب فتح مبین (گشایش آشکار) است، و اوست که حجاب لاهوت برای او به اندازه ی سوراخ سوزنی کشف شد و برخی از آیات بزرگ پروردگار خود را دید⁽³¹⁾. و او مدینه العلم (شهر دانش) است⁽³²⁾ و این (مدینه العلم) نمایی از مدینه ی کمالات خداوندی یا نمایی از ذات اقدس الهی است.

أما علي فلأنه باب مدينة العلم، وهو جزء منها، وكل ما يفاض منها يفاض من خلاله. فحمد (ص) تجلي الله سبحانه وتعالى، واسم الله سبحانه في الخلق، وعلي ممسوس بذات الله، فعندما لا يبقى محمد، ولا يبقى إلا الله الواحد القهار في آتات، يكون علي عليه صلوات ربي هو تجلي الله سبحانه في الخلق، وفاطمة عليها صلوات ربي معه، وهي مخصوصة بأنها باطن القمر وظاهر الشمس. ولهذا قال علي (ع): (لو كشف لي الغطاء لما ازددت يقيناً)؛ لأنه وإن لم يكشف له الغطاء، ولكنه بمقام من كشف له الغطاء.

اما امام علی ع چون که درب این مدینه (مدینه العلم) و او جزئی از آن است، هر آنچه که از این مدینه افاضه می شود از طریق این درب افاضه می گردد. پس حضرت محمد ﷺ تجلی خداوند منزّه و متعال و اسم الله (خداوند) در خلق است. و حضرت علی ع ممسوس به ذات خداوندی است⁽³³⁾ و زمانی که حضرت محمد ﷺ باقی نماند؛ و کسی جز خداوند یگانه قهار باقی نماند در این حال حضرت علی ع که درود خداوند بر او باد تجلی خداوند منزّه در خلق است و همچنین حضرت فاطمه به طور اخص چون که او باطن قمر و ظاهر خورشید است. و بنابر این است که حضرت علی ع فرمودند: (اگر حجاب برای من کشف گردد بریقینم افزوده نمی شود)⁽³⁴⁾ چرا که او اگر چه حجاب برای او کشف نشد لیکن او در مقام آن که حجاب برای او کشف شد می باشد.

أما القائم (ع) فهو تجلي اسم الله سبحانه وهو حي وقبل شهادته؛ لطول حياته وطول عبادته مع كمال صفاته وإخلاصه، فهو يصل صلواته بقنوته وقنوته بصلواته، وكأنه لا يفتر عن عبادة الله سبحانه. ولأنه الجالس على العرش يوم الدين أي يوم القيامة الصغرى، وفي القرآن اليوم المعلوم. ولأنه الحاكم باسم الله بين الأمم في ذلك اليوم، فلا بد أن يكون مرآة تعكس الذات الإلهية في الخلق ليكون الحاكم هو الله في الخلق، فيكون كلام الإمام (ع) هو كلام الله، وحكمه هو حكم الله، وملك الإمام (ع) هو ملك الله سبحانه وتعالى، فيصدق في ذلك اليوم قوله تعالى في سورة الفاتحة: ﴿ملك يوم الدين﴾، ويكون الإمام (ع) في ذلك اليوم عين الله، ولسان الله الناطق، ويد الله.

³¹ - از امام صادق (ع) در حدیث معراج آمده است (... تا آنجا که میفرماید: درسوراخی به اندازه سرسوزن نگاه کرد ولی ماشاءالله از نور عظمت پروردگار را مشاهده کرد پس خداوند فرمود ای محمد رسول خدا فرمود لبیک ای پروردگارم. گفت.. کافی: ج1 ص443

³² - از رسول خدا آمده است در حدیث معروف: من شهر دانش هستم و علی دروازه اوست. . .)

³³ - این تفسیر قول رسول خدا در خصوص امیرالمومنین را برای ما نمایان میسازد که میفرماید (به علی دشنام ندهید چونکه او به ذات خداوندی ممسوس

است) الغدير از شیخ امینی ج10 ص213.

³⁴ - کتاب المناقب از ابن آشوب: ج1 ص317.

و اما حضرت قائم ع او که درود خدا بر او باد تجلی اسم خداوند منزه است با اینکه خود زنده و در این دنیا است؛ و قبل از شهادتش به این مقام می رسد؛ برای طول عمر و طول عبادتش با توجه به کمال صفات و اخلاصش؛ پس او فرمانبرداری خود را به نمازش پیوند می دهد و نمازش را به فرمانبرداریش می پیوندد؛ گویی او هرگز از عبادت خدای منزّه خویش غافل نمی شود، و چون که او کسی است که یوم الدین بر کرسی نشست است یعنی روز قیامت صغری و در قرآن کریم روز تعیین شده (الیوم المعلوم). زیرا که او در آن روز حاکم به نام خداوند منزّه بین اُمّت ها ست. لذا ایشان بایستی آینه ای باشد که وجود خداوند را در خلق منعکس کند؛ تا اینکه فرمانروا یا حاکم در خلق، خود خداوند باشد، پس کلام او ع کلام خداوند است و حکم ایشان حکم الهی و ملک امام ع ملک خداوند منزّه و متعال باشد و فرموده ی خداوند متعال در سوره ی فاتحه (ملک یوم الدین) در آن روز تصدیق شود و امام ع در آن روز چشم خدا و زبان گویای خداوند و دست او خواهد شد⁽³⁵⁾.

³⁵ - از امام صادق (ص) در کلامی بلند از مفضل بن عمر (بلکه ای مفضل حضرت قائم کمرش را به حرم خدا تکیه میدهد و دستش را بلند میکند و بدون هیچ زبانی سفید میشود و میفرماید: این دست خداست و از سوی خداست و بدستور خداست سپس این آیه را تلاوت میکند: کسانی که در زیر درخت باتو بیعت میکنند برآستی که با خدا بیعت می کنند و دست خدا بالای دست آنهاست و هرکس بیعت را بشکند بانفس خود شکسته است) بخارالانوار ج 53 ص 8

سؤال / 3:

أ- من المعلوم أنّ إبليس طرد من الجنة بسبب عدم سجوده لآدم (ع)، فكيف استطاع أن يدخل إلى الجنة حتى يوسوس لآدم ويجعله يأكل من الشجرة التي نهاه الله عنها، حيث إنّ كلام إبليس مع آدم يدلّ على أنه كان معه في الجنة من إشارته إلى الشجرة بـ (هذا)، ضمير المخاطبة الذي يدل على مباشرة المتكلم للمخاطب الحاضر؟!

أ- همان طور که می دانیم (ابلیس) از بهشت طرد شده بود به علت این که به دستور خداوند برای آدم سجده نمود. حال چگونه توانست که وارد بهشت شود و آدم را وسوسه کند تا از درخت ممنوعه بخورد به طوری که نحوه سخن ابلیس نشان می دهد ابلیس در بهشت کنار آدم است از اشاره ی او به درخت با استفاده از ضمیر اشاره ی (هذه) که دلالت بر سخن متکلم با مخاطب حاضر، دارد؟

ب- ما هي الشجرة التي أكل منها آدم (ع)؟!

ب- درختی که آدم از آن خورد چه درختی بود؟

ج- هل أن آدم وحواء كانت سواتهما ظاهرة من غير لباس، وعندما أكلتا من الشجرة بدت لهما سواتهما، فأخذوا يتسترون بورق الجنة؟! وما هو ذلك الورق الذي تستروا به؟!

ج- آیا عورت آدم و حوا ظاهر و بدون لباس بودند و هنگامی که از آن درخت خوردند عورتهايشان آشکار شد؟! سپس شروع به پوشانیدن خود از برگ های بهشتی شدند و آن برگ ها که خود را با آن پوشاندند چه برگهایی بودند؟!

للإجابة على هذه الأسئلة نحتاج مقدمة، وهي: إن آدم (ع) خلق من طين، أي من هذه الأرض، ولكنه لم يبق على هذه الأرض فقط، وإنما رفع إلى أقصى السماء الدنيا، أي السماء الأولى، أو قل إلى باب السماء الثانية، وهي الجنة الملكوتية أو على تعبير الروايات عنهم (ع): (وضع في باب الجنة - أي الجنة الملكوتية - تطأه الملائكة).

جواب : برای پاسخ به این سؤالات نیاز به یک مقدمه داریم و آن اینکه آدم از گل آفریده شده یعنی از این زمین ولیکن فقط بر روی همین زمین باقی نمی ماند و همانا به بالاترین نقطه ی آسمان این دنیا رفع گردید یعنی آسمان اول یا اینکه گویی تا درب آسمان دوم و آنجا بهشت ملکوتی است یا به تعبیر روایات اهل بیت بر در بهشت قرار داده شد (یعنی بهشت ملکوتی). تا فرشتگان بر او گام نهند⁽³⁶⁾.

وهذا الرفع لطينة آدم يلزم إشراق طينته (ع) بنور ربه ولطافتها، وبالتالي لما بث الله فيه الروح أول مرة كان جسمه لطيفاً، متنعماً بالجنة المادية الجسمانية، ولم يكن في هذه الجنة من الظلمة ما يستوجب خروج فضلات من جسم آدم (ع).

و این رفیع برای گل آدم ع نیاز به اشراق (نورانی شدن) این گل به نور پروردگارش و همچنین نیاز به لطافت از پروردگار خویش است. و زمانی که خداوند روح را در وجود او قرار داد برای اولین بار جسمی لطیف و متنعم به بهشت جسمانی مادی داشت و در این بهشت چیزی از ظلمت وجود نداشت که مقتضی خروج فضولات از جسم آدم ع را داشته باشد.

وأما روح آدم (ع) فقد كانت تنعم بالجنة الملكوتية، أو الجنان الملكوتية؛ لأنها كثيرة ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ ، والجنة الجسمانية والجنة الملكوتية هما اللتان ذُكرتا في سورة الرحمن ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ... ذَوَاتًا أَفْنَانٍ﴾ ، وهما أيضا ﴿وَمِنْ ذُنُوبِهِمَا جَنَّاتٍ ... مُدْهَمَّاتٍ﴾.

و اما روح آدم ع در آن حال در بهشت ملکوتی متنعم بود⁽³⁷⁾ یا بهشتهای ملکوتی چرا که بهشتهای زیاد هستند ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ (بهشت هایی که جوی ها از زیر آن جاری اند)⁽³⁸⁾ و بهشت جسمانی و بهشت ملکوتی همان بهشت هایی هستند که در سوره ی رحمان از آنها یاد شده است ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ذَوَاتًا أَفْنَانٍ﴾⁽³⁹⁾ و همچنین آنها را ﴿وَمِنْ ذُنُوبِهِمَا جَنَّاتٍ مُدْهَمَّاتٍ﴾⁽⁴⁰⁾.

والرفع هو رفع تجلٍ (ظهور) وليس رفع تجافٍ (أي مكاني)، وبالتالي فإن آدم ليس بمعدوم في الأرض الجسمانية التي نعیش فيها بل موجود فيها، ولو كان معدوماً فيها لكان ميتاً.

این رفیع گل آدم به صورت تجلی (ظهور) است نه رفیع مکانی؛⁽⁴¹⁾ و بالأخره آدم ع از روی زمین که ما بر روی آن زندگی می کنیم معدوم نبود بلکه موجود بود و اگر معدوم بود همانا مرده است.

³⁷ - و از این تعجب نکند که امام علی (ع) در همسایگی مردم و این دنیای جسمانی با جسم و بدن خود بود و روح وی در ملکوت آسایش یافته است. همانطوری که این امر از کلام او قبل از شهادتش نیز واضح است (براستی که همسایه ای که با بدن خود روزهایی در همسایگی شما بودم و از من جثه ای تو خالی به میراث میبرید. ساکن است بعد از اینکه متحرک بود. و بی صدا است بعد از اینکه ناطق و با صدا بود.) نهج البلاغه: ج2 ص34.

³⁸ - بقره: 25 و آیات که در سوره های دیگر زیاد است.

³⁹ - رحمن: 46-48.

⁴⁰ - رحمن: 62-64.

⁴¹ - تجافی یعنی انتقال شیء از جایش بعد از اینکه در آن مکان بود. و تجلی: و آن ظهور شیء است همراه بقای حقیقت انعکاس یافته بحال قبلی خود. و بعداً "در باره آن توضیح بیشتری می آید.

وبالتالي كان آدم (ع) يعيش في هذه الحياة الدنيا بجسم لطيف في البداية، ولكنه عاد كثيفاً إلى الأرض التي رفع منها لما عصى ربه سبحانه.

پس آدم ع در این دنیا در بدایت امر با جسم لطیف زندگی می کرد ولی هنگامی که از امر پروردگار منزه خویش سرپیچی کرد، با جسم کدر به این زمین که از آن رفع شده بود بازگشت.

جواب (ب): الشجرة التي أكل منها آدم (ع) هي: الحنطة والتفاح والتمر والتين و ... ، وهي شجرة علم آل محمد (ع).

فهذه الفواكه في العوالم العلوية ترمز إلى العلم، وهذه الشجرة المباركة المذكورة في القرآن كانت تحمل العلم الخاص بمحمد وآل محمد (ع).

جواب (ب): درختی که آدم ع از آن خورد: سیب و گندم و خرما و انجیر و... آن درخت، درخت علم محمد و آل محمد ﷺ است⁽⁴²⁾. و این میوه ها در عوالم بالا (برتر) نماد علم هستند، و این درخت مبارک که در قرآن کریم از آن یاد شده درختی است که با علم خاص محمد و آل محمد ﷺ بارور شده بود.

جواب (ج): قال تعالى: ﴿وَلِيَأْسَ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾ ، اللباس الذي نزع عن آدم وحواء

هو لباس التقوى، ففي العوالم العلوية التي كانا يعيشان فيها تستر العورة بالتقوى؛ لأنها تصبح لباساً يستر جسم الإنسان في تلك العوالم، فلما عصى آدم (ع) وحواء (ع) بالأكل من الشجرة المباركة - شجرة علم آل محمد (ع) التي تصبح نعمة على من أكلها بدون إذن الله سبحانه وتعالى - فقدما لباس التقوى، فبدت لهما عوراتهما.

جواب (ج): خداوند فرموده: ﴿وَلِيَأْسَ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾⁽⁴³⁾ (پوشش پرهیزکاری ان بهتر است) پوششی که از آدم و حوا برداشته شد همان لباس التقوی (پوشش پرهیز کاری) بود، پس در جهان های بالا (برتر) که آدم ع و حوا در آن زندگی می کردند عورتها با لباس تقوی پوشانده می شد چرا که این (لباس تقوی) لباسی خواهد بود که عورتها با آن پوشانده می شود. پس زمانی که آدم ع و حوا عصیان کردند و از آن درخت - درخت علم محمد و آل

⁴² - در تفسیر امام حسن عسکری (ع): به این درخت نزدیک نشوید. و آن درخت علم است که مخصوص محمد است و آل محمدونه غیراز آنها. کسی از آن نمیخورد با اجازه خدا غیراز آنها و از آن حضرت محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین که درود خدا برآنها باد بعدازاینکه از آن به یتیم واسیرمیدهند. بطوری که هیچگونه احساسی مبنی برگرستگی و تشنگی وخستگی و چیز دیگری نکنند. و آن درختی است که ازین دیگر درختان همشت متمایز شده است. چونکه هرکدام از درختان همشت یک نوع از خوردنی ها را به بار میآورد. و این درخت ونوع آن انگور وانجیر و سایر میوه ها وطعمها را بارور میکند. (بجاراتانوار ج11ص189).

⁴³ - اعراف: 26.

محمد ﷺ بدون اجازه خوردند و هر کس از این درخت بدون إذن خداوند مزه و متعال بخورد بلائی بر سر او خواهد آمد) لباس تقوی را از دست دادند و عورت‌هایشان ظاهر شد.

أما ورق الجنة الذي تستروا به فهو الدين؛ حيث الورق الأخضر في العوالم العلوية يرمز إلى الدين وهذا الورق الذي تستر به آدم (ع) وتستر به حواء (ع) هو الاستغفار وطلب المغفرة من الله بحق أصحاب الكساء (ع) الذين قرأ آدم (ع) أسماءهم مكتوبة على ساق العرش.

و اما برگ های بهشتی که خود را با آن پوشاندند همان دین است چون که برگهای سبز در جهنم های بالا (برتر) نماد دین است؛ و این برگها که آدم ع و حواض خود را با آن پوشاندند همان استغفار و طلب مغفرت از خداوند مزه و متعال است به حق أصحاب الكساء (ع) که آدم ع اسمهای نوشته شده ی آنها را بر ساق عرش خواند⁽⁴⁴⁾.

جواب (أ): الجنة التي طرد منها إبليس (لعنه الله) هي الجنة الملكوتية، وأيضاً الجنة الملكية (الدينية)، ولكن آدم (ع) موجود في كل العوالم الملكية (الدينية)، وبالتالي فإن وسوسة إبليس لعنه الله كانت لآدم الموجود في العوالم الدينيّة التي هي دون الجنة الملكية (الدينية).

جواب (أ): بهشتی که إبليس ملعون از آن رانده شده بود بهشت ملکوتی و همچنین بهشت ملکی (جسمانی) است ولیکن آدم ع در همه ی عوالم ملکی (دنیوی) وجود دارد؛ پس وسوسه ی إبليس ملعون در همین عوالم ملکی (دنیوی) که مادون بهشت ملکی (دنیوی) است انجام شد⁽⁴⁵⁾.

أما إشارته للشجرة وكأنها حاضرة عنده (لعنه الله)، فلأن ثمار الأشجار على هذه الأرض إنما هي ظهور وتجلي لعلم آل محمد (ع)، فالتفاحة والحنطة والتين .. إنما هي بركات علم آل محمد (ع) (بهم ترزقون)، كما ورد في الدعاء في الرواية عنهم (ع).

اما اشاره ی او به درخت با ضمیر اشاره ی نزدیک (هذه) که گویی در نزد او حاضر بود به سبب این است که ثمره ی همه ی درخت های موجود بر روی این زمین همانا ظهور و تجلی علم محمد وآل محمد ﷺ پس سیب و گندم و انجیر و... به راستی که این ها بركات علم محمد و آل محمد ﷺ است (بهم ترزقون)⁽⁴⁶⁾ همان طور که از طریق روایات هم بیان شده است.

⁴⁴ - گزیده ای از دعای امام باقر (ع) که از شیخ کلینی در کتاب الکافی ج 2 ص 244 آمده از ابی عبدالله (ع) (خداوند ما را به محترمین صورت آفرید و ما را چشم خود در بین انسانها قرارداد و نیز ما را زبان گویای خویش در بین خلق قرارداد و ما را دست پر مهر و محبت خود و صورت خویش که بوسیله آن با مردم ارتباط برقرار میکند قرارداد و ما را دروازه رسیدن به خویش و ما را خزانه اسرار خویش قرارداد. بوسیله ما درختان را بارور کرد و این میوه ها رسید. و بوسیله ما رویدها را جاری ساخت و باران را بوسیله ما به زمین فرستاد و علفها و سبزه ها روید و بوسیله عبادت ما خدا عبادت شد و اگر ما عبادت نمیکردیم خدا عبادت نمیشد. (الکافی ج 1 ص 144.

⁴⁵ - در اینجا سید یمانی (ع) بین عوالم دنیوی (جسمانی) و بهشت و بهشتهای ملکی فرق واضح را نمایان ساخت و ابلیسی که از درب بهشت محجوب مانده بود در عوالم جسمانی دنیوی بر ادم و وسوسه نمود نه در عوالم ملکوتی دنیا یا در آسمان اول.

سؤال / 4: إذا كان الله موجوداً في كل مكان وزمان، ومتجلي في الموجودات، فكيف يمكن دفع شبهة وجوده وتجليه سبحانه بالنسبة للنجاسات؟

سؤال / 4: اگر خداوند در هر زمان و مکانی موجود است و در موجودات متجلی است. چگونه ممکن است شبهه ی وجود او و تجلیش را از نجاسات دفع کرد؟!

الجواب: يجب معرفة أن تجلي الله في الموجودات لا يعني أنه جزء منها، أو أنه فيها، بل يعني أنه لا يقوم موجود إلا بالله، ولا يظهر إلا بنور الله، سواء بذلك أقرب أو أبعد الموجودات عنه سبحانه، والله ليس كمثل شيء.

جواب: شناخت وجود و تجلی خداوند در همه ی موجودات ایجاب می کند که بدانیم یعنی نه اینکه جزئی از آنها است یا اینکه در آنهاست بلکه یعنی هیچ موجودی برپا داشته نمی شود مگر اینکه وجودش از خداوند است و نمایان نمی شود مگر به نور خداوند. و تفاوتی نمی کند که نزدیک ترین یا دورترین موجود باشد؛ و خداوند هیچ چیزی مانند او نیست.

فكون نور الشمس موجوداً على الأرض لا يعني أن الشمس موجودة على الأرض، وكوننا نرى الأشياء على الأرض بنور الشمس لا يعني أن نور الشمس مستقر على الأرض. بلى، الشمس متجلية في الأرض بشكل أو بآخر، ومؤثرة بالأرض بشكل أو بآخر، مع أن نورها وتأثيرها يسع الأرض وغيرها، وإظهار نور الشمس النجاسة لنا لنراها بأعيننا لا يعني أن نور الشمس تنجس بها أو انفعل بمسها.

پس همین که نور خورشید بر زمین است؛ یعنی نه اینکه خورشید بر روی زمین است و همچنین ما که اشیاء را با نور خورشید می بینیم نه اینکه نور خورشید مستقر بر روی زمین است بلکه خورشید به اشکال مختلف بر روی زمین متجلی است و همینطور خورشید به اشکال مختلف در زمین مؤثر است با اینکه نور آن و تأثیرش زمین و غیر زمین را در بر گرفته است؛ و نمایاندن نجاسات توسط نور خورشید تا ما آنها را با چشمهایمان بینیم نه اینکه یعنی نور خورشید بوسیله تماس با نجاسات نجس شده یا اینکه منفعل شده باشد.

ولتوضيح الصورة أكثر أقول:

إن الموجودات المخلوقة أما نور مشوب بالظلمة، وأما ظلمة مشوبة بالنور، بحسب الغالب عليها، الظلمة أو النور. ولكل موجود مخلوق مقام ثابت لا يتغير، إلا المكلفين كالإنس والجن فلكل واحد منهم الاختيار أن يقترب من النور بالطاعة لله سبحانه حتى يصبح نوراً مشوباً بالظلمة وكلّ بحسبه. أو أن يقترب من الظلمة بمعصية الله سبحانه حتى يصبح ظلمة مشوبة بالنور، وكلّ بحسبه. ويتميز الإنسان بأن له قابلية الارتقاء في النور حتى لا يدانيه ملك مقرب

ويصبح فوق الملائكة، وأيضاً له قابلية التسافل في الظلمات حتى لا يدانيه إبليس (لعنه الله) وجنده الأرجاس: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾.

و برای توضیح بیشتر می گویم که:

موجودات آفریده شده یا نور مختلط به ظلمت (تاریکی) یا ظلمت (تاریکی) مختلط با نور هستند بر اساس اینکه کدام یک غالب باشد ظلمت (تاریکی) یا نور. و برای هر موجود آفریده شده ای یک مقام ثابت است مگر مکلفین، (جن و انس) که برای هر کدام از آنها اختیاری است که به نور نزدیک شود و این با اطاعت خداوند حاصل می شود تا اینکه نور مختلط با ظلمت (تاریکی) شوند و هر کس به اندازه سعی خود به یک حدی می رسد یا اینکه با معصیت خدایه ظلمت (تاریکی) نزدیک شود تا اینکه ظلمت (تاریکی) مختلط با نور شود و اینجا هم هر کس به اندازه سرپیچیش به یک حدی می رسد. و انسان متمایز می شود در اینکه او قابلیت ارتقاء دارد تا اینکه هیچ فرشته ی مقرب نتواند به مقام او برسد و بالاتر از آنها قرار گیرد، و همچنین قابلیت تسافل [سیر قهقرایی و نزولی] او به حدی است که إبلیس ملعون و سربازانش هم نتوانند به او برسند. ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾.

ومن المعلوم أنّ أرقى موجود مخلوق في عوالم النور هو إنسان، وهو محمد (ص)، أو العقل الأول. وأسفل موجود مخلوق في عوالم الظلمة هو أيضاً إنسان، وهو الثاني، وهو الجهل فقد أدبر ولم يقبل، كما في الحديث عنهم (ع).

معلوم است که بالاترین (برترین) مخلوق در عوالم نور انسان است و او حضرت محمد ص یا همان عقل اول است⁽⁴⁷⁾، وپست ترین مخلوق در عوالم ظلمت هم یک انسان است و او همان دومی است که لعنت خدا بر او باد و او جهل است به راستی که پشت کرد و هرگز رو نکرد همان طور که در روایات از اهل بیت نقل شده است⁽⁴⁸⁾.

47 - امام محمد باقر فرمود (ای جابر براستی که خدا دریدو خلقت اول حضرت محمد (ص) و خاندان پاک و هدایت شده و هدایت کننده را آفرید.) کافی ج 1 ص 442 و در حدیثی دیگر در بحار الانوار: ج 1 ص 97 از رسول خدا (فرمود: خدا اولین مخلوق خود را که خلق کرد عقل بود) و به طریق دیگری نقل میکند که (براستی که خدای عزوجل وقتی عقل را آفریده او گفت: برو (پشت کن) پس رفت سپس به او گفت بیا (اقبال کن) پس آمد سپس خداوند فرمود به عزت و جلالت قسم که هیچ مخلوقی با کرامت تر و با احترام نزد من از تو خلق نکردم بوسیله تو ثواب میدهم و بوسیله تو مجازات میکنم و بوسیله تو خواهم داد و بوسیله تو خواهم گرفت.

48 - از سماعه گفت که نزد امام صادق بودم و جماعتی از اصحابش نزد او بودند. پس صحبت از عقل و جهل به میان آمد پس امام صادق فرمودند (عقل و یارانش و جهل و یارانش را بشناسید هدایت خواهید شد) سماعه گفت: فدایت شوم ما چیزی جز آنکه به ما یاد دادی بلد نیستیم سپس امام صادق فرمود (براستی که خدا جل ثناؤه عقل را خلق کرد و اولین مخلوقات از یاران خیر و روحانی بود در سمت راست عرش و از نور خود خلق کرد و به او گفت بیا پس آمد. سپس به او گفت برو و رفت پس خدای تبارک و تعالی فرمود تورا بصورت یک خلقت عظیم خلق کردم و تورا

وما تقدم: فإن بكل معصية يتسافل الإنسان المؤمن، بل وبكل التفاتة إلى الدنيا وغفلة عن الله ينغمس في الظلمة، ويمس النجاسة والرجس ونار جهنم، ولهذا جعل الوضوء والغسل، وقد ورد عنهم (ع): (لإن المؤمن لا يتنجس، ويكفيه في الوضوء مثل الدهن)، مما يفهم منه الفطن أن الدنيا كلها نجاسة، وإن الذي يواقعها يتنجس، وإنما أكرم الله المؤمن أنه لا يتنجس بكرامة منه سبحانه وتعالى، وقد صرح أمير المؤمنين (ع) أن: (الدنيا جيفة وطلابها كلاب)، ووصفها (ع) بأنها: (عراق خنزير في يد مجذوم)، ولا تتوهم أن علياً (ع) يبالغ، بل هذه هي الحقيقة يكشفها الله لأوليائه.

و از آنچه که در بالا آمد به دست می آید: که انسان مؤمن هر چه مرتکب معصیت شود رو به تسافل می گذارد بلکه با هر التفات خود به دنیا وغفلت از خداوند در ظلمت (گمراهی) منغمس (غوطه ور) می شود و نجاست و پستی و آتش جهنم (دوزخ) را لمس می کند و برای همین است که وضو و غسل به وجود آمد همان طور که به راستی از اهل بیت روایت شده (انسان مؤمن نجس نمی شود و وضو برای او کافی است حتی اگر فقط به طور مسح صورت گیرد)⁽⁴⁹⁾. از آنچه که یک فرد هوشیار می داند، تمام دنیا نجاست است و هر کس با آن در آمیزد نجس می شود. و قطعاً خداوند مؤمن را کرامت بخشید که نجس نمی شود و این از کرامت خداوند منزّه و متعال نسبت به مؤمن است. و به راستی حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمودند که: (الدنيا جيفة وطلابها كلاب) دنیا مرداری است که خواهان آن سگها هستند⁽⁵⁰⁾. و آن را به عراق (احشاء خوک است در بالای ناف آن) خوک که در دست یک فرد مبتلا به جذام است توصیف کرده است⁽⁵¹⁾. و مبدا دچار توهم شوی که امام علی (ع) مبالغه می کند بلکه این حقیقت است که خداوند برای اولیاء خود کشف می کند.

برجمیع مخلوقاتم کرامت دادم. سپس امام فرمود: سپس جهل را از دریای تاریکی محض خلق کرد و به او گفت برو و رفت سپس به او گفت بیا و نیامد پس خدا فرمود: تکبر کردی؟ و خدا او را مورد لعنت قرار داد (بخارا لاتوار ج 1 ص 110).

⁴⁹ - و نیز از امام باقر آمده است (براستی وضو حدی از حدود خداوند است که خداوند ببیند چه کسی از او پیروی میکند و چه کسی از او سربیزی میکند و شخص مومن هیچ چیزی او را نجس نمیکند و اگر فقط بامسح کردن وضو بگیرد کفایت میکند) کافی ج 3 ص 21.

⁵⁰ - کتاب شرح احقاق الحق از مرعشی: ج 32 ص 237.

⁵¹ - نهج البلاغه - شرح محمد عبده: ج 4 ص 52/موعظه شماره 236.

سؤال / 5: هل تختلف بسملة الفاتحة عن بسملة بقية سور القرآن؟ وهل البسملة جزء من السورة؟!

سؤال / 5: آیا بسمله (بسم الله الرحمن الرحيم) سوره ی فاتحه از سایر بسمله های قرآن متفاوت است؟! و آیا بسمله چیزی جدا از سوره است؟!

الجواب: بسملة الفاتحة هي الأصل ، والبسملة في جميع السور في القرآن هي صورة لجزء من بسملة الفاتحة، فالقرآن كله في الفاتحة، والفاتحة في بسملة الفاتحة، فكل بسملة في القرآن هي في بسملة الفاتحة، والبسملة آية من آيات سورة الفاتحة، أما في بقية السور فالبسملة جزء من السورة، ولكنها ليست آية من آيات السورة.

جواب: بسمله (بسم الله الرحمن الرحيم) سوره ی فاتحه اصل است⁽⁵²⁾؛ وبسمله در سایر سوره های قرآن خود جزئی از این اصل بسمله سوره فاتحه هستند. پس همه ی قرآن در سوره ی فاتحه است و سوره ی فاتحه در بسمله ی آن است. پس هر بسمله ی قرآن خود در بسمله ی سوره ی فاتحه است. وبسمله در سوره ی فاتحه آیه ای از آیه های آن است، در حالی که بسمله در سایر سوره ها جزئی از سوره هستند ولی آیه ای از آيات سوره نیستند.

والأسماء الثلاثة: (الله، الرحمن، الرحيم) في اللاهوت أو الذات الإلهية هي أركان الاسم الأعظم الأعظم (هو).
و اسماء سه گانه: الله، الرحمن، الرحيم⁽⁵³⁾ در لاهوت یا ذات الهی همان اركان اسم اعظم اعظم (هو) می باشند.

والأسماء الثلاثة هي مدينة الكمالات الإلهية الله، بابها الظاهر والباطن: الرحمن الرحيم.

و این اسماء سه گانه همان مدینه ی کمالات الهی الله هستند، درب ظاهر و باطن آن (الرحمن الرحيم) است.

وهذه الأسماء الثلاثة في الخلق هي محمد وعلي وفاطمة، أو مدينة العلم: محمد، وبابها الظاهر والباطن: علي وفاطمة.
تجلی این اسماء سه گانه در خلق همان: (حضرت محمد ﷺ و امام علیؑ و فاطمه ی زهراء هستند، یعنی مدینه العلم (شهر دانش) حضرت محمد ﷺ و باب ظاهر و باطن آن حضرت علیؑ و حضرت فاطمه.

وهذه الأسماء الثلاثة هي: أركان الاسم الأعظم الأعظم (الله، الرحمن، الرحيم) ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾.

⁵² - از سید الموحدين (ع) (براستی که علم هرچه بود آنچه خواهد آمد در قرآن است. و علم قرآن در سوره فاتحه است. و علم سوره فاتحه در بسم الله الرحمن الرحيم است) نور البراهین از سید نعمت الله جزایری: ج1 ص315.

⁵³ - سید احمد الحسن (ع) صورت واضحی از اسماء سه گانه (الله. الرحمن. الرحيم) اركان اسم اعظم. اعظم. اعظم (در تفسیر سوره الفاتحه داده است به آنجا مراجعه کنید.

و این نامهای سه گانه خود آرکان اسم اعظم اعظم (الله الرحمن الرحيم) می باشند. ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾. (بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید هر کدام را بخوانید برای او نامهای نیکوتر است)⁽⁵⁴⁾

وهذه الأسماء الثلاثة أي (محمد وعلي وفاطمة)، هي الاسم الأعظم، فمحمد من الله، فهو كتاب الله، بل هو الله في الخلق. وعلي وفاطمة من رحمة الله، فهم الرحمن الرحيم، ﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾.

و این نامهای سه گانه (محمد و علی و فاطمه) خود اسم اعظم هستند، پس محمد از خداست؛ و او کتاب خدا؛ بلکه خود او تجلی خداوند در خلق است؛ و علی و فاطمه از رحمت خداوند هستند؛ آنها الرحمن الرحيم اند. ﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾.

وبسملة الفاتحة حقيقة، والبسملة في جميع السور صورة غير كاملة لهذه البسملة، بل تعكس جهة من جهاتها. وكان بسملة الفاتحة تقع في مركز تحيطه مجموعة من المرايا، كل واحدة منها تعكس صورة من جهة معينة تختلف عن الأخرى، وفي نفس الوقت تشترك جميع السور بأنها حقيقة واحدة، كما أنها تشترك مع الحقيقة؛ لأنها تعكسها من جهة معينة.

بسمله ی فاتحه حقیقت است و بسمله در همه ی سوره ها نمایی غیر کامل (جزئی) از این حقیقت است؛ بلکه جهتی از جهات آن را منعکس می کنند. وگویا بسمله ی سوره ی فاتحه در مرکزی قرار می گیرد که مجموعه ای از آینه ها آن را احاطه می کنند و هر کدام از این آینه ها نمایی از آن را که از دیگری متفاوت است منعکس می کند و در عین حال همه ی سوره هادر حقیقتی واحد مشترک می شوند. همانطور که همه آنها با حقیقت مشترک می شوند برای آن که از جهتی معین نور را منعکس می کند.

فلو مثلت لعقلك القرآن لوجدت بسملة الفاتحة نقطة تدور حولها جميع السور القرآنية، بل والتوراة والإنجيل، وجميع ما جاء به الأنبياء والمرسلين (ع)، فبسملة الفاتحة هي الرسالة والولاية والبداية والنهاية. پس اگر قرآن را برای عقل خود تجسم و مجزا کردی بسمله ی سوره ی فاتحه را همانند نقطه ای می یابی که همه ی سور قرآن گرد آن می چرخد؛ و البته تورات و انجیل و هر آنچه را که همه ی پیامبران و فرستادگان با خود آوردند، پس بسمله فاتحه خود، رسالت (پیامبری)، ولایت، و سر آغاز و نهایت است.

سؤال / 6: ما معنى أن القرآن كله في نقطة الباء، وأن أمير المؤمنين علي (ع) هو النقطة؟

سؤال / 6: به چه معناست که می گویند همه ی قرآن در نقطه ی باء (ب) بسمله ی سوره ی فاتحه است و **أمير المؤمنين علي ع** خود همان نقطه است؟!

الجواب: إن هيئة الباء هي: وعاء امتلاً وبدأ يفيض على غيره، ويتقاطر محتواه من أسفله. كما أن هيئة النون هي: وعاء يستقبل الفيض من أعلاه، ويتقاطر فيه العلم من مولاه، ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾. وخاطب الله سبحانه وتعالى رسوله الكريم محمداً (ص) بـ (ن)، قال تعالى: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾. وأما القلم في هذه الآية فهو: علي (ع)، قال الإمام الصادق (ع): (ن، اسم لرسول الله (ص) والقلم اسم لأمر المؤمنين (ع)).

جواب: به درستی که شکل باء (ب) مانند ظرفی است که پُر شده و شروع به ریختن فیض به غیر خود کرده؛ و محتوای آن از ته و پایین اش قطره قطره در حال چکیدن است. همانطور که شکل نون: مانند ظرفی است که فیض را از بالای خود کسب می کند و علم را قطره قطره از مولایش دریافت می کند. ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾⁽⁵⁵⁾ (و بگو پروردگارا بر دانشم بیفزای). خداوند متعال فرمودند: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ قلم در این آیه حضرت امام علی ع است. حضرت امام صادق ع فرمودند: (ن) نامی است برای رسول خدا ﷺ و قلم نامی برای حضرت **أمير المؤمنين ع** است⁽⁵⁶⁾.

والقلم يأخذ المداد من (ن) وينقله إلى الكتاب ويسطر فيه. فالقلم له أحوال، فهو ساعة نون وساعة باء، وساعة نقطة النون، وساعة نقطة الباء، وكذلك أمير المؤمنين (ع)، فهو باب رسول الله (ص) وباب مدينة العلم، فمنه يفاض على الخلق. فهو الباء ونقطة الباء والقلم والمداد الذي يحمله القلم. وللنقطة أحوال فهي الفيض النازل من الله إلى الرسول (ص)، ومن الرسول (ص) إلى علي (ع)، ومن علي (ع) إلى الخلق. فالنقطة النازلة من الله إلى رسوله هي القرآن، والرسول (ص) هو (ن) ونقطة النون أيضاً.

و قلم دوات (جوهر) را از نون می گیرد و آن را به کتاب منتقل می کند، و در آن می نویسد. پس قلم حالات متفاوت دارد یکبار نون (ن)، و یکبار باء (ب)، و یکبار نقطه نون؛ و یکبار نقطه باء (ب) است، و همانگونه **أمير المؤمنين ع**، پس او در **رسول خدا ﷺ** و در **شهر علم**، و از او بر خلق افاضه می شود. پس او باء (ب)

⁵⁵ - طه: 114.

⁵⁶ - کتاب مستدرک سفینه البحار از شیخ علی نمازی ج 8 ص 582-583.

ونقطه ی باء (ب) است.⁽⁵⁷⁾ و قلم و دوات که قلم حامل آن است. و برای نقطه حالات متفاوت وجود دارد، و ان فیض نازل از خدا بر رسول خدا ﷺ و از رسول خدا ﷺ بر حضرت علیؑ و از حضرت علیؑ بر خلق می باشد. و نقطه ای که از خداوند بر رسول خدا ﷺ نازل شده همان قرآن است و رسول خدا ﷺ خود نون و همچنین نقطه ی نون.

ثم إنَّ الرسول بالنسبة لعلی (ع) یمثل الباء ونقطة الباء، وعلی بالنسبة للرسول (ص) یمثل (ن) ونقطة النون، وعلی (ع) بالنسبة للخلق یمثل الباء ونقطة الباء.

سپس رسول خدا ﷺ نسبت به حضرت علیؑ نقش باء (ب) و نقطه ی باء (ب) را دارد و حضرت علیؑ نسبت به رسول خدا ﷺ نقش نون و نقطه ی نون را دارد و حضرت علیؑ نسبت به خلق نقش باء (ب) و نقطه ی باء (ب) را دارد.

⁵⁷ - ودر حدیثی از امیرالمومنین (ع) (براستی که همه علوم جهان در قرآن است. و همه علوم جهان در هفت جفت است و علوم این هفت جفت در بسمله است و علوم بسمله در نقطه آن است و من آن نقطه هستم) چهل حدیث از شیخ ابراهیم خویی ص 231.

سؤال / 7: كيف يليق بنبي من أولي العزم وهو إبراهيم (ع) أن يقول عن الكوكب أو القمر أو الشمس بأنه ربي؟

سؤال / 7: چگونه برازنده ی یک پیامبر از پیامبران اولی العزم و او ابراهیم ع است که بگوید ستاره و ماه و خورشید پروردگار من است؟!

الجواب: متوهم من يظن أن هذا الكلام حصل من إبراهيم (ع) في عالم الشهادة، أي في هذه الحياة الدنيا وإن كان إبراهيم (ع) ربما أعاده في هذه الحياة الدنيا؛ للتبكيته بقومه الذين يعبدون هذه الكواكب، أو الأرواح المحركة لها.

جواب: دچار توهم است هر که گمان کند که این سخن از حضرت ابراهیم ع در عالم شهادت حاصل شده یعنی در این دنیا؛ اگر چه ابراهیم ع این سخن را برای سرزنش قوم خود در این دنیا بازگو کرده است قومی که این ستارگان رایاکسانیکه تشویق به عبادت آنها می کنند را می پرستیدند⁽⁵⁸⁾.

والحقيقة أنّ محمداً وآل محمد حيرت أنوارهم القدسية أصحاب العقول التامة من الأنبياء العظام والملائكة الكرام ، حتى ظنوا أنهم (ع) الملك العلام سبحانه.

و حقیقت این است که انوار (نورهای) محمد و آل محمد عليهم السلام حتی اصحاب عقلهای کامل از پیامبران عالی قدر و فرشتگان ارجمند را دچار حیرت کرده است⁽⁵⁹⁾. بطوری که حتی گمان کردند که آنها ع فرمانروای دانای منزّه (خداوند یکتا) هستند⁽⁶⁰⁾.

58 - از علی بن محمد ابن الجهم گفت: در مجلس مامون وارد شدم و حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نزاد و بودیس مامون به او گفت: ای فرزند رسول خدا: آیا شما گفته اید که انبیاء معصوم هستند؟ فرمود: بلی گفت: پس از امام سوالاتی در مورد انبیاء (ع) نمود و درین سوالات وی این بود که به من بگو درباره قول خداوند عزوجل به حضرت ابراهیم (ع) (فلا جن علیه الليل رای کوكبا" قال هذا ربي) پس امام رضا (ع) فرمود: براستی که ابراهیم با سه صنف از آنها برخورد نمود. یک صنف سیاره زهره را عبادت میکردند. و صنف دیگری ماه را عبادت میکردند و صنف دیگر خورشید را عبادت میکردند. و وقتی از مکافی که در آن بود روان شد. و وقتی هوا تاریک شد (شب شد) سیاره زهره را دید گفت: این خدای من است. بر حسب انکار آن و با خبر بودن خودش از این حرف پس وقتی غایب شد گفتم من افول شونده گان را قبول ندارم. بخاطر اینکه افول از صفات شیئی است که قبلاً نبوده و بعداً" حادث شده است و از صفات شیئی نیست که که از قدیم خود بوده است و محدث نیست. و وقتی ماه را درخشان و تابان دید گفتم این خدای من است بر حسب اینکه خودش منکر این است و از خدا نبودن آن با خبر است. پس وقتی افول کرد گفتم: اگر خدای من مرا هدایت نمیکند از گمراهان خواهم بود. و پس از اینکه صبح شد و خورشید را تابان دید گفتم: این خدای من است این بزرگتر از ماه و سیاره زهره است. بر حسب انکار خدا بودن آن نزد خویش و با خبر بودن از گفته خود و نه بر حسب اطلاع رسانی و اقرار کردن به اینکه این خداست. پس وقتی افول کرد به اصناف دیگر که ماه و سیاره و خورشید را عبادت میکردند گفتم من بریء هستم از شرکی که شما به خدا میندید. و به سوی کمی که آسمانها و زمین را خلق کرد توجه میکنم و خدا پرست بسوی او میروم و از مشرکان نخواهم بود. (حضرت ابراهیم (ع) در حقیقت میخواست بطلان دینشان را به آنها بفهماند و برای آنها ثابت شود که عبادت لایق چیزهایی همچون ماه و سیاره و خورشید نیست بلکه عبادت لایق خالق یکتاست. و خالق آسمانها و زمین است و چیزی که بوسیله آن بر قوم خودش احتجاج کرد همان چیزی است که خدا به او الهام کرد و به او الهام نمود همان طور که میفرماید: و آن حجت ما که به ابراهیم بر علیه قومش به او دادیم. پس مامون گفت خدا درک عظیم میخواهد. ای فرزند رسول خدا (کتاب عیون اخبار الرضا (ع) ج 1 ص 197 ح 1.

فإبراهيم (ع) لما كشف له ملكوت السموات، ورأى نور القائم (ع) قال: هذا ربي، فلما رأى نور علي (ع) قال: هذا ربي، فلما رأى نور محمد (ص) قال: هذا ربي، ولم يستطع إبراهيم (ع) تمييز أنهم عباد إلا بعد أن كشف له عن حقائقهم، وتبين أفولهم وغيبتهم عن الذات الإلهية، وعودتهم إلى الأنا في آثات. وعندها فقط توجه إلى الذي فطر السموات، وعلم أنهم (ع) (صنائع الله والخلق بعد صنائع لهم) كما ورد الحديث عنهم (ع).

پس ابراهیم (ع) زمانی که ملکوت آسمانها برای او کشف شد و نور حضرت قائم (ع) را دید گفت این پروردگار من است و زمانی که نور حضرت امام علی (ع) را دید گفت این پروردگار من است و زمانی که نور حضرت محمد (ص) را دید گفت این پروردگار من است و حضرت ابراهیم (ع) نتوانست تمییز دهد که آنها مخلوق هستند تا زمانی که از حقیقت آنها برای او کشف شد⁽⁶¹⁾ و دید که آنها پایان دارند و غیبت آنها از ذات اقدس الهی و برگشت آنها به انا (منیت) را در لحظاتی را دید، و در این هنگام است که فقط متوجه کسی شد که آسمانها را آفریده است. و دانست که آنها (ع) آفریده ی خداوند هستند و خلق از برای آنها آفریده شده اند همان طور که در روایات آنها نقل شده است.⁽⁶²⁾

ولإبراهيم (ع) العذر، فقد ورد في دعاء أيام رجب عن الإمام المهدي (ع) في وصف محمد وآل محمد (ع): (لا فرق بينك وبينها إلا أنهم عبادك وخلقك)، فسبحان ربك رب العزة عما يصفون، وسلام على محمد وآل محمد الطاهرين، والحمد لله رب العالمين.

⁵⁹ - همانطوریکه در حدیث معراج و علت اذان آمده است. مراجعه شود.

⁶⁰ - ودر حدیث معرفت که درین رسول خدا (ص) و امیرالمومنین (ع) رسول خدا در آنجا میفرماید: وما از آنها در شناخت خدا و تسبیح او و تحلیل و تقدیس او پیشی گرفتیم بخاطر اینکه اولین خلقی که خدا خلق نمود ارواح ما بودند و به یگانگی و ستایش او کلام ما شروع شد سپس ملائکه را خلق نمود و وقتی ارواح ما را بصورت نور واحدی دیدند این امر را عظیم دیدند پس خدا را تسبیح کردیم که ملائکه بفهمند که ما مخلوق هستیم. و خدا پاک و مزه است از صفاتی که ما داریم. پس آنگاه خدا را تسبیح کردند و او را مزه نمودند از صفاتی که ما داریم. و وقتی عظمت شن ما را دیدند ما لا اله الا الله گفتیم بخاطر اینکه ملائکه متوجه شوند که هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست و ما بنده خدا هستیم و خدا نیستیم و باید او را عبادت کنیم و غیر او را عبادت نکنیم. پس گفتند لا اله الا الله. و وقتی که بزرگی جایگاه و مرتبه ما را دیدند. ما تکبیر گفتیم تا ملائکه متوجه شوند که خدا بزرگتر و بلند مرتبه تر است و او بزرگتر از آن است که بالا بودن مرتبه و مکان جای او باشد مگر اینکه بلندترین مرتبه مرتبه او باشد. و وقتی دیدند که چه چیزهایی جعل نمود.) علل الشرائع ج 1 ص 5.

⁶¹ - و شایسته نباشد که شناخت ابراهیم (ع) از آنها بر حسب درک خودش بود و نه اینکه شناخت او یک شناخت حقیقی باشد و آیا بعد از قول رسول خدا به حضرت علی (ع) (ای علی کسی جز من و تو خدا را نشناخت و کسی من را نشناخت جز خدا و تو و کسی تو را نشناخت جز خدا و من) کتاب مستدرک سفینه البحار از نمازی ج 7 ص 182. دیگر جای شکی و توهمی است در اینکه آیا ابراهیم تمام حقیقت آنها را شناخت یا خیر.

⁶² - در کتاب لمعه بیضاء از تبریزی انصاری ص 64: از رسول خدا روایت شده است که (من و علی نوری درین دستان خداوند رحمان چهارده هزار سال قبل از اینکه عرش خود را خلق کند بودیم و در روایت عوالم چهل هزار سال قبل از خلقت آدم و همیشه در نور غوطه ور بودیم تا اینکه پس از هشتاد هزار سال به حضرت عظمت رسیدیم سپس خداوند مخلوقات را از نور ما خلق نمود. و ما صنعت خدا هستیم و همه مخلوقات صنعت ما هست اند. و در حدیثی دیگر فرموده مخلوقات ساخته ما هستند.

و برای ابراهیم عذر موّجه است. و بر استی که از حضرت امام مهدی ع در دعای رجب در وصف محمد و ال محمد نقل شده که (فرقی بین تو (خداوند) و آنها (اهل بیت) نیست مگر اینکه آنها بندگان و آفریده های تو اند)⁽⁶³⁾. پس منزّه است پروردگار تو، پروردگار عزّت، از آنچه آنها وصف می کنند و سلام خدا بر محمد و خاندان پاکش و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.

قال تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ - فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ⁽⁶⁴⁾ - فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأُنْكَرَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ - فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ⁽⁶⁵⁾ .

خداوند متعال فرمودند: (و این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندم تا از جمله یقین کنندگان باشد - پس چون شب بر او پرده افکند ستاره‌ای دید گفت این پروردگار من است و آنگاه چون غروب کرد گفت غروب کنندگان را دوست ندارم - و چون ماه را در حال طلوع دید گفت این پروردگار من است آنگاه چون ناپدید شد گفت اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعا از گروه گمراهان بودم - پس چون خورشید را برآمده دید گفت این پروردگار من است این بزرگتر است و هنگامی که افول کرد گفت ای قوم من من از آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید بیزارم).

وتفسير كلام إبراهيم بأنه في هذه الحياة الدنيا وفي عالم الشهادة، وللاحتجاج على عبدة الكواكب أو عبدة الشمس بالخصوص، لا ينافي ما قدمت. كما أن الرواية الواردة في تفسير هذه الآية بأنها في هذه الحياة الدنيا هي عن الإمام الرضا (ع)، وللاحتجاج على المأمون العباسي (لعنه الله) بأنّ الأنبياء معصومون، ومن أين للمأمون العباسي أن يفقه كلام الإمام (ع) لو تكلم في الملكوت؟! ثم إنّ المأمون مجادل أراد بالسؤال الاحتجاج على الإمام (ع) لا الاستفهام، ثم إنه لو قال للإمام الرضا (ع) زدني لزاده الإمام (ع).

⁶³ - بحار الانوار: ج 95 ص 393.

⁶⁴ - از حرفهای ناپسندی که بعضیها در پاسخ آنچه سید احمد الحسن (ع) در بیان این آیه بیان نموده و آن را محکم ساخته است اینکه چگونه او منظور از خورشید و ماه و سیاره زهره را محمد و علی و حضرت قائم می داند و آیا معقول است که ابراهیم (ع) راجع به سیدهای مخلوقات (آنها را دوست ندارم) و جواب آن این است: براستی که نبی خدا ابراهیم (ع) جستجو کننده و در حال تحقیق درباره خدای کامل و حاضر در همه جا و اینکه غایب نشود بود و وقتی آن سیاره را دید و افول آن را دید گفت من افول کننده ها را دوست ندارم یا اینکه من خدایی که غایب شود را قبول ندارم. بخاط اینکه افول و غیب شدن از صفات مخلوقات و محتاجین است.

⁶⁵ - انعام: 75 - 78.

تفسیر سخن ابراهیم ع مبنی بر این که آن در این دنیا و در عالم شهادت اتفاق افتاده و برای احتجاج بر ستاره پرستان یا خورشید پرستان بوده است منافی آنچه که در بالا گفتیم نیست همان طور که روایت وارده در مورد این آیه می گوید که در این دنیا اتفاق افتاده است، امام رضا ع برای احتجاج بر مأمون عباسی (لعنه الله) می گوید که انبیاء و معصومند؛ چگونه ممکن است که مأمون عباسی سخن امام رضا ع را بفهمد اگر برای او از ملکوت سخن بگوید و دیگر اینکه مأمون عباسی برای جدل سؤال کرد نه اینکه قصد استفهام داشته باشد و اگر او به امام رضا ع عرض می کرد که بر دانسته هایم بیفزای امام ع می افزود.

ثم إن السياق القرآني دال على أن رؤية إبراهيم (ع) للكوكب والقمر والشمس هي رؤية ملكوتية، فقد جاء الكلام عنها بعد الكلام عن إراءة إبراهيم (ع) لملكوت السموات.

به درستی که سیاق قرآنی حاکی از آن است که رؤیت ابراهیم ع به ستاره و ماه و خورشید رؤیتی ملکوتی بوده و سخن از نگاه او به آن ها بعد از نگاه او در ملکوت آمده است.

في تفسير القمي: قال سئل أبو عبد الله (ع) عن قول إبراهيم هذا ري أشرك في قوله هذا ري قال (ع): (من قال هذا اليوم فهو مشرك ولم يكن إبراهيم مشرك وإنما كان في طلب ربه وهو من غيره شرك).

در تفسیر قمی گفته شده که از حضرت امام صادق ع پرسیده شد: آیا حضرت ابراهیم ع در قول خود هذا ري شرک و رزیده امام ع فرموده: (هرکس امروز آن را بگوید مشرک است و حضرت ابراهیم ع مشرک نبود و همانا ابراهیم ع در طلب پروردگار خویش بوده غیر از این شرک است)⁽⁶⁶⁾

ورواه العياشي: وزاد عن أحدهما عليهما السلام: (إنما كان طالباً لربه ولم يبلغ كفراً، وانه من فكر من الناس في مثل ذلك فإنه بمنزلة).

عیاشی مثل همین روایت را نقل می کند و به آن این را اضافه می کند که از یکی از آنها نقل شده (همانا ابراهیم ع در طلب پروردگار خویش بوده و به حد کفر نمی رسد و برآستی که هرکس از مردم به مثل آن فکر کند پس او به منزلتش (حضرت ابراهیم ع) خواهد بود)⁽⁶⁷⁾.

⁶⁶ - تفسیر قمی: ج 1 ص 206.

⁶⁷ - تفسیر عیاشی: ج 1 ص 364 ح 38.

فلو كان قوله: (هذا ربي) في عالم الشهادة ، أي في هذه الحياة الدنيا ، وهو بحث عن الرب فهو قطعاً شرك، ولا فرق في صدوره عن إبراهيم (ع) أو غيره. بلى، إنه من إبراهيم (ع) ليس شركاً؛ لأنه بحث ملكوتي روعي بعد أن كشف لإبراهيم (ع) ملكوت السموات والأرض. أما من غير إبراهيم (ع) فهو شرك؛ لأنه بحث في عالم الشهادة في هذه الحياة الدنيا والأجسام الموجودة فيها.

پس اگر گفته ی او (این پروردگار من است) در عالم شهادت بوده یعنی در این دنیا و این در طلب پروردگار باشد این قطعاً شرک خواهد بود و تفاوتی نمی کند که این گفته از حضرت ابراهیم ع بوده باشد یا از غیر او. بله این گفتار از ابراهیم ع شرک نبوده چرا که جستجویی ملکوتی و رومی بوده است و وقوع این قول از ایشان بعد از این بود که ملکوت آسمانها و زمین برای او کشف شد. ولی همین قول از غیر ابراهیم ع شرک است چرا که جستجویی است در عالم شهود در این زندگی دنیوی و اجسام موجود در آن.

ثم إنَّ الإمام (ع) بيَّن أنَّ الذي يبحث عن ربه في الملكوت فليس بمشرك، بل هو بمنزلة إبراهيم (ع). (لأن أمرنا صعب مستصعب لا يتحملة إلا نبي مرسل، أو ملك مقرب، أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان).

به راستی امام ع بیان نمودند که کسی که خدای خود را در ملکوت جست و جو می کند شرک نورزیده بلکه او به منزله ی حضرت ابراهیم ع است. اهل بیت فرمودند که: (همانا امر ما سخت و بسیار دشوار است و کسی تاب تحمل آن را ندارد مگر اینکه پیامبری از سوی خداست یا اینکه از فرشتگان مقرب یا مؤمنی باشد که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده است)⁽⁶⁸⁾. بله ابراهیم ع مومنی است که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده است.

سؤال / 8: ما معنى الحديث القدسي: عن جابر بن عبد الله الأنصاري عن رسول الله (ص) عن الله سبحانه: (يا أحمد لولاك لما خلقت الأفلاك، ولولا علي لما خلقتك، ولولا فاطمة لما خلقتكما)؟

سؤال / 8: این حدیث قدسی که جابر بن عبد الله انصاری از پیامبر ﷺ وایشان از خداوند منزه نقل می کنند به چه معناست: (ای احمد ﷺ اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم و اگر علی ع نبود تو را نمی آفریدم و اگر فاطمه ز نبود هر دوی شما را نمی آفریدم)؟! (69).

الجواب: محمد (ص) تجلی الله، وعلي تجلی الرحمن، وفاطمة تجلی الرحيم في الخلق. فكل الموجودات مشرقة بنور الله في خلقه وهو محمد (ص)، وباب إفاضة هذا النور الإلهي هما: علي وفاطمة عليهما السلام.

جواب: حضرت محمد ﷺ تجلی (ظهور) خدا (70) و حضرت علی ع تجلی الرحمن و حضرت فاطمه تجلی الرحيم در خلق هستند، پس همه ی موجودات به نور خداوند در خلق نورانی شده اند و این نور حضرت محمد ﷺ است و باب افاضه ی این نور خداوندی حضرت علی ع و حضرت فاطمه هستند.

قال تعالى: ﴿تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾. وعلي ظاهر هذا الباب، وفاطمة باطن الباب، كظهور الحياة الدنيا وشهوها بالنسبة للإنسان فيها، وغيبية الآخرة وبطونها بالنسبة له أيضاً.

⁶⁹ - مستدرک سفینه البحار: ج3ص334. کتاب الجنه العاصمه: ص148.

⁷⁰ - براستی که وجود شخصی همچون رسول خدا تجلی و ظهور خدا در خلق است یعنی اینکه ظهور صفات خداوند متعال در مخلوق است. و مثال و نماد صفات خداوند پاک و منزّه است و خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم به صراحت در مورد تجلی فرموده است: (و هنگامیکه موسی برای میقات با خداوند آمده بود و خداوند با او گفتگو نمود گفت خدای من بگذار تا تو را ببینم پس خدا فرمود نمیتوانی مرا ببینی ولی به آن کوه نگاه کن اگر سر جایش مستقر ماند پس تو هم می توانی مرا ببینی و وقتی که خداوند بر کوه متجلی شد کوه متلاشی شد و موسی از حال رفت و بر زمین افتاد و وقتی بیدار شد گفت خداوند تو پاک و منزهی من به تو توبه کردم و من اولین مومنان به تو هستم) عراف 143

و در اینجا قطعاً " این انتقال مکانی و یا قرار گرفتن در یک حجم معین از سوی خداوند سبحان نیست و او پاک و منزّه است از اینکه در جای معینی قرار گیرد بلکه متجلی شدن او بر روی کوه بوسیله ظهور او بر روی شیئی است که حاکی از او باشد و از اهل بیت آمده است که خداوند بوسیله یکی از آدمهای کروبیان بر روی کوه متجلی شد و کوه را متلاشی نمود و از امام جعفر صادق (ع) آمده است: کروبیان قومی از شیعه ما از اولین مخلوقات هستند خداوند آنها را پشت عرش قرار داد و اگر نور یکی از آنها بر روی اهل زمین بتابد برای زمین کافی است سپس فرمود هنگامیکه موسی از خداوند در آن مورد سوال نمود خداوند به یکی از کروبیان امر کرد و بر روی کوه متجلی شد و آن را متلاشی کرد (مستطرات السرائر لابن ادریس الحلبي: ص569 و در دعای سہات (و قسم به نور وجه تو که بوسیله آن بر روی کوه متجلی شدی و کوه را متلاشی نمودی و موسی در آن موقع از حال رفت و به مجدوبزرگی تو که بر طور سیناء ظهور کرد و با آن با بنده ات ورسولت موسی بن عمران گفتگو نمودی و به طلوع تو در ساعیر و به ظهورت در فاران بوسیله قدیسان و ملائکه پاک و منزّه و خشوع ملائکه تسبیح کننده ات) کتاب مصباح المتہجد از شیخ طوسی ص419 در حرفهای او دقت کن و تفکر کن (طلوع تو در ساعیر و ظهور تو در فاران) و طلوع و ظهور در عالم مادیات از سوی خداوند ممنوع است و آن ممکن نیست مگر با تجلی. و طلوع خدا در ساعیر بوسیله حضرت عیسی است و ظهور او در فاران بوسیله حضرت محمد است همانطوری که سید احمد الحسن در کتابهای دیگر خود چون نبوت خاتمه بخوبی آن رایبان نموده است و می توانید مراجعه کنید.

خداوند متعال فرموده: ﴿تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾⁽⁷¹⁾. و علی ع ظاهر این باب و فاطمه باطن آن است، همانند ظهور این دنیا و همه ی شهود آن نسبت به انسان و غیبت آخرت و باطن آن نسبت به انسان.

وعلي وفاطمة - أو الرحمن الرحيم - بينهما اتحاد وافتراق، كاتحاد زوجين متحابين ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ ، واسمين يدلان على معنى واحد.

علی ع و فاطمه یا الرحمن و الرحیم بین شان اتحاد و افتراق وجود دارد. مانند اتحاد زوجین که دوست دارهم اند (خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ)⁽⁷²⁾ دو نام که بر معنی واحد دلالت کنند.

أما افتراقهما؛ فمن جهة سعة الرحمة في الرحمن وشمولها، وضيق الرحمة في الرحيم وشدتها، فالرحمن - أو علي (ع) - له جهة اختصاص مع هذه الحياة الدنيا، فسعة الرحمة في الرحمن شاملة للجميع، كما أن الفيض النازل من ظاهر الباب يشمل الجميع المؤمن والكافر، كما في الدعاء: (يا من يعطي من سأله ويا من يعطي من لم يسأله ومن لم يعرفه تخنناً منه ورحمة).

أما في الآخرة فهو قسيم الجنة والنار باعتبار ارتباط الموجود به وافتراقه عنه في هذه الحياة الدنيا، لا باعتبار الآخرة.

و اما افتراق آنها از جهت وسعت رحمت در الرحمن و شمول آن، و محدود و منحصر بودن رحمت در الرحيم و شدت آن؛ پس الرحمن (امام علی ع) برای او جهت اختصاصی با این دنیا وجود دارد و وسعت رحمت در الرحمن شامل همه است، همان طور که فیض نازل از ظاهر درب شامل همه می شود، چه مؤمن و چه کافر. در دعا آمده است: (يا من يعطي من سأله ويا من يعطي من لم يسأله ولم يعرفه تخنناً منه ورحمة)⁽⁷³⁾.

اما در آخرت او قسمت کننده بین بهشت و دوزخ است به اعتبار ارتباط موجود با او و افتراق او از آن، در این حیات دنیا نه به اعتبار آخرت.

⁷¹ - فصلت: 2.

⁷² - نساء: 1.

⁷³ - امام جعفر صادق میفرماید: (بسم الله الرحمن الرحيم . و بگو در هر روز از ماه رجب صبح و بعد از ظهر و در تعقیب نمازهای و در روزت و شبت: ای کسی که از او هر خیری را میطلبم و در همه سختیها و شر او مطمئن ترین پناهگاه است ای کسی که زیادتی را بوسیله اندک خواستن میدهد ای کسی که به کسی که از او میخواهد میهدای کسی که به کسی که از او میطلبد و کسی که از او نمی طلبد میدهد بواسطه مهربانی و رحمتی که نسبت به بندگان خود دارد به من بواسطه طلبی که از تو دارم خیر دنیا و آخرت را بده و از تو طلب مینمایم که بواسطه درخواستم از تو شر دنیا و آخرت را از من دور فرما برستی که آن چه به من دادی کم نیست و به من از فضل تو بیفزای ای باکرم و بخشنده.) کتاب اقبال الاعمال ج3 ص211.

أما الرحيم - أو فاطمة - فلها حجة اختصاص مع الآخرة ، فهي التي تلتقط شيعتها - أي أهل الحق والتوحيد والإخلاص لله سبحانه - يوم القيامة، وهم الحسن والحسين والأئمة، ونوح وإبراهيم وموسى وعيسى (ع)، والأنبياء والأوصياء، ومن دونهم من المخلصين، ولذا قال فيها رسول الله (ص): (فاطمة أم أيها) ، فالأم هي الأصل الذي يرجع إليه، ولذا قال فيها الحسن العسكري (ع) ما معناه: (نحن حجة الله على الخلق وفاطمة حجة الله علينا).

اما الرحيم يا فاطمه برای او جهت اختصاصی است با آخرت⁽⁷⁴⁾ ، پس او کسی است که شیعیان خود را انتخاب می کند یعنی اهل حق وتوحيد و اخلاص به خداوند منزه در روز قیامت و آنها امام حسن ع و امام حسین ع و همه ی ائمه و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و انبياء و اوصياء و هر آنکه از آنها پایین تر است (از حيث درجه و ایمان) از مخلصان و بنابراین است که رسول خدا ﷺ در مورد او فرموده: (فاطمة ام ايها)⁽⁷⁵⁾ و مادر (ام) اصلی است که به آن رجوع می شود، و بنا براین است که امام حسن عسکری ع در مورد ایشان می فرماید: (ما حجت خدا بر خلق هستيم و فاطمه حجت خدا بر ما)⁽⁷⁶⁾.

فلولا محمد لما خلقت السموات والأرض؛ لأنها خلقت من نوره، ولولا علي لما خلق محمد، فلولا علي لما عرف محمد (ص)، فهو باب الذي منه يؤتى، ومنه - أي الباب أو علي - الفيض المحمدي في السموات والأرض يتجلى، ولولا فاطمة - أو باطن الباب، أو الآخرة - لما خلق محمد وعلي، فلولا الآخرة لما خلق الله الخلق، ولما خلقت الدنيا.

لذا اگر محمد ﷺ نبود آسمانها وزمین آفریده نمی شد چرا که، آنها از نور او آفریده شده اند و اگر علی ع نبود حضرت محمد ﷺ آفریده نمی شد چون که اگر علی ع نبود محمد ﷺ شناخته نمی شد پس او دری است که از طریق آن می توان به سمت حضرت محمد ﷺ آمد و از او (امام علی ع) است که فیض محمدی در آسمانها و زمین متجلی می شود و اگر فاطمه یا باطن باب یا آخرت نبود حضرت محمد ﷺ و حضرت علی ع آفریده نمی شدند و اگر آخرت نبود خداوند خلق را، نمی آفرید و دنیا آفریده نمی شد.

⁷⁴ - از رسول خدا (ص) در حدیثی آمده است (و خداوند عزوجل به ملائکه میفرماید: ای ملائکه من نگاه کنید به کنیزم فاطمه سیده کنیزانم در بین دستام ایستاده است و از ترس من فرصتهای خود را میبشمارد. و با قلب خود به عبادت من آمده است شما را شاهد میگیرم که شیعه او را از جهنم مصون میدارم. . .) کتاب الامالی از شیخ صدوق: ص 175. وده ها روایت دیگر که این امر را تأیید مینماید.

⁷⁵ - بحار الانوار: ج 34 ص 19.

⁷⁶ - کتاب اسرار فاطمیه از شیخ محمد فاضل مسعودی ص 69. به نقل از تفسیر اطیب البیان.

سؤال / 9: ما معنى قول جبرائيل (ع) لما قتل الإمام علي (ع): (تهدمت والله أركان الهدى) أوليس الحسن والحسين أركان هدى، وهم باقون أحياء بعد مقتل الإمام (ع)؟!

سؤال / 9: گفته ی جبرئیل ع در هنگامی که امام علی ع به شهادت رسید به چه معناست «تهدمت والله اركان الهدى» به خدا سوگند اركان هدايت منهدم شدند آیا امام حسن و امام حسين ع اركان هدايت نيستند و آنها بعد از شهادت امام علی ع زنده بودند !!؟

الجواب: الركن الأول محمد (ص)، والرکن الثاني علي، والرکن الثالث فاطمة (ع). فمحمد (ص) مدينة العلم، وعلي وفاطمة بابها، وهم الثلاثة (ع) أركان الحق والهدى.

أو الاسم الأعظم الأعظم (هو)، وأركانه (مدينة الكمالات الإلهية) الله سبحانه وتعالى، وبابها: الرحمن الرحيم، ولو كان الباب غير هذين الاسمين لاشتدت المثالات والعقوبات على أهل الأرض، ولما زكى منكم أحد.

جواب: ركن اول حضرت محمد ﷺ و ركن دوم حضرت امام علی ع و ركن سوم حضرت فاطمه هستند پس محمد ﷺ مدینه ی (شهر) علم و حضرت علی ع و فاطمه باب این مدینه می باشند و این سه اركان حق وهدايت هستند؛⁽⁷⁷⁾ یا اركان اسم اعظم اعظم (هو) و اركان آن مدینه ی کمالات خداوندی یا الله و باب آن الرحمن الرحيم و اگر باب آن غیر از این دو اسم بود سختی ها و عقوبت ها بر اهل زمین شدت می گرفت و هیچ یک از شما پاک نمی شد.

وظهور هذه الأسماء في الخلق، بمحمد وعلي وفاطمة، فمحمد هو تجلي الله في الخلق، وعلي تجلي الرحمن، وفاطمة تجلي الرحيم في الخلق. وبشهادة الرسول تهدم الركن الأول، وبشهادة فاطمة تهدم الركن الثاني، ولكنها بقاء الثالث، وهو علي (ع)، فلما استشهد علي (ع) تهدم الركن الثالث، بل وتهدم الأول والثاني معه، ولذا قال جبرائيل (ع): (تهدمت والله أركان الهدى).

⁷⁷ - از امام صادق از پدر بزرگوارشان (علیهم السلام) فرمود: (جابرین عبدالله انصاری گفت: شنیدم که رسول خدا سه روز قبل از اینکه بمیرد به حضرت علی فرمود: سلام بر تو ای پدر دو ریحانه من تورابه دوریحانه ام وصیت مینامم که در روزهای نزدیکی دو رکن تو در دنیا منهدم خواهند شد و خداوند بعد از من (بعد از وفاتم) بر تو گواه است و پس از اینکه رسول خدا به رحمت ایزدی پیوست امام علی فرمود: این یکی از دو رکنم است که رسول خدا به من فرمود و وقتی که حضرت فاطمه وفات یافت امام فرمود: این رکن دوم من است که رسول خدا به من گفت. . .) کتاب الامالی از شیخ صدوق: ص 198.

و ظهور این اسماء در خلق با محمد ﷺ و علی ؑ و فاطمه است. پس محمد ﷺ خود تجلی خداوند در خلق و علی ؑ تجلی الرحمن و فاطمه تجلی الرحیم در خلق هستند. و با شهادت رسول اکرم ﷺ رکن اول منهدم شد و با شهادت فاطمه رکن دوم منهدم شد ولیکن با بقاء رکن سوم باقی ماندند و او حضرت علی ؑ است پس با شهادت امام علی ؑ رکن سوم منهدم شد، بلکه اول و دوم هم با او منهدم شدند و لذا جبرئیل ؑ گفت: « تهدمت والله ارکان الهدی».

والحسن والحسين عليهما السلام مع أنهم موجودون بعد الإمام علي (ع)، ولكنهم لا يمثلون أركاناً للهدى بهذا المعنى.

بنابراین امام حسن ؑ و امام حسین ؑ با این که بعد از امام علی ؑ زنده بودند ولیکن ارکان هدایت به این معنی نمی باشند.

فأركان الهدى ثلاثة لا غير، والأئمة (ع) كلهم أركان هدى، ولكنهم أركان لهذه الأركان أي إن الأئمة (ع) أركان محمد وعلي وفاطمة (ع).

و ارکان هدایت سه تا هستند و لا غیر. ائمه و همه ارکان هدایت هستند ولی ارکانی برای این ارکان می باشند یعنی ارکان برای حضرت محمد ﷺ و علی ؑ و فاطمه .

سؤال / 10: ما معنى قول الإمام علي (ع): (لو كشف لي الغطاء لما ازددت يقيناً)؟

سؤال/10: این فرموده ی امام علی ع به چه معناست: (اگر حجاب برایم کشف گردد بر یقینم افزوده نمی شود)!!؟

الجواب: لا يتوهم متوهم أن أمير المؤمنين (ع) يتكلم عن حجب ملكوتية، كيف وهو يسير في جبانة الكوفة ويكلم الموتى، ويلتفت إلى حبة العرنى، ويقول له ما معناه: (لو كشف لك الغطاء يا حبة لرأيتهم حلقات يتحادثون).

جواب: کسی دچار توهم نشود که امام علی ع از حجاب ملکوتی حرف می زند و چگونه ممکن است در حالی که امام ع هنگامی که در مقبره ی کوفه قدم می زد و با مردگان صحبت می کرد رو به حبه ی عرنی (دوست امام علی ع) می کند و به او می گوید ای حبه (اگر حجاب برای تو کشف شود آنها (مردگان) را می دیدی که حلقه حلقه نشسته و با هم حرف می زنند)⁽⁷⁸⁾.

وإنما أمير المؤمنين (ع) يتحدث عن غطاء حجب عنه اللاهوت، يتكلم عن غطاء لو كشف لعلني (ع) لما بقي علي (ع)، بل لا يبقى إلا الله الواحد القهار، وبقاء هذا الغطاء يعتبره أمير المؤمنين (ع) ذنباً عظيماً، فيقول: (اللهي قد جرت على نفسي في النظر لها فلها الويل إن لم تغفر لها) ، بل القرآن يعتبره ذنباً ملازماً للإنسان لا يفارقه إلا بالفتح المبين وفنائه في آفات وعودته في آفات أخرى؛ لكي تبقى للإنسان إنسانيته، وللمخلوق عبوديته، قال تعالى: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾.

و همانا امام علی ع از حجابی حرف می زند که لاهوت را از او محبوب کرده؛ صحبت از حجابی می کند که اگر برای امام علی ع کشف می شد امام علی ع نمی ماند بلکه فقط خداوند یکتای قهار باقی می ماند، و امام علی ع مانند این حجاب را گناهی بزرگ به شمار می آورد و می گوید: (خدایا من در تو جم به نفس خود بر خودم ستم کردم پس ای وای بر نفس من اگر تو او را نیامرزی)⁽⁷⁹⁾ و قرآن کریم آن را گناهی ملازم و همراه با انسان به شمار می آورد که از انسان جدا نمی شود مگر با فتح مبین (آشکار از نور عظمت خداوندی) و فنا شدن در آن برای لحظاتی و

78 - از حبه عرنی: گفت: با امیرالمؤمنین تا پشت شهر کوفه خارج شدم و او در وادی السلام ایستادم مثل اینکه دارد با قومی صحبت می کند پس با او بلندشدم آنگاه خسته شدم سپس نشستم تا اینکه خسته شدم سپس بلندشدم و لباسهایم را جمع کردم و گفتم ای امیرالمؤمنین من میترسم که از شدت ایستادن خسته شوی آیا ساعتی نمیشینی سپس عیابم را بمن کردم تا ایشان روی آن بنشینند سپس فرمود: ای حبه این چیزی جز گفتگوی یک مومن و شادی او نیست گفت به او گفتم: ای امیرالمؤمنین آنها هم همینطور فرمود: بلی اگر ملکوت برای تو کشف شود آنها را حلقه حلقه مبینی که با هم جمع شده و صحبت می کنند.

گفتم: بصورت جسم هستند یا روح؟ فرمود: مومنی نیست بر روی زمین که وقتی بمیرد به روح او گفته می شود که برو به وادی السلام که آن قطعه ای

از هشت عدن میباشد. (بحار الانوار: ج 97 ص 234

79 - مقطعی از مناجات شعبانیه از امیرالمؤمنین (ع) بحار الانوار: ج 91 ص 97.

برگشت به وجود در لحظاتی دیگر تا برای انسان انسانیتش و برای مخلوق عبودیتش باقی بماند خداوند متعال فرموده: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾⁽⁸⁰⁾.

والذنب هنا هو (الأنات)، أو شائبة الظلمة والعدم التي لا تفارق العبد. ومحمد (ص) بسبب هذا الفتح يخفق، فساعة لا يبقى محمد (ص) بل لا يبقى إلا الله الواحد القهار، وساعة يعود محمد (ص) العبد الأول والنور الأول والعقل الأول والفائز بالسباق صلوات الله عليه وسلامه، وبما أن علياً (ع) باب محمد (ص)، ومحمد صاحب الفتح المبين، وفي آتات لا يبقى منه اسم ولا رسم إلا الله الواحد القهار، فيكون الباب أو علي (ع) ممسوساً بذات الله، ومقام صاحب الفتح المبين، ولذا قال: (لو كشف لي الغطاء ما ازددت يقيناً).

و گناه در این جا «منیت» یا قسمت ظلمت و عدم وجود انسان و حضرت محمد ﷺ به سبب همین فتح مبین (گشایش آشکار) منخفق (رمیدن بین وجود و عدم) می شود پس ساعتی نمی ماند و کسی جز خداوند یکتای قهار باقی می ماند و ساعتی حضرت محمد ﷺ بنده ی اول و نور اول و عقل اول و پیروز شده در امتحان اول به صفحه ی وجود برمی گردد و چون که حضرت علی ع باب حضرت محمد ﷺ است و محمد ﷺ در لحظاتی باقی نمی ماند و کسی جز خداوند یکتای قهار باقی نمی ماند پس باب یا همان حضرت علی ع ممسوس به ذات خداوند و در مقام صاحب فتح باقی می ماند و لذا فرموده: (اگر حجاب برآیم کشف گردد بر یقیمم افزوده نمی شود)⁽⁸¹⁾.

⁸⁰ - فتح: 1-2.

⁸¹ - مستدرک سفینه البحار برای شیخ نمازی: ج 5 ص 163.

سؤال / 11: ما المراد من الحروف المقطعة في أوائل السور؟

سؤال/11: منظور از آمدن حروف مقطعه در ابتدای سوره های قرآن چیست؟!

الجواب: في سورة البقرة (الم): (م) : محمد، (ل): علي، (أ): فاطمة.

جواب: در سوره ی بقره (الم): (م) محمد، (ل) علی و (ا) فاطمه است.

الحروف في أوائل السور (14) حرفاً، نصف عدد أحرف اللغة (28) حرفاً، وهذه الحروف هي الحروف النورانية، مقابلها الحروف الظلمانية أي قليلة النور، لا أنها مظلمة.

حروف مقطعه در ابتدای سوره ها 14 حرف هستند، یعنی نصف تعداد حروف زبان عربی که 28 حرف هستند. این ها حروف نورانی هستند که در مقابل آنها حروف ظلمانی قرار دارند، یعنی حروفی که نورشان کمتر از اینها است نه اینکه کاملاً ظلمانی باشند.

وهذه الحروف كمنزل القمر الأربعة عشر الواقعة في نصف الشهر، أي بعد مرور سبعة أيام على بداية الشهر، وال (م) كمنزل القمر في ليلة اكتماله، وال (ل) الليلة التي تسبقها، وال (أ) الليلة التي تليها، وهذه هي ليالي التشريق.

این حروف مانند منازل 14 گانه ی قمر (منزلگاههای ماه) هستند که در اواسط ماه قرار دارند یعنی زمانی که هفت روز از ماه می گذرد شروع می شوند، و حرف «م» مثل زمانی است که ماه کامل میشود و حرف «ل» مثل ماه شب قبل از آن و «ا» مثل ماه شب بعد از آن و این ها خود شبهای اشراق هستند.

ومحمد (ص) هو القمر المكتمل، وعلي وفاطمة القمر شبه المكتمل، ورد في الدعاء: (وكلمتك التامة، وكلماتك التي تفضلت بها على العالمين).

حضرت محمد ﷺ ماه تمام و کامل است و علی ع و فاطمه مانند ماه شبیه به کامل هستند. و در دعا آمده که: (و کلمه ی کاملت که با آنها بر جهانیان برتری و بخشش ارزانی داشتی) ⁽⁸²⁾.

والميم مقابل الله في البسمة، واللام مقابل الرحمن، والألف مقابل الرحيم، وكما أنّ البسمة في كل سورة هي عبارة عن صورة لبسمة الفاتحة، ومن جهة معينة، كذلك فإنّ هذه الحروف هي صورة للرسول محمد (ص) وعلي وفاطمة عليهما السلام والأئمة. وفي كل موضع هي صورة لهم (ع) من جهة معينة، وكلما زاد المعصوم معرفة بالله ازدادت جهاته وظهوراته في القرآن، وزاد تكرار الحرف الذي يمثله، فالميم تكرر (17) مرة، واللام تكرر (13) مرة، والألف تكرر (13) مرة.

و(م) در مقابل الله در بسمله است، و(ل) در مقابل الرحمن و(أ) در مقابل الرحيم و همان طور که بسمله در هر سوره خود نمایی برای بسمله ی سوره ی فاتحه از یک جهت معین است. لذا این حروف خود نمایی از حضرت محمد ﷺ و حضرت علی ع و حضرت فاطمه و ائمه هستند، و در هر جایی، از جهتی معین، نمایی از آنهاست. و هر آنچه معرفت معصوم نسبت به خداوند بیشتر شود جهات و ظهوراتش در قرآن افزایش می یابد و تکرار حرف اوکه نقش وی را آدا می کند در قرآن فزونی می یابد. ودر اینجا (م) 17 بار و (ل) 13 بار و (أ) 13 بار تکرار شدند.

كما أنّ هذه الحروف هي صفوة القرآن، فمنها يتكون الاسم الأعظم، وهي سرّ بين الله والإمام (ع) يؤلّف منها الاسم الأعظم. ولو أدن لي أن أتكلّم فيها أكثر من هذا لتكلّمتم

و همانا این حروف خود برگزیده ی قرآن هستند و از آنها اسم اعظم بوجود می آید واین سرّ بین خداوند و امام ع است که اسم اعظم را از آنها تألیف می کند.

و اگر بیشتر ازاین، اجازه ی صحبت کردن در این مورد داشتم صحبت می کردم.

سؤال / 12: ما هي الأسماء التي علمها الله سبحانه وتعالى لآدم (ع)؟!

سؤال / 12: اسمهای که خداوند آنها را به حضرت آدم ع آموخت چه بودند؟!

الجواب: علمه أسماء الله، أي عرّفه شيئاً من حقيقتها لا طاقة للملائكة على معرفته وعرّفه حقيقة أسماء الله في الخلق، فمحمد وآل محمد (ص) والأنبياء والمرسلون (ع) هم أسماء الله في الخلق، أي تجلي وظهور لأسماء الله سبحانه وتعالى.

جواب: اسمهای خداوند را به او آموخت. یعنی چیزی از حقیقت آنها را به او آموخت که ملائکه طاقت معرفت آنها را نداشتند و هم چنین حقیقت اسمهای خداوند در خلق را به او آموخت، پس محمد و آل محمد ﷺ و انبیاء و مرسلین و خود اسماء خداوند در خلق اند یعنی تجلی و ظهور اسمهای خداوند منزّه و متعال هستند.⁽⁸³⁾

كما أنّ جميع الموجودات هي تجلي وظهور لأسماء الله حتى البساط الذي يجلس عليه، وبما أنّ فطرة آدم، أو الإنسان بشكل عام تؤهله لمعرفة أسماء الله بمقام أعظم بكثير من مقام الملائكة، وبأفق أبعد، كان لآدم (ع) أفضلية على الملائكة، بل ولكل إنسان يسير إلى الله ويصل إلى معرفة أسماء الله سبحانه.

همان طور که همه ی موجودات تجلی و ظهور برای اسماء خداوند می باشند حتی حصیری که بر آن می نشینیم⁽⁸⁴⁾، چون فطرت انسان او را به مراتب بالاتر از فرشتگان و در افقی دورتر برای معرفت اسماء خداوند سوق می دهد، برای آدم ع این برتری بر فرشتگان وجود داشت. بلکه این برتری برای هر انسانی است که در راه خداوند سیر می کند و به معرفت اسماء خداوند سبحان می رسد وجود دارد.

فكان اتقياد الملائكة وطاعتهم لآدم، واعتباره قبلة لهم يعرفون منها ما يمكنهم من أسماء الله أمراً حتمياً، بسبب أفضليته التي لا تتغير، إلا إذا أزرى الإنسان بنفسه.

پس مقید بودن فرشتگان و اطاعت کردن آنها از آدم ع و قبول داشتن آدم ع از سوی آنها به عنوان قبله ای که از طریق آن به شناخت اسماء الله دست یابند امری حتمی بود، و این به دلیل برتری اوست که تغییر ناپذیر است، جز این که انسان خود را خوار و به سقوط اندازد.

⁸³ - از امام صادق (ع) در فرمایش خداوند (ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها) فرمود: (ما بخدا اسماء الحسنی هستیم که خدا هیچ عملی از مخلوقات قبول نمیکند مگر به واسطه شناخت و معرفت ماست) الکافی: ج1 ص143.

⁸⁴ - اشاره به حدیثی دارد که امام صادق می فرماید: . . . زمینها و کوهها و دریاها و صحراها. سپس نگاهی به حصیری که بر روی آن نشسته اند انداخت و فرمود: و این حصیر که روی آن نشسته ایم (بخارالانوار: ج11 ص146).

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾⁽⁸⁵⁾ (پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند).

سؤال / 13: ما معنى الحديث القدسي: (الصوم لي وأنا اجزي به) (روزه برای من است و من با آن پاداش می دهم)⁽⁸⁶⁾ . ؟

الجواب: قراءة (أجزي به) خاطئة، فهو سبحانه وتعالى يجازي العباد على كل العبادات، ولا خصوصية للصوم بحسب هذه القراءة الخاطئة.

جواب: قرائت (با آن پاداش می دهم) نادرست است و خداوند سبحانه و تعالی به همه ی بندگان برای تمام عبادات پاداش می دهد؛ واختصاص پاداش برای روزه طبق این قرائت نادرست وجود ندارد.

والقراءة الصحيحة هي: (أجزي به)، أي بضم الهمزة وبالألف المقصورة، والمراد بالصوم هو صوم مريم (ع) وزيادة، ﴿إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْماً فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيّاً﴾.

و قرائت صحیح «اجزی به» است، یعنی به ضم همزه و الف کوتاه [أجزي]، ومراد از روزه، روزه ی حضرت مریم عليها السلام است: ﴿إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْماً فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيّاً﴾⁽⁸⁷⁾ (من برای رحمان روزه نذر کرده‌ام امروز مطلقاً با انسانی سخن نخواهم گفت).

أي أن يكون الإنسان مستوحشاً من الخلق، مستأنساً بالله سبحانه، بل هذه هي البداية والنهاية التي تكون حصيلتها هي: أن الله هو الجزاء على الصوم، هي الصوم عن (الأنا)، وذلك عندما يسير العبد على الصراط المستقيم، وهو يعلم ويعتقد ويرى أن وجوده المفترض وبقاءه المظنون بسبب شائبة العدم والظلمة المختلطة بالنور. وهذا هو الذنب الذي لا يفارق العبد، وهو ماضي العبد وحاضره ومستقبله، فلو أعرض العبد عن الأنا، وطلب إمطة صفحة الظلمة والعدم بإخلاص واستجاب سبحانه وتعالى لدعائه، لما بقي إلا الله الواحد القهار، وأشرقت الأرض بنور ربها، وحجىء بالكتاب، وقيل الحمد لله رب العالمين.

⁸⁵ - روم: 30.

⁸⁶ - الكافي: ج4ص63ح6.

⁸⁷ - مريم: 26.

یعنی این که انسان از خلق بیگانه گردد و با خدای منزله انس بگیرد و این خود آغاز و پایانی است که نتیجه آن: این است که (انس با) خداوند خود خدا پاداش ان روزه شود، و ان روزه دوری از «أنا و منیت» است و آن هنگامی است که بنده بر راه راست سیر کند و او می داند و معتقد است و می بیند که وجودش لازم و بقایش متصور است به سبب شائبه ی عدم و ظلمتی که با نور مختلط است (خود وجود) و این خود گناهی [نقص و تقصیری] است که از بنده جدا نمی شود و در گذشته و حال و آینده ی او است؛ پس اگر بنده از «منیت» اعراض کرد، و از خدا با اخلاص در خواست کرد که صفحه ی ظلمت و عدم را از او (انسان) بردارد و خداوند سبحانه و تعالی دعایش را اجابت کرد در آن حال جز خداوند یکتای قهار کسی باقی نمی ماند و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و کارنامه [اعمال در میان] آورده شود و گفته می شود. سپس مخصوص پروردگار جهانیان است⁽⁸⁸⁾.

88 - گفتار به خطای خواندن (اجزی) به دو دلیل است:

دلیل اول: قوله تعالی (روزه برای من است) هیچ وجه اختصاصی برای روزه از بین عبادات که آن برای خداوند است وجود ندارد، و تمام عبادات برای خداوند هستند و اگر شرک و ریا با آن مختلط شد پذیرفته نمی شود، چه روزه باشد یا نماز یا زکات و... الخ و از شرایط قبول نماز و زکات این است که آن خالص برای خدا و خالی از هر شرکی باشد، و روزه نیز این چنین است، هیچ وجه اختصاصی برای روزه از بین عبادات که آن برای خداوند است وجود ندارد، چون اگر عبادت خالص برای خداوند نباشد از حالت عبادت خارج می شود، و حتی آن شرک است که شخص بر آن مجازات می شود. و خروج از این تنگنا غیر ممکن است بجز جوابی که سید احمد الحسن عرضه داشت، و آن روزه گرفتن از (أنا و منیت) و عزلت از مردم و تنها انس گرفتن با خداست، چون شخص (در این حالت) غیر از خدا چیزی نمی بیند و حتی خود را فراموش می کند، همانند قول امیر المومنین (ع): (چیزی ندیدم مگر اینکه قبل از آن خدا را دیدم) و شخص با روح و جسم و زبان و گوش و... الخ برای خداوند می شود، یا به عبارت دیگر از خود و مردم و از دنیا فرار می کند و به خداوند یکتا پناه می برد، و شخص همانگونه که خداوند خواسته می شود همانطوریکه در حدیث قدسی آمده: (ای فرزند آدم تمام چیزها را بخاطر شای آفریدم و تو را بخاطر خودم) یا اینکه برای من می شوی نه برای خودت و نه برای مردم و نه برای دنیا، و این میسر نمی شود جز با روزه گرفتن از «أنا و منیت» و خود را فراموش کردن و دید خود را به خداوند محدود کردن نه به غیر.

پس اگر شخص اینگونه شد خداوند با وجود خود پاداش او را می دهد و یا اینکه او را الله در خلق قرار می دهد (أنا اجزی به) مانند قول تعالی در حدیث قدسی: (بنده من مرا اطاعت کن مثل من می شوی به چیزی می گویی شو می شود) یا حدیث قدسی: (ای فرزند آدم من غنی هستم که هیچ وقت فقیر نمی شوم در آنچه که به تو فرمان داده ام اطاعت کن تو را غنی قرار می دهم که فقیر نگردی، ای فرزند آدم من زنده هستم و هیچ وقت نمی میرم در آنچه که به تو فرمان داده ام اطاعت کن تو را زنده قرار می دهم که هرگز نمیری، من به چیزی می گویم شو می شود در آنچه که به تو فرمان داده ام اطاعت کن تو را قرار می دهم که به چیز بگویی شو می شود) (جواهر السنیة برای حر عاملی: 363)

یا حدیث قدسی: از حاد بن بشیر گفت: از ابی عبدالله (ع) شنیدم که می فرمود: رسول الله (ص) فرمود: خداوند سبحانه و تعالی فرمود: (هر کس به ولی از اولیای من اهانت کند کمر جنگ برای من بسته است و بنده ای به چیزی که دوست دارم و آن را بر او واجب نموده ام به من نزدیک می شود و او با ناله تقرب مرا می جوید که او را بیشتر دوست داشته باشم، پس اگر او را دوست داشتم گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان آن می شوم که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن عمل می کند، و اگر مرا دعا نمود اجابتش کردم، و بر انجام هیچ امری که آن را انجام دهم تردید نکردم مانند تردید از مرگ مومن، از مرگ آگاه دارد و من اسائن و توهین به او را آگاه دارم) الکافی: ج 2 ص 351.

دلیل دوم: قوله تعالی (و أنا اجزی به) هیچ وجاهتی ندارد، چون خداوند با تمام عبادات پاداش می دهد نه فقط با روزه، همانگونه که در کلام سید احمد الحسن وصی و فرستاده امام مهدی (ع) تقدیم شد.

بعضی ها تلاش کردند که از قرائت (اجزی) دفاع کنند و استخراج همه آنها مردود است، که علامه حر عاملی در مدارک احکام در قسمتی از آن با جواب بر بعضی از آن و توقف بر بعضی دیگر یاد کرد، که نص کلامش را نقل می کنم: و آن تمام اعمال صالح برای خداوند است پس وجه تخصیص روزه که آن برای خداوند است بدون غیر چیست ؟ با وجوهی جواب می دهم: امر اول: از خصوصیهائی آن ترک شهوات و لذتهای شکم و فرج، و آن امر عظیمی است که لازمه بزرگی است. و با جهاد مقاومت و اعراض نموده بدلیل اینکه در آن ترک حیات که از شهوات فایق آمده، و با حج که در آن احرام و محظورات در آن زیاد است.

امر دوم: اینکه روزه بواسطه تضعیف قوای شهوانی به سبب گرسنگی باعث صفای عقل و فکر می شود، و بدین جهت (ع) فرمود: (در شکمی که مملو از طعام است حکمت وارد نمی شود) و صفای فکر و عقل موجب بدست آوردن معرفتهای الهی می شود که آن برترین احوال انسانی است. و وارد شده که بقیه عبادات اگر بر آنها مواظبت شود بخصوص نماز این حالت را بوجود می آورد، باری تعالی فرمود: (و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نمایم)، و باری تعالی فرمود: (از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به [برکت] آن راه سپرید) (حدید: 69)

امر سوم: روزه امری پنهانی است که غیر ممکن است کسی بر آن اطلاع پیدا کند، لذا آن شرف است، بر خلاف نماز و جهاد و اعمال دیگر و عرضه شد که ایمان و اخلاص و اعمال قلب پنهانی است با اینکه کلام بر آن متداول است، و دفع آن با تخصیص اعمال بوسیله جوارح ممکن است چون آن از لفظ متبادر است.

و بعضی از محققین گفتند: (فرض شود با تمام این جواهر در آنچه گفته شد ارتباط داشته باشد پس چرا مجموع همه آنها یکسان نبوده و مختلف است ؟ چون همه امور یاد شده در شخص غیر معصوم جمع نمی شوند) پایان. مدارک احکام محمد عاملی: ج 6 ص 10

می گویم: در وجه سوم جواب خود را می دهد: (. . .) و دفع آن با تخصیص اعمال بوسیله جوارح ممکن است چون آن از لفظ متبادر است، اینکه نیت جوهره هر عبادت است بلکه هر عملی است، و حدیث مشهور می گوید: (همانا اعمال با نیت هستند) بخار الانوار: ج 67 ص 210، و اختصاص اعمالی که روزه از جمله آنها غیر ممکن است به اعمال جوارح اختصاص داشته باشد، چندین شخص روزه داری هست که جز گرسنگی و تنشگی چیزی بدست نمی آورند، و چندین شخص شب زنده داری هست که جز ایستادن و خستگی چیزی دستگیرشان نمی شود و آن به دلیل خلل در نیت قلب است، همانگونه که از آنها (ع) آمده است، عمل با جوارح پوسته ای است که ارزشی ندارد جز با قلب و آن نیت است و آن از افعال قلب (جوارح) است نه جوارح.

پس پاسخ بر وجه سوم: (اینکه ایمان و اخلاص و افعال قلب خفی و پنهان است با اینکه کلام بر آن متداول است) پاسخی است کامل و به آنچه ذکر شد دفع نمی شود.

و اما قولش: و بعضی از محققین گفتند: (فرض شود از تمام این جواهر آنچه گفته شد مربوط باشد، پس چرا در مجموع همه آنها اختلاف است ؟ چون همه امور یاد شده در شخص غیر معصوم جمع نمی شوند) .

و پاسخ آن: بعد از اینکه ثابت شد عدم اختصاص روزه به آنچه بیان شد، اینکه بعضی از عبادات ممکن است در آن کل یا جزئی از آنچه در روزه و بیشتر از آن است جمع شوند، مانند جهاد و شهادت در راه خدا و مثلاً تفکر، پس کرم و بخشش با جان نهایت بخشش است همانطوریکه شاعر گفت و آن ترک دنیا با تمام لذاتش و زینت آن، و یک ساعت تفکر معادل هفتاد سال عبادت است که در بعضی خبرها آمده است و آن پنهانتر از روزه مردم است و همچنین انسان را به درجات کمال می برد و نفسش را پاک می گرداند و تقرب بیشتری نسبت به آنچه در روزه جمع می شود بدست می آورد، آنچه در روزه جمع می شود جدا از بقیه طاعات نمی باشد. سپس نماز به پایه دین وصف شده است که اگر قبول شود اعمال بعد از آن نیز قبول می شوند و اگر پذیرفته نشود هر عملی بعد از آن پذیرفته نمی شود، و اگر با ولایت تفسیرش کنیم آن حسنه ای است که هیچ سیئه ای به همراه آن آسیب نمی رساند، و با این وصف ولایت برتر از روزه است، بدلیل اینکه هر کس ولایت نداشته باشد روزه ای نخواهد داشت هر چند که تمام عمرش را روزه بگیرد.

و بعضی از مؤلفین چند وجه متمایز روزه را از بقیه طاعات ذکر کردند، از جمله:

اولاً: و به اعتبار اینکه بشر برای ترک شهوات و لذتهای جنسی و خوراکی آن را بدست می آورد و نوعی تشبیه به مجردات (عاری از شهوت) و ملائکه قدسی است.

می گویم: نماز و رکوع و سجود و تسبیح و تکبیر و تحلیل... همچنین در آنها تشبیهی به ملائکه وجود دارد، بلکه ترک ازدواج نیز از صفات ملائکه است در حالیکه حاکم شرع اسرار و تأکید بر آن دارد، پس نباید تمام صفات به تجرد و فرشتگان که آن را انجام می دهند و بر آن اسرار می ورزد منسوب کرد: سپس غیر ممکن است ملائکه را به روزه داشتن از خوردن و آشامیدن مادی وصف نمود، چون آنها نیازی به خوردن و آشامیدن ندارند و هیچ میلی از آن امور در آنها پیدا نمی شود، و این قضیه خود سالبه به نفی موضوع است همانطوریکه اهل منطق می گویند، مانند اینکه بگویی پدر حضرت عیسی ع نه می خورد و نه می آشامد، پس این فرشته ای که می خورد و می آشامد یا ازدواج می کند کجاست تا او را در این امور روزه دار بدانیم، پس چرا نمی گوئیم مثلاً روزه از صفات سنگ است که نه می خورد و نه می آشامد و نه ازدواج می کند یا مثلاً از اوصاف آهن؟! !!

دوماً: و به اعتبار اینکه در روزه جز خداوند متعال عبادت نمی شود همانطوریکه در سجود و قربانی و صدقه و غیره عبادت می شود. می گویم: گفته شده که پرستش کنندگان ستارها آنها را با روزه پرستش می کنند، همانگونه که ابن حجر آن را نقل کرد و می گوید: (و بر آن اعتراض شد به آنچه که پرستش کنندگان ستاره ها و اصحاب هیکل ها و کارهای آنها که با روزه آنها را عبادت می کردند و پاسخ می دهم که آنها اعتقاد ندارند که ستارگان الهه هستند در حالی که اعتقاد دارند آنها خود بخود منفعل هستند و این جواب در نزد من کوتاه است چون آنها دو گروه هستند که یک گروه از آنها معتقد به اینکه ستارگان خود خدا هستند و آنها قبل از اسلام بودند و بعضی به کفر خود ادامه داده و بعضی وارد دین اسلام شده و بر بزرگ شمردن ستارگان باقی ماندند و آن کسی که به آن اشاره شده (فتح الباری برای ابن حجر: ج 4 ص 93). پس شاید عبادتگاهی وجود دارد که در آنها برای غیر خدا تقرب نمی شود، مانند فریضه خمس، و نمی دانم که در بقیه ملل احدی با خمس برای غیر خدا تقرب جستته باشد.

ثالثاً: و به اعتباری در آن (روزه) مراجعه (نیاز) کسی به کس دیگر نیست و بدست آوردن سودی یا اصلاح یا تباهی دنیوی در آن تصور نمی شود.

می گویم: شهادت در راه خدا نیز در آن فایده دنیوی وجود ندارد، و آن جدایی و مفارقت از دنیا و آنچه در آن است، و اصل نماز واجب و مستحب نیز در آن فایده دنیوی پیدا نمی شود، و همچنین زکات که در آن بذل مال برای مستحق به آن بدون عوض نیز اینچنین است. و اگر بگویی: که زکات دهند، امید دارد مالش رشد کرده و زیاد شود چون زکات مال را افزایش می دهد. می گویم: همچنین روزه، زکات جسم است همینطوری که روایت شده، و روایت شده روزه بگیرد سالم می شوید، پس روزه دار نیز امید به دوام یا بهتر شدن سلامتی خود با روزه دارد.

رابعاً: و در آن تشبیه به ملائکه اعلی و تخلق به اخلاق صمدی است و این خصوصیات در غیر آن جمع نمی شود. می گویم: نماز، رکوع و سجود و تسبیح نیز از صفات ملائکه اعلی است. و صمدیت از صفات خداوند تعالی است، و شهادت در راه خدا از جود و کرم است و آن نیز از صفات خداوند تعالی است و بخشش صدقه از رحمت است و آن نیز از صفات خداوند تعالی است. خامساً: برای این است که خداوند تعالی فرمود: روزه برای من است و من به آن پاداش می دهم: یا به عبارت دیگر کسی در آن با من شریک نیست، و هیچ کس جز من با آن بندگی نشده پس من نیز به آن پاداش می دهم و خود شخصاً متولی آن می شوم، و آن را نه به فرشته مقرب یا غیره بر قدر اختصاص آن به من واگذار نمی کنم.

می گویم: به زعم خود تنها خداوند است که پاداش روزه را می دهد، کلامی است بدون دلیل، بلکه دلیل بر ضد آن است، روایت هایی وارد شده که نص یا اشاره می کنند به اینکه خداوند تعالی بعضی از فرشتگان را موکل می کند که پاداش روزه داران را بدهد، و از جمله آن: از ابی عبدالله (ع) فرمود: (رسول الله (ص) فرمود: خداوند تعالی فرشتگان خود را وکیل کرده که برای روزه داران دعا کنند. (الجواهر السنیه برای حر عاملی: ص 161).

و دعا از پاداش است، پس ثابت شد که خداوند تعالی پاداش روزه را به ملائکه موکل کرده و اختصاصی برای او سبحانه و تعالی نیست. (ن)

سؤال / 14: ما معنى قول الحسين (ع): (من لحقني استشهد ومن لم يلحقني لم يدرك الفتح) ؟

سؤال/14: فرموده ی امام حسین ع به چه معناست؟ (هرکس که به من ملحق شد شهید شود و هر کس که به من ملحق نشود فتح را درک نخواهد کرد)⁽⁸⁹⁾.

الجواب: لدينا أولاً ثلاث كلمات، نتحرى معناها هي: اللحق، والشهادة، والفتح، فإذا عرفناها عرفنا ما أراد الحسين (ع) من قوله الكريم. جواب: در اینجا سه کلمه وجود دارد که باید معنای آنها را بدانیم و آنها: - ملحق شدن، - شهادت و فتح هستند - اگر معنای آنها را دانستیم فرموده ی رسای امام ع را خواهیم دانست.

اللحق: وهو الالتصاق بالشيء، أو الوصول إليه ومسيرته، إذا كان الملحق أو المتبوع إنساناً. وفي هذه الحالة يكون هذا الإنسان المتبوع إمام هدى أو ضلالة، والذي يسبق أو يتأخر عن الإمام لا يعتبر لاحقاً بالإمام (ع)، والذي يساير الإمام لاحق ولكن بحسب دقة مسيرته، فالذي يتحرى أن يوافق الإمام في كل التفاصيل، ليس كمن يساير الإمام إجمالاً.

1- ملحق شدن: و آن چسبیدن به چیزی است. یا رسیدن و همراه شدن با آن که اگر ملحق شونده یا تبعیت شونده انسان باشد، که در این حال این انسان یا پیشوای هدایت یا گمراهی است و کسی که از پیشوا پیشی بگیرد یا عقب بماند همراه به حساب نمی آید و کسی که پیشوا را همراهی می کند لاحق (پیوسته) به حساب می آید البته هر کس به اندازه ی دقت همراهیش با پیشوایش. پس کسی که در تمام تفصیلات از امام ع متابعت می کند⁽⁹⁰⁾ مانند کسی که به طور اجمال و کلی از امام ع تبعیت می کند نیست.

⁸⁹ - مختصر بصائر الدرجات: ص6.

⁹⁰ - ودر دعاء آمده است (خدایا درود فرست بر محمد وآل محمد کشتی روان در گردنهای بی پایان که در امانست هر که سوار آنست و غرق گردد هر که آنرا واخند، هر که بر آنها پیش افتد از دین جسته باشد و هر که از آنها پس افتد نابود است و همراه آنها به حق رسد (لاحق)) کتاب مصباح المتهدد از شیخ طوسی: ص45 - و مفاتیح الجنان: ص278.
پس پیوستن به آنها محقق نمیشود مگر با همراهی آنها (ع) وعدم خارج شدن از راه و روش و سیرت آنها و برآنها سبقت گرفتن باعث خروج از دین می شود و عقب ماندن از آنها باعث هلاکت می گردد.

و به این دلیل است در خصوص سلمان فارسی فرمودند: (سلمان منا اهل البيت) بعلت دقت و شدت التزام آن وچسبیدن به آنها (ع) به این مقام نائل شد، که در منزلت آن نزد رسول خدا (ص) روایت شده: این نبأته گفت: از امیر المومنین (ع) در خصوص سلمان (ره) پرسیدم و گفتم: در مورد آن چه می فرمایید؟ فرمود: (در مورد مردی که از طینت ما آفریده شده، و روحش به روح ما مقرون شده چه بگویم، که خداوند تبارک و تعالی او را به علوم از اول آنها تا آخرش و ظاهر آن و باطنش و راز آن و آشکارش مختص کرده است، که پیش رسول خدا (ص) رفتم و سلمان نزدش بود، پس در آن هنگام یک اعرابی وارد گشت و سلمان را از جایش بلند کرد و خود جایش نشست، رسول خدا (ص) به حدی غضب کرد که عرق در بین دیدگانش جاری شد و چشمانش سرخ گشت، سپس فرمود: ای اعرابی مردی را از جای خود بلند می کنی که خداوند تبارک و

الشهادة: المتعارف عنها بين الناس هي القتل في سبيل الله، والأصل في معناها هو الإخبار عن الحقيقة بالقول أو الفعل، ومنه الإخبار عن أنه لا إله إلا الله، وهذا الإخبار هو ما يفعله الشهيد الذي يقتل في ساحة المعركة في سبيل إعلاء كلمة الله، فهو ممن شهدوا أنه لا إله إلا الله، ولكن تميّز أنه شهد بدمه: أن لا إله إلا الله، وهي أعظم شهادة بأكرم طريق، ولذا انصرف هذا اللفظ - أي الشهيد - لهذا المصداق - أي الذي يقتل في ساحة المعركة لإعلاء كلمة الله - بشكل كلي تقريباً.

2- شهادت: آنچه از آن در بین مردم شناخته شده کشته شدن در راه خداست. و اصل معنای آن، اخبار از حقیقت با گفتار و کردار است و از جمله، اخبار از این که (لا اله الا الله) هیچ خدای جز خدای یکتا نیست و این کاری است که شهید آنرا زمانی که از برای اعلاء کلمه ی الله در میدان جنگ کشته می شود انجام می دهد. پس او از جمله کسانی است که شهادت دادند که (لا اله الا الله) هیچ خدای جز خدای یکتا نیست و لکن او متمایز شده چون که این شهادت را با خون خود داده و این بزرگترین شهادت در بهترین راه است، لذا این لفظ (شهید) صرفاً برای این مصداق (کسی که در میدان جنگ برای اعلاء کلمه ی الله به قتل می رسد) به شکل تقریباً کلی به کار رفته است.

مع أنّ كل من له موقف يوم القيامة يشهد فيه على أمة أو جماعة فهو من الشهداء، كالأئمة (ع)، والأنبياء والمرسلين (ع)، والزهراء (ع)، وزينب (ع)، ومريم (ع)، ونرجس (ع)، ووهب النصراني، وخالد بن سعيد بن العاص الأموي، وكلّ بحسبه

با این که در روز قیامت برای هرکسی منزلتی است که در آن بر امتی یا فرقه ای شهادت خواهد داد، پس او از شهادت دهندگان خواهد بود، مانند ائمه و پیامبران و فرستادگان و فاطمه ی زهراء و زینب و مریم و نجس و وهب نصرانی و خالد بن سعید بن عاص اموی [صحابی رسول خدا] هر کس به اندازه ی منزلتش.

تعالی در آسمان و رسولش در زمین او را دوست می دارند، ای اعرابی مردی را از جای خود بلند کردی که هیچ گاه جبرئیل در نزد من حاضر نشد مگر اینکه به من امر می شد که درود خداوند را به او ابلاغ کنم، ای اعرابی سلمان از من است، هر کس که به او جفا کند به من جفا کرده، و هر کس او را بیازارد مرا آزرده است، و هرکس او را از خودش دور سازد مرا از خود دور ساخته، و هر کس او را به خود نزدیک کند مرا به خو نزدیک کرده، ای اعرابی در حق سلمان خطا نکنید که خداوند تبارک و تعالی به من دستور داد که او را بر علم مرگها و بلاها و انساب و فصل خطاب آگاه سازم، فرمود: اعرابی گفت: ای رسول خدا گمان نمی بردم آنچه گفتمی در سلمان باشد، مگر او مجوسی نبوده سپس مسلمان شد؟ رسول خدا (ص) فرمود: ای اعرابی من از خداوند به تو می گویم، و تو می گویی، که آیا سلمان مجوسی نبوده، لکن او به شرک نظاهر می کرد، و ایمان را کتمان می کرد، ای اعرابی آیا قول خداوند تبارک و تعالی را نشنیدی که می فرماید: (هر آنچه رسول خدا برای شما آورد برید و هر آنچه شما را از آن نمی فرمود انجام ندهید) ای اعرابی بگیر آنچه که به شما دادم و از سپاس گذاران باش، و اجماد مکن که از عذاب شده ها خواهی بود، و برای قول رسول خدا (ص) تسلیم شو که از ایمان خواهی شد (بخار الانوار: ج 22 ص 347. ن)

في المحاسن عن أبان بن تغلب، قال: كان أبو عبد الله (ع) إذا ذكر هؤلاء الذين يقتلون في الثغور يقول: (ويلهم ما يصنعون بهذا فيعجلون قتلة الدنيا وقتلة الآخرة، والله ما الشهداء إلا شيعتنا وإن ماتوا على فراشهم). در کتاب محاسن از أبان بن تغلب روایت می شود گفته است که امام صادق ع فرمود: وقتی که آتھایی که در مرزها کشته می شدند را یاد می کرد می فرمود: وای بر آتھا از آن چه بھرہ ای دارند و فقط کشته های دنیا و آخرت را با عجلہ راهی می کنند و به خدا سوگند شهید نیستند مگر شیعیان ما حتی اگر در بسترھایشان بمیرند⁽⁹¹⁾.

وفي العياشي: عن منهال القصاب، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): ادع الله أن يرزقني الشهادة، فقال: (المؤمن شهيد، ثم تلا قوله تعالى: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ﴾).

و در تفسیر عیاشی از منهال قصاب نقل شده که گفت: به امام صادق ع عرض کردم: برایم دعا کن که خدا شہادت را نصیب من کند امام ع فرمود: مؤمن شہید است سپس این آیه را تلاوت کرد ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ﴾⁽⁹²⁾.

وعن الباقر (ع)، قال: (العارف منكم هذا الأمر المنتظر الخیر من جاهد والله مع قائم آل محمد (ع) بسيفه، ثم قال: بل والله من جاهد مع رسول الله بسيفه، ثم قال: بل والله من استشهد مع رسول الله (ص) وفي فسطاطه، وفيكم قوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾، ثم قال: صرتم والله صادقين شهداء عند ربكم).

و از امام باقر ع نقل شده که فرموده: کسی از شما که عارف به این امر باشد و منتظر خیر باشد به خدا سوگند مانند آن است که با قائم آل محمد ع با شمشیر به جھاد رفته، سپس فرمود: بلکه به خدا سوگند مانند کسی است که با رسول خدا ﷺ با شمشیر به جھاد رفته باشد سپس فرمود: بلکه به خدا سوگند مانند کسی است که با رسول خدا ﷺ شہید شده و در کارنامہ شہداء ثبت شده و این فرمودہ ی خداوند در مورد شہاست: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾⁽⁹³⁾. (و کسانی که به خدا و فرستادگان وی ایمان آورده اند آنان همان راستینان هستند و بیش پروردگارشان گواه خواهند بود [و] ایشان اجر و نورشان برای خودشان است و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده اند آنان همدمان آتشدند). سپس فرمود: به خدا سوگند نزد پروردگارتان از راستگویان و شہداء شدید⁽⁹⁴⁾.

⁹¹ - المحاسن للبرقي: ج1ص164.

⁹² - حدید: 19- بحار الانوار: ج24ص38. طبرسی به نقل از العیاشی نقل کرده است.

⁹³ - حدید: 19.

⁹⁴ - بحار الانوار: ج24ص39.

الفتح: هو إزالة المانع عند الولوج في الشيء، أو النظر إليه أو فيه، سواء بالبصر ورؤيته بالعين أو بالبصيرة وانكشافه للقلب.

وفي القمي عن الصادق (ع) في قوله تعالى: ﴿نَضْرُ مِنْ اللَّهِ وَفَتَحَ قَرِيبٌ﴾ ، قال: (يعني في الدنيا بفتح القائم (ع) ...).

فتح: و آن برداشتن مانع در هنگام ورود به چیزی، یا نگاه کردن به آن و تفاوتی نمی کند چه با چشم نگاه کنیم یا با بصیرت آن را بنگریم و کشف قلبی صورت گیرد. و در تفسیر قمی از امام صادق (ع) در مورد فرموده ی پروردگار ﴿نَضْرُ مِنْ اللَّهِ وَفَتَحَ قَرِيبٌ﴾⁽⁹⁵⁾ نقل شده: یعنی در دنیا با فتح قائم (ع) است.⁽⁹⁶⁾

ولا شك أن فتح القائم (ع) يكون بفتح البلاد كلها، وإقامة الدين الخالص فيها، وإعلاء كلمة: (لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله). وكذلك بفتح عوالم الملكوت وانكشافها لكثير من المؤمنين مع القائم (ع).

و شکی نیست که فتح قائم (ع) شامل فتح همه ی شهرها و کشورها خواهد بود و اقامه ی دین خالص در آنها است و اعلاى کلمه ی لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله می باشد، و همچنین به فتح عوالم ملکوت و انکشاف آنها برای اکثر مؤمنین با حضرت قائم (ع) است.

إذن، فالحسين (ع) أراد بـ (من لحقه): أي سار على نهج الحسين، وبمبدأ الحسين. كما أن لكل زمان حسين، فمن لحق حسين زمانه لحق الحسين (ع)، ومن تخلف عن إمام زمانه تخلف عن الحسين (ع). وكذلك فإن اللحق بالحسين (ع) على درجات أعلاها هو لزوم مبدأ الحسين ونهج الحسين والاتصاق بحسين الزمان الذي يعيش فيه المؤمن، وفي الصلاة الشعبانية: (المتقدم لهم مارق، والمتأخر عنهم زاهق، واللازم لهم لاحق).

پس منظور امام حسین (ع) از این فرمایش (هرکس به او رسد) این است که: هر کس راه و مبدأ او را بیاید، کما این که برای هر زمانی حسینی وجود دارد پس هر کس حسین زمانش را همراهی کند به امام حسین (ع) رسیده و هرکس از امام زمان خود تخلف کند از امام حسین (ع) تخلف نموده است و همچنین همراهی امام حسین (ع) درجات متفاوتی دارد که برترین آنها التزام به مبداء امام حسین (ع) و راه امام حسین (ع) و التصاق به حسین زمان که مؤمن در آن زمان زندگی می کند. در صلوات شعبانیه آمده: (هر که بر آنها پیش افتد از دین جسته باشد و هرکه از آنها پس افتد نابود است و همراه آنها به حق رسد (لاحق است)⁽⁹⁷⁾ .

⁹⁵ - صف: آیه 13.

⁹⁶ - تفسیر قمی: ج2 ص366.

⁹⁷ - کتاب مصباح المنهج: ص45.

وأراد بالشهادة: القتل في سبيل الله، سواء كان قتل البدن، أو قتل الشخصية وهو أعظم من قتل البدن، فداًئماً الذين يقفون مع الحق يتعرضون لتسقيط شخصياتهم في المجتمع بقول الزور والافتراء والكذب والبهتان من قبل أعداء الأنبياء والمرسلين (ع)، كالعلماء غير العاملين وأتباعهم الذين ينعقون بما لا يفقهون، بل وكل متضرر من الدعوة إلى الحق والعدل والصدق وإقامة حدود الله وكلماته.

مراد از شهادت این بود: که در راه خدا کشته شود چه کشته شدن بدن و چه کشته شدن شخصیت [منیت و منیت] و این (قتل شخصیت) بزرگتر و برتر از کشته شدن بدن است و دائماً کسانی که با حق ایستادگی می کنند مورد اعتراض گفته های زور و دروغین و افتراء و بهتان از سوی دشمنان پیامبران و فرستادگان، مانند - علماء بی عمل و پیروان آنها که از روی نفهمی از آنها اطاعت می کنند - و باعث سقوط شخصیت آنها در اجتماع می گردند؛ و بلکه هر کسی که از دعوت حق و عدالت و صدق و اقامه ی حدود الهی و کلماتش متضرر می شود.

والذي يقتل في سبيل الله يكون شاهداً على الأمة التي قامت بقتله، أو رضيت بقتله وتصفيه شخصه أو بدنه المقدس. وكسى که در راه خدا شهید می شود بر کسانی که او را به قتل رساندند و کسانی که از قتل او و تصفیه ی بدن مقدسش راضی بودند شهادت می دهد.

وأراد بالفتح: أي الفتح في العوالم العلوية، وبالتالي معرفة الحقائق، وفي النهاية الفتح المبين، ومعرفة الله سبحانه وتعالى، كلٌّ بحسبه و مراد از فتح: یعنی فتح در عوالم علوی و بعد از آن شناخت حقایق و در نهایت فتح مبین (آشکار) و معرفت خداوند سبحانه و تعالی است؛ که هر کس به اندازه ی مقام خود به این درجه می رسد.

فمن لم يلحق بالحسين وينهج نهج الحسين، ويتبع حسين زمانه لا يستشهد، أي: لا يقتل في سبيل الله، ولا يكون شاهداً بالحق، ثم إنّه لا يدرك الفتح، أي: لا يعرف الفتح، ولا يفقه الفتح ولا يُحصّل شيئاً من الفتح. ومن أين له معرفة النور، وهو جرد لا يعرف إلا الظلمة والجحور التي يعيش فيها. ومن لحق الحسين (ع) استشهد قطعاً، وأدرك شيئاً من الفتح بحسب مقامه ولزومه للحسين (ع)، أي: أدرك الفتح مع القائم (ع).

پس هر که به امام حسین ع ملحق نشود و راه امام حسین ع را نرود و از حسین زمان خود متابعت نکند به شهادت نمی رسد یعنی در راه خدا کشته نمی شود و گواه حق نخواهد بود. سپس به راستی که او فتح را درک نخواهد کرد. یعنی فتح را نخواهد شناخت و نخواهد فهمید که فتح چیست و به هیچ چیز از فتح، دست نخواهد یافت. چگونه معرفت نور برای او حاصل آید در حالی که او جز یک موش [گِره] نیست که غیر از تاریکی و سوراخهایی که در آنها زندگی می کند چیز دیگری را نمی شناسد. و هرکس که به امام حسین ع رسید قطعاً شهید شد و چیزی از فتح را درک کرد به اندازه ی مقام و التزامش نسبت به امام حسین ع یا فتح را به همراه حضرت قائم ع درک خواهد کرد.

وأخيراً: الحسين حق، وكلمة، وسيف، ومبدأ باقي ما بقيت السماوات والأرض، وكل من خالف الحق الذي دعا له الحسين (ع)، وأعرض عن كلمة الحسين (ع): (هل من ناصر ينصرنا)، ولم يحمل السيف مع الحسين (ع)، ولم يبين أفكاره على مبدأ الحسين (ع)، فقد خذل الحسين وإن أظهر البكاء على الحسين، فقد قاتل الحسين قوماً يدعون أنهم يحبون رسول الله محمداً (ص) ويسيرون على نهجه (ص)، وسيقاتل القائم (ع) قوماً يدعون أنهم يحبون الحسين ويكون على مصابه، فلعنة الله على القوم الظالمين، وهؤلاء لم يدركوا شيئاً من الفتح؛ لأنهم لم يلحقوا الحسين (ع) في يوم من الأيام.

و بالأخره اين كه: امام حسين ع حق و كلمه و شمشير و مبدأ است؛ تا زمانی كه آسمانها و زمين باقی هستند باقی است. و هر كس با حقی كه امام حسين ع برای آن دعوت نمود مخالفت كند و از كلمه امام حسين ع (هل من ناصر ينصرنا) اعراض و سرپیچی كند و شمشير خود را با امام حسين ع حمل نكند و افكارش را طبق مبدأ امام حسين ع بروز ندهد به راستی كه امام حسين ع را تنها گذاشته حتی اگر اظهار گریه و زاری بر امام حسين ع را ظاهر نماید. همانا با امام حسين ع کسانی جنگیدند كه ادعای دوستی پیامبر و سیر بر راه او را داشتند. و حضرت قائم ع با کسانی خواهد جنگید كه ادعای دوستی امام حسين ع را دارند و بر مصیبت ایشان گریه می کنند پس لعنت خدا بر قوم ظالمان است و آنها هیچ چیزی از فتح را درك نخواهند كرد چرا كه آنها در هیچ روزی از روزها به امام حسين ع ملحق نشدند.

سؤال / 15: إن الثمار التي نأكلها نمت على تربة فيها بقايا أجساد آدميين، فهل نحن نأكل أجساد آدميين!؟

سؤال/15: غذاها و میوه هایی که می خوریم در خاکی رشد و نمو یافته که در آن بقایای اجساد آدمیان نهفته است. آیا ما با خوردن از آن اجساد آدمیان را می خوریم؟⁽⁹⁸⁾.

الجواب: الجسم المادي هو: عبارة عن ظهور أو تجلي الصورة المثالية في المادة أو العدم القابل للوجود، وبالتالي فالطعم والرائحة واللون وجميع تفاصيل الجسم المادي تأتي من الصورة المثالية له، فنفس المادة - وهي عدم قابل للوجود كما قدمت - إذا تجلت فيها صورة البرتقالة أصبحت ذات رائحة طيبة وطعم طيب، ومحللة الأكل. وأما إذا تجلت فيها صورة جيفة أمست ذات رائحة كريهة ومحرمة الأكل.

جواب: جسم مادی: خود عبارتی از ظهور یا تجلی صورت مثالی در ماده است، یا عدم دارای قابلیت وجود است، و در اخر طعم و بو و رنگ و همه ی خصوصیات جسم مادی از صورت مثالی آن بوجود می آید. پس خود ماده (که خود عدم دارای قابلیت وجود، همان طور که گفتیم) اگر صورت پرتقال در آن تجلی یابد یک چیز با بوی خوش و طعم خوش خواهد شد و از غذاهای حلال خواهد بود؛ ولی اگر صورت لاشه ای در آن تجلی یابد یک چیز با بوی بد و از غذاهای حرام خواهد بود.

ولنا فإن جسم الإنسان بعد الموت - إذا شاء له الله أن يتحلل ويتفسخ - تكون نتيجته حفنة تراب ، والصورة المثالية والجسمانية لحفنة التراب مختلفة عن صورة جسم الإنسان ، فلا يوجد أي اشتراك حقيقي بين جسم الإنسان الذي تفسخ ، وحفنة التراب التي نتجت من هذا التفسخ ، بل هو اشتراك متوهم معتمد على اشتراك المادة .

بنابراین جسم انسان بعد از مرگ به اراده ی خداوند دچار تجزیه و فرسایش شده و در نتیجه فقط مشتی خاک خواهد بود. و صورت مثالی و جسمانی برای مشتی خاک با صورت جسم انسان تفاوت دارد پس هیچ اشتراک حقیقی بین جسم انسان که متلاشی شده با مشتی خاک که نتیجه ی این متلاشی شدن است، وجود ندارد. بلکه آن، اشتراک وهمی و خیالی است که براساس اشتراک ماده حاصل می شود.

والمادة: عدم قابل للوجود، وإنما التشخيص والتخصيص للصورة المثالية، والصورة المثالية تختلف بعضها عن بعض، ولا تنتج بعضها من بعض. فالشجرة التي نمت على جسم متفسخ مثلاً وتنتج منها ثمر، لم تمتص الجسم المتفسخ، بل مواد في التربة لها شخصيتها وخصوصيتها، وهي تختلف عن الجسم المتفسخ وإن كانت تشترك معه في المادة أو العدم القابل للوجود التي لا تخصص ولا تشخص، فلو أكل إنسان هذه الثمرة مثلاً لم يكن أكل شيئاً نتج عن ذلك الجسم المتفسخ، فلا أكل ولا مأكول.

⁹⁸ - واین شبیه در نوشته های فلاسفه بنام (شبیهه اکل وماکول) آمده است.

ماده: عدم دارای قابلیت وجود است⁽⁹⁹⁾. و همانا تشخیص و تخصیص برای صورت مثالی است و صورت مثالی اجزایش با هم دیگر تفاوت دارند و (اجزایش) از هم دیگر بوجود نمی آیند. پس درختی که بر روی مثلاً جسم متلاشی شده رشد و نمو یافته و از آن میوه ای حاصل آید، از جسم متلاشی تغذیه نمی کند بلکه در خاک موادی هست که دارای حالت و خصوصیات خود است و آن با جسم متلاشی شده متفاوت است، حتی اگر در ماده یا عدم دارای قابلیت وجود که نه تخصیص و نه تشخیص می شود مشترک باشد. پس اگر کسی مثلاً این میوه را بخورد چیزی که نتیجه ی آن همان جسم متلاشی شده نخورده است. (فلا آکل ولا ماکول) و اگر غیر از آن بود: نه خورنده وجود دارد؛ و نه خوراک.

⁹⁹- آن عدمی است که قبل از بوجود آمدن شیء است، و این عدم خود را نه تعیین و نه تشخیص می دهد بلکه بعد از وجودش باعتبار اینکه آن عدمش با خصوصیات است تعیین می کند، و این تعیین اعتباری است نه حقیقی، و در عدم تمایز حقیقی وجود ندارد. و به عبارتی دیگر: اینکه هر موجودی قبل از بوجود آمدنش و حالت او که ماده است (عدم قابلیت وجود دارد) هیچ تمایزی بین آن و دیگری وجود ندارد، و از غیرش تمییز و تشخیص داده نمی شود مگر اینکه بعد از بوجود آمدنش و تشخیص اش یا اینکه آن ماده بعد از مقرون شدنش به صورت مثالی از غیر خودش تمییز داده می شود، و حتی این تمایز حقیقی نیست بلکه اعتباری است، یا اینکه ما این تمایز را در بین مثلاً ماده سیب و ماده پرتقال قرار دادیم، و لکن در حقیقت در ماده تمایزی وجود ندارد چون آن همان است، و تنها تمایز برای صورت مثالی است، که اگر سیب صورت مثالی خود را از دست داد و صورت مثالی پرتقال به آن دادی پرتقال می شود، و ماده در حالت کونی خود سیب یا پرتقال است و همانا تشخیص و اختلاف و تمایز برای صورت مثالی است، مثلاً اگر جسم انسان صورت خود را از دست بدهد و خاک شود اثری از آن انسان باقی نمی ماند در حالیکه چیزی که موجود است خاک است (عدم دارای قابلیت وجود) و با صورت مثالی خود متمایز شده که با صورت مثالی برای جسم آن انسان مختلف است، و هنگامیکه این خاک مثلاً به میوه متحول شود و بشر آن را بخورد این نیست که جسم یک انسان متلاشی شده را خورده بلکه آن جسم با از دست دادن صورت مثالی خود تمام مشخصاتش را از دست داده است، نه خورده شده ای و نه خورنده ای هست. (ن)

سؤال / 16: هل إبليس من الملائكة أم من الجن؟

سؤال/16: آیا ابلیس از فرشتگان است یا از جنّ (پریان) ؟

الجواب: إبليس (لعنه الله) من الجن ، ولكن نتيجة عبادته ارتقى حتى أصبح من الملائكة فالجن يرتقون بالعبادة وطاعة الله حتى يصبحون ملائكة. ولكن في النهاية تمرد إبليس (لعنه الله) على أمر الله نتيجة (الأنا) فهوى في قعر الجحيم ، ولذلك فالقرآن مرة يعبر عن إبليس أنه من الملائكة ، ومرة أنه من الجن. وأمير المؤمنين (ع) يعبر عنه بأنه مَلَك في خطبته القاصعة.

جواب: ابلیس که لعنت خدا بر او باد از جنّ است⁽¹⁰⁰⁾ ولیکن در نتیجه ی عبادت ارتقاء یافت تا اینکه از فرشتگان شد. جئین در عبادت و اطاعت از خداوند ارتقاء می یابند تا اینکه از فرشتگان می شوند. ولی در نهایت ابلیس که لعنت خدا بر او باد از امر خداوند در نتیجه ی «منیت» (تکبر) سرپیچی نموده و در قعر جهنم افتاد. و براین است که قرآن گاهی از ابلیس به عنوان فرشته⁽¹⁰¹⁾ و گاهی به عنوان جنّ یاد می کند⁽¹⁰²⁾ و حضرت امیر المؤمنین ع در خطبه ی قاصعه از او به عنوان فرشته یاد می کند⁽¹⁰³⁾.

والاثنان صحيح في مرحلة ما قبل الأمر بالسجود لآدم ، باعتبار النظر إلى ما وصل إليه إبليس ، وباعتبار أصل إبليس (لعنه الله) .

و هر دوی⁽¹⁰⁴⁾ آنها در مرحله ی قبل از فرمان الهی به سجود برای آدم ع، به اعتبار منزلت ابلیس که به آن رسیده بود و به اعتبار اصل وجود ابلیس ملعون صحیح هستند.

¹⁰⁰ - از جمیل بن دراج. از امام صادق (ع) گفت از او سوال کردم که آیا ابلیس از ملائکه بود؟ و آیا از امر آسان چیزی میدانست؟ فرمود:

(از ملائکه نبود. و چیزی از آسان نمیدانست، از جنیان بوده و با ملائکه بود. و ملائکه او را از خود میدانستند. ولی خداوند میدانند که او از ملائکه نیست و وقتی او را به سجود امر نمود آن جریان اتفاق افتاد) بحار الانوار: ج 11 ص 34.

¹⁰¹ - باری تعالی فرمود: (و به ملائکه گفتیم برای آدم سجده کنید پس سجده کردند بجز ابلیس) بقره: 34

¹⁰² - فرمود: (مگر ابلیس که از جن بوده و از امر پروردگار سرپیچی کرد.) کهف: 50.

¹⁰³ - امام علی میفرماید: (از آن کاری که خداوند با ابلیس کرد عبرت بگیرید، که اعمال نیک و زیاد خود را و سعی و تلاش خود را بخاطر ساعتی که تکبر نمود هدر داده و سقوط کرد، که او (ابلیس) خداوند را شش هزار سال عبادت کرد، و معلوم نیست که از سالهای دنیا هستند یا از سالهای آخرت. آن هم بعد ابلیس بسوی خداوند با همان گناهش می آید؟ هرگز اینطور نخواهد بود که امری که بواسطه آن یک فرشته را اخراج نمود به همین امر شخصی را وارد محشت بنماید.) نهج البلاغه: خطبه 192 که به قاصعه معروف است.

¹⁰⁴ - یا: در قرآن کریم درباره ابلیس به اینکه او از جن است و از فرشتگان است یاد شده است).

سؤال / 17: ما علة اختيار الأنبياء والمرسلين والأئمة (ع) دون غيرهم واختصاصهم بالعصمة؟

سؤال/17: علت انتخاب پیامبران و فرستادگان و ائمه و اختصاص عصمت به آنها چیست؟!

الجواب: لما نشر الله سبحانه وتعالى بني آدم بين يديه سبحانه وخاطبهم: ﴿... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ...﴾ ، انقسموا إلى جماعات بحسب إجابتهم:

جواب: هنگامی که خداوند سبحانه و تعالی آدمیان را در پیشگاه خود منتشر ساخت و به آنها فرمود: (.... آیا من پروردگار شما هستم....؟)⁽¹⁰⁵⁾ بر اساس جوابی که دادند به دسته های تقسیم شدند.

الجماعة الأولى: هم الذين رأوا النور من وراء الحجب، فأجابوا بـ (بلى) قبل أن يصل السؤال إلى أسمعهم. وتنقسم هذه المجموعة إلى جماعات عديدة بحسب عدد الحجب التي رأوا من وراءها النور.

دسته ی اول: کسانی بودند که نور را از پشت حجابها دیدند و پاسخ دادند (بله) قبل از اینکه سؤال به گوششان برسد؛ و اینها به دسته های متعددی برحسب تعداد حجابهایی که از پشت آنها نور را دیدند، تقسیم می شوند.

وهؤلاء هم الذين خرقوا حجب النور ووصلوا إلى معدن العظمة ، قال أمير المؤمنين (ع): (الهي هب لي كمال الانقطاع إليك وأنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها إليك حتى تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل إلى معدن العظمة وتصير أرواحنا معلقة بعز قدسك).

و آنها همان کسانی بودند که حجابهای نور را رد کرده و به معدن عظمت رسیدند⁽¹⁰⁶⁾ . أميرالمؤمنين ع فرمودند: (الهي هب لي كمال الانقطاع إليك وأنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها إليك حتى تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل إلى معدن العظمة وتصير أرواحنا معلقة بعز قدسك). (خداوند مرا انقطاع کامل به سوی خود عطا فرما و دیده های

105 - اعراف: 172.

106 - از داوود الرقي. از امام صادق (ع) فرمود: وقتی که خداوند خواست که مخلوقات را بیافریند آنها را آفرید و در بین دستان خود قرار داد، سپس به آنها فرمود: پروردگارتان کیست؟ پس اولین کسی که سخن گفت رسول خدا (ص) و امیرالمومنین و ائمه که درود خداوند بر آنها باد و فرمودند: شما پروردگار ما هستی پس علم و دین را به آنها داد سپس به ملائکه فرمود: اینها کسانی هستند که دین و علم مرا حمل میکنند و امانتداران من در بین مخلوقاتم و آنها مسئول هستند. سپس به فرزندان آدم فرمود: برای خداوند به ربوبیت و برای این چند نفر به اطاعت و ولایت اقرار نمایید، همه گفتند: بلی خداوند اقرار نمودیم، خداوند به ملائکه فرمود: شهادت دهید، ملائکه گفتند: شهادت میدهم تا اینکه فردا (روز قیامت) نگویند ما از این اقرار غافل بودیم و یا بگویند که پدران ما از قبل شرک ورزیدند و ما ذریه ای از نسل آنها بودیم آیا ما را به عمل کسانی که باطل بودند هلاک میکنی؟ ای داوود انبیاء در روز میثاق بر آنها تأکید شده است (بخارالانوار: ج5 ص244.

دل ما را به نوری که با آن، نور تو را مشاهده کند روشن ساز تا آنکه دیده ی بصیرت ما، حجابهای نور را بر دآرد و به نور عظمت برسد و جانهای ما به مقام قدس عزّت پیوندند⁽¹⁰⁷⁾.

والجماعة الثانية: هم الذين رأوا النور بعد أن اخترق الحجب، فأجابوا بـ (بلى) بعد أن وصل السؤال إلى أسماعهم. وأيضاً تنقسم هذه الجماعة إلى جماعات عديدة بحسب سرعة السماع والإجابة، وهاتان الجماعتان هم: الأحرار.

و دسته ی دوم: کسانی هستند که نور را بعد از آنکه از حجابها رد شد مشاهده نمودند و بعد از آنکه سؤال به گوششان رسید پاسخ دادند (بله). و اینها همچنین باتوجه به سرعت شنیدن و پاسخشان به دسته های متعدد تقسیم می شوند. و این دو دسته همان - آزادگان - هستند.

ثم تأتي جماعة العبيد: وهم الذين قالوا (بلى) بعد سماع كلمة (بلى) من غيرهم.

سپس دسته ی بردگان: که اینها بعد از شنیدن (بله) از اطرافیان خود پاسخ (بله) دادند.

ثم جماعة المنافقين: قالوا (بلى)، ولكن في قلوبهم شك مما سمعوا.

سپس دسته ی منافقان: که (بله) گفتند ولی در دل نسبت به شنیده ی خود شک دارند⁽¹⁰⁸⁾.

ثم جماعة الكافرين: وهم الذين لم يقولوا (بلى).

سپس دسته ی - کافران - است که اینها (بله) نگفتند⁽¹⁰⁹⁾.

¹⁰⁷ - قطعه ای از مناجات شعبانیه: به کتاب اقبال الاعمال: ص 687 مراجعه کنید.

¹⁰⁸ - از ابن مسکان به امام صادق (ع) در مورد قوله تعالی: (و خداوند از پشت (صلب) بنی آدم ذریه و نسلشان را برداشت و آنها را بر خودشان شاهد قرار داد آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند (بلی) شهادت میدهم) پرسیدم: آیا این امر با چشم دیده میشود؟ فرمود: بلی. شناخت و معرفت ثابت گردید ولی آن روز و آن موقف را از یاد بردند و بعداً "یادشان می آید. و اگر آن روز نبود کسی نمیدانست که چه کسی خالق و رازق اوست. و بعضیها با زبان اقرار کردند و با قلب آن را نپذیرفتند پس خداوند فرمود: آنها به چیزی که از قبل آن را تکذیب کرده بودند ایمان آوردند. (بحار الانوار ج 5 ص 237.

¹⁰⁹ - گروه کافران کسانی هستند، در آن که هنگام خداوند تبارک و تعالی از آنها بر ولایت علی بن ابیطالب (ع) عهد و پیمان گرفت، بلی نگفتند، و روشن است کمی که خداوند او را از جانب خود تنصیب نموده و دیگران به او اقرار نکنند کافر به خدا محسوب شده، هر چند که به توحید خداوند تعالی سخن گویند، پس آنها در آن هنگام که خداوند تعالی فرمود: «الست بربکم» بلی گفتند اما آنها کافرنده و آن را به حقیقت نگفتند، چون آنها خداوند را در ولایت علی بن ابی طالب (ع) اطاعت نکردند از امام محمد باقر (ع): از پدرش از جد بزرگوارش (ع) (رسول خدا (ص) به حضرت علی (ع) فرمود: وقتی که مردم در بدو خلقت بصورت ارواح بودند خداوند با تو بر آنها حجت نهاد و به آنها فرمود: آیا من خدای شما نیستم؟ گفتند: بلی، فرمود: آیا محمد رسول خداست؟ گفتند: بلی، فرمود: آیا علی امیر المومنین است؟ پس همه مخلوقات خودداری نموده و نسبت به ولایت بجز نفرت معدودی تکبر کردند و آنها خیلی اندکند و آنها اصحاب یمین هستند) (بحار الانوار ج 24 ص 2 ابی جعفر و ابی عبد الله (ع) فرمودند: (خداوند

والأنبياء والمرسلون والأئمة (ع) من الجماعة الأولى ، وقد رأوا النور من وراء الحجب؛ لأنهم لم يلتفتوا يمينا أو شمالاً، بل تعلقت أرواحهم بالملأ الأعلى، وقصروا نظرهم على جهة الفيض الإلهي، فلم يفتلوا عن الله سبحانه وتعالى، وهم (ع) أيضاً درجات، فمنهم من ركز كل وجوده في النظر إلى جهة الفيض الإلهي، ومنهم من هو أقل من ذلك، وكل واحد منهم (ع) أُعطي بحسب ما أُعطي، ورأى من آيات ربه بحسب ما سعى بالنظر لها. ﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى * وَأَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى﴾.

و پیامبران و فرستادگان و ائمه از دسته ی اول هستند و به راستی که نور را از پشت حجابها دیدند چون که آنها به سمت راست یا چپ نگاه نکردند بلکه ارواحشان به ملأ اعلی متعلق شده بود. و نگاه خود را به سمت فیض الهی محصور ساختند، و از خداوند سبحانه و تعالی غافل نمی شدند. و آنها خود دارای درجاتی هستند و از بین آنها کسانی هستند که تمام وجود خود را به سمت فیض الهی معطوف داشته و کسانی هم هستند که از این درجه کم تر هستند. و هر کدام از آنها به اندازه ی توجه خود و به اندازه ی سعی خود آيات الهی را دیده و آنها را مشاهده نمود و بهره برد .

﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى * وَأَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى﴾⁽¹¹⁰⁾.
(و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست * و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد * سپس هر چه تمامتر وی را پاداش دهند * اینکه پایان [کار] به سوی پروردگار توست).

ففي ذلك العالم كان جميع بني آدم مختارين، وكل واحد منهم يمتلك فطرة الله التي فطر الناس عليها، وكل واحد يارادته قَصَرَ نظره على النور فأصبح من المقربين، أو على الظلمات فأسمى من أصحاب الجحيم. فالأنبياء والمرسلون والأئمة (ع) هم الذين اختاروا الله سبحانه، وقصروا نظرهم على النور فاصطفاهم الله سبحانه

و در آن عالم همه ی بنی آدم صاحب اختیار بودند؛ و هر یک از آنها فطرت خداوند که بر اساس آن انسانها را آفرید را دارا بودند؛ و هر یک از آنها با اراده خود نگاهش را به سمت نور محصور نموده از مقربان شد یا به سمت ظلمت محصور کرد و از اصحاب دوزخ گردید. پس پیامبران و رسولان و ائمه به اختیار خود خداوند منزله را انتخاب کردند و نگاه خود را به سمت نور محصور نمودند؛ سپس خداوند منزله آنها را برگزید⁽¹¹¹⁾.

خلق را آفرید و آنها در اطله بودند، پس فرستاده خود حضرت محمد (ص) را فرستاد، بعضی از آنها ایمان آوردند و بعضی او را تکذیب نمودند، سپس او را در آفرینش دیگر مبعوث نمود، پس هر کس که در اطله به او ایمان آورده بود ایمان آورد و هر کس در آنجا به او محمود کرد در اینجا نیز محمود کرد، پس خداوند فرمود: آنها ایمان نمی آورند به آنچه که از قبل او را تکذیب کردند. (بحار الانوار: ج 5 ص 259. (ن)
¹¹⁰ - نجم: 39-42.

¹¹¹ - همان طور که تقدیم کردم اولین کسی که از انبیاء و مرسلین (ع) در پاسخ « بلی » پیشی گرفت، رسول خدا حضرت محمد مصطفی (ص) بود، ابی عبدالله (ع) فرمود: (بعضی از قریش به رسول الله (ص) گفتند: با چه چیزی بر انبیاء پیشی گرفتید و شما در آخر و خاتم آنها مبعوث شدید ؟

أما العصمة: فهي درجات وليست واحدة كما يتوهم بعضهم، وكل واحد من الأنبياء والمرسلين والأئمة (ع) اختص بدرجة من درجات العصمة بحسب اختياره هو. فالمعصوم هو: من اعتصم بالله عن محارم الله سبحانه وتعالى.

و اما عصمت: خود، درجاتی دارد و همان طور که بعضی ها دچار توهم شده اند عصمت یک درجه نیست. و هر یک از انبیاء و فرستادگان و ائمه با توجه به انتخاب خود، درجه ای از عصمت به او اختصاص داده شد⁽¹¹²⁾. پس معصوم کسی است که از حرام خدا به خداوند منزّه و متعال پناه برد.

وفي معاني الأخبار: عن هشام، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): ما معنى قولكم إن الإمام لا يكون إلا معصوماً؟ فقال (ع): (المعصوم هو الممتنع بالله من جميع محارم الله، قال تعالى: ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾).

در کتاب معانی الاخبار از هشام نقل شده که از امام صادق^ع سؤال نمودم:

فرموده ی شما این که امام امام نمی باشد مگر معصوم باشد به چه معنی است؟ امام^ع فرمودند: معصوم کسی است که بوسیله ی خداوند از همه ی محرمات خداوند مصون (پاک) است ﴿وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (هر کس به خدا تمسک جوید قطعاً به راه راست هدایت شده است)⁽¹¹³⁾.

فرمود: « من اولین کسی بودم که به خداوند ایمان آورده بود، و اولین کسی بودم در آن هنگام که خداوند عهد و میثاق را از پیامبران گرفت (و آنها را بر خود گواه قرار داد که آیا من خدای شما نیستم؟) پس من اولین پیامبری بودم که گفت: بلی و در اقرار به خداوند تعالی بر آنها پیشی گرفتم. بجا

الانوار: ج 16 ص 353

¹¹² - همانطوریکه خداوند تعالی فرمود: (برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم و اگر خدا میخواست کسانی که پس از آنان بودند بعد از آن [همه] دلایل روشن که برایشان آمد به کشتار یکدیگر نمی پرداختند ولی با هم اختلاف کردند پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا میخواست با یکدیگر جنگ نمی کردند ولی خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد) بقره: 254 و برتری به شدت عصمت به خداوند باری تعالی بستگی دارد، که اصل آن سرعت در جواب به « بلی » در آن هنگام که خداوند تعالی به خلق فرمود: (... الست بربکم...) است، همانطوریکه از رسول خدا (ص) شنیدیم وقتی که از او (ص) در مورد علتی که به سبب آن برقام انبیاء و مرسلین برتری یافت پرسیده شد، که جواب داد: (من اولین کسی بودم که به خدای خویش ایمان آورد، و اولین کسی بودم که جواب داد در آن هنگام که خداوند از پیامبران عهد و پیمان گرفت (و آنها را بر خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟) و من اولین پیامبری بودم که بلی گفت، و در اقرار به خداوند تعالی بر آنها پیشی گرفتم. (ن)

¹¹³ - کتاب معانی الاخبار شیخ صدوق: ص 132.

وقال أبو عبد الله الصادق (ع): (المعصوم هو المعتصم بحبل الله، وحبل الله القرآن، والقرآن مهدي إلى الإمام كما قال تعالى: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾).

امام صادق ع فرمود: معصوم کسی است که به ریسمان الهی چنگ زده و ریسمان الهی قرآن است و قرآن به سمت امام دعوت می کند همانطور که خداوند متعال فرموده: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (قطعا این قرآن به [آینی] که خود پایدارتر است راه می نماید)⁽¹¹⁴⁾.

سؤال / 18: قال تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید، و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد، و هم در نزد او محشور خواهید شد). • وقال تعالى: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَتَعَلَّمَ مَا تُوسُّوسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾. (و ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند، و ما از شاهرک [او] به او نزدیک‌تریم).⁽¹¹⁵⁾ ما المراد من القلب وحبل الوريد في الآيتين؟!

سؤال/18: مراد از قلب و حبل الوريد (شاهرگ) در دو آیه چیست!!؟

الجواب: المرء أي الإنسان المؤمن بالله وبحجة الله في أرضه، وقلبه: أي الحجة على الخلق. فالقلب هو الإمام المعصوم، ومثل المعصوم بالقلب؛ لأنه مثله يدير شؤون الكون كما أن القلب يدير شؤون بدن الإنسان.

جواب: المرء در این آیه یعنی انسان ایمان آورده به خداوند و حجت او در زمین؛ و قلب یعنی حجت خدا بر خلق است. پس قلب همان: امام معصوم می‌باشد. و امام معصوم را به قلب تشبیه نمود چون که امام معصوم امر جهان هستی را اداره می‌کند همان طور که قلب امر بدن انسان را اداره می‌نماید.

وحبل الوريد هو الإمام المعصوم، فهو حبل الله المتين، وهو الباب الذي يرد منه الفيض الإلهي إلى الخلق. والمعصوم هو أقرب مخلوق للإنسان المؤمن، وبه يتوسل المؤمن لقضاء الحاجج عند الله سبحانه.

و حبل الوريد (شاهرگ) همان امام معصوم است. او ریسمان محکم خداوند است. و او دری است که از آن فیض الهی بر خلق وارد می‌شود. و معصوم خود نزدیکترین کس به انسان مؤمن است و انسان مؤمن برای رفع نیازهای خود نزد خداوند تعالی به ایشان معصوم^ع متوسل می‌شود.

وهذه الآيات تبين للناس أن الله أقرب لكم من الأنبياء والمرسلين والأئمة (ع)، والله يحول بينكم وبينهم إذا كنتم متوجهين لهم لقضاء حوائجكم، فأنتم بهذا تتخذونهم آلهة من دون الله، ولكن اجعلوهم وسيلة إلى الله لقضاء الحاجة والشفاعة عند الله، فهم (ع) لا يشفعون، ولا يتكلمون إلا بإذن من الله سبحانه ﴿بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ ، فكيف يأذن الله لهم أن يشفعوا لعبد أعمى لا يرى الله، (عميت عين لا تراك)، قال تعالى: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ ، وقال تعالى: ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾.

و این آیات برای مردم بیان می نمایند که همانا خداوند به شما از پیامبران و فرستادگان و ائمه نزدیکتر است و خداوند بین شما و آنها هست. پس اگر برای رفع نیازهای خود به آنها توجه کنید، با این حال شما آنها را به عنوان خدایان خود، غیر از خداوند بر گزیده اید. و لکن شما آنها را وسیله ای برای قضای حاجت و شفاعت نزد خداوند قرار دهید. و آنها برای کسی شفاعت نمی کنند و سخنی را نمی گویند مگر به إذن خداوند سبحان (بأمره یعملون) ⁽¹¹⁶⁾ یعنی (به دستور او عمل می کنند) پس چگونه خداوند به آنها اجازه می دهد برای بنده ای کور دل شفاعت کنند. (عمیت عین لا تراک) یعنی (کور شود چشمی که تو را نبیند) و خداوند فرموده: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ یعنی (کیست آن کس که جز به إذن او در پیشگاهش شفاعت کند) ⁽¹¹⁷⁾ و همچنین فرموده: ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾ یعنی (سخن نگویند مگر کسی که [خدای] رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید) ⁽¹¹⁸⁾.

¹¹⁶ - انبیاء: 27.

¹¹⁷ - بقره: 255.

¹¹⁸ - نباء: 38.

سؤال / 19: ما هو المتشابه والمحكم؟ وكيف نعرف المتشابه من المحكم؟!

سؤال / 19: متشابه و محكم چيست ؟ و چگونه متشابه را از محكم تشخيص دهيم؟!

الجواب: المتشابه: (ما اشتبه على جاهله) كما ورد عنهم (ع) ، والآيات المحكمات هن أم الكتاب. والأم : ما يولد منه ويرجع إليه، أي إن الأم هي الأصل، فالآيات المتشابهة ليعلم المراد منها يجب أن تُردّ إلى المحكم. ولعرفة الفرق بين المحكم والمتشابه يجب معرفة أن القرآن والأحاديث القدسية وكلام الأنبياء والأئمة (ع) تحتوي على:

جواب: همان طور که از ائمه وارد شده، متشابه آن است که بر جاهل به آن مشتبه شود⁽¹¹⁹⁾ و آیات محکم خود أم الكتاب (قرآن) هستند⁽¹²⁰⁾. و أم آن است که از او زاده (متولد) می شود و به او بر می گردد، یعنی أم خود اصل است. پس مراد از آیات متشابه آن است که معلوم گردد باید به محکم برگردانده شوند تا روشن گردند.⁽¹²¹⁾ و برای شناخت محکم از متشابه باید این شناخت را داشته باشیم که همانا قرآن و احادیث قدسی و کلام انبیاء و ائمه حاوی:

1/ کلام من أم الكتاب (کتاب المحکمات): وهو اللوح الذي لا يحصل لما كتب فيه بدء أو تبديل، وهو علم ما كان أو يكون إلى يوم القيامة دونما أي تبديل، وهو علم الغيب الذي لا يُطلع عليه الله سبحانه أحداً إلا الأنبياء والمرسلين والأئمة، فهو سبحانه يطلعهم على بعضه بحسب ما تقتضيه مصلحة تبليغ الرسالة أو القيام بمهام الإمامة. ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتٍ رَحِيمًا وَأَخَاطَ بِمَا لَدْنَهُمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾.

1- سخنی از أم الكتاب (کتاب محکمات): و این همان: لوحی است که در آن آنچه نوشته شده بدء (تغییر) یا تبدیل حاصل نمی شود و در آن علم آنچه بوده و آنچه تا روز قیامت اتفاق می افتد وجود دارد بدون این که هیچ تبدیلی در آن صورت گیرد، و ان همان (علم غیب) است و خداوند سبحان از آن به کسی اطلاع نمی دهد مگر انبیاء و فرستادگان و ائمه ؛ خداوند آنها را بر بعضی از آن که مصلحت تبلیغ رسالت و انجام امور مهم امامت مقتضای آن است مطلع می سازد. ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ

¹¹⁹ - در حدیثی از امام باقر (ع) . . . و این چیزی است که بر مردم مشتبه شده است (الامامه والتبصره فی ص 86. و عیاشی از امام صادق (ع) روایت کرده که از او در مورد محکم و متشابه سؤال شده، که فرمود: (محکم آنچه به آن عمل می شود و متشابه آنچه که بر مردم مشتبه شده است)، و در روایت دیگری: (متشابه آنکه بعضی شبیه بعضی دیگر است) بخار الانوار: ج 66 ص 93

¹²⁰ - آل عمران: 7. (ام: یعنی مادر)

¹²¹ - امام رضا (ع) فرمود: (هرکس متشابه قرآن را به محکم برگرداند به راه راست هدایت یافته، سپس فرمود: اینکه در خبرهای ما متشابهی همچون تشابه قرآن و محکم هیچون محکم قرآن وجود دارد پس متشابه آن را به محکم برگردانید و از متشابه آن بدون محکم پیروی نکنید که گمراه می شوید. (عیون اخبار امام رضا (ع): ج 2 ص 261. (ن)

مِنْ يَبِينُ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصْدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أُلْبَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَخَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿١٢٢﴾ (دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند * جز فرستاده ای که از او خشنود باشد که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت * تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند و [خدا] بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است).

2/ کلام من لوح المحو والإثبات (کتاب المتشابهات): وهو أيضاً علم ما كان أو يكون، ولكن على وجوه كثيرة، واحتمالات عديدة لنفس الواقعة، أحدها سيقع وهو الموجود في (أم الكتاب)، أما البقية فلا تحصل لسبب ما، ربما يكون حدث معين يمنع وقوعها. وللمثال نقول: (فلان عمره 50 سنة مكتوب له في هذا اليوم عند الصباح أن يموت بلدة عقرب، ولكنه إذا تصدق سيدفع عنه هذا الشر ويعيش عشر سنوات أخرى. وبعد مضي العشر سنوات إذا برّ والديه فإنه سيمدّ عمره خمس سنوات أخرى).

2- سخنی از لوح محو و اثبات (کتاب متشابهات): و این نیز علم آنچه بوده و خواهد بود می باشد؛ ولیکن برای هر پیشامدی صورت های بسیار و احتمالات متعددی وجود دارد. یکی از آن اتفاق می آفتند و آن در أم الكتاب موجود است و اما بقیه بنا به عللی پیش نمی آیند. و ممکن است اتفاق معینی وقوع آن را مانع شود. مثلاً: (می گویم فلان شخص عمرش 50 سال است و برای او نوشته شده که امروز صبح با نیش عقربی فوت می کند ولیکن اگر صدقه بدهد این شرّ از او دفع خواهد شد و 10 سال دیگر زندگی خواهد کرد و بعد از گذشت 10 سال اگر به والدین خود خوبی کند عمر این شخص 5 سال دیگر ادامه پیدا می کند).

فهنأ في لوح المحو والإثبات احتمالات كثيرة لحياة الإنسان، فهذا الشخص في المثال ربما لن يعيش بعد أن يلدغه العقرب، وربما يتصدق قبل اللدغة فيعيش عشر سنوات أخرى، وربما بعد العشر سنوات يموت، وربما يرّ والديه فيعيش خمس سنوات أخرى. ولولا هذا التقدير الإلهي لبطل العمل والدعاء، قال تعالى: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾.

بنابراین در لوح محو و اثبات احتمالات بسیاری برای زندگی انسان وجود دارد و این شخص در مثال آورده شده چه بسا بعد از اینکه عقرب نیشش بزند هرگز زنده نماند ؛ و چه بسا صدقه دهد قبل از نیش عقرب و 10 سال دیگر زندگی کند و چه بسا بعد از 10 سال فوت کند یا اینکه به والدین خود خوبی کند و 5 سال دیگر زنده بماند (123). و اگر این تقدیر الهی نمی بود اعمال و دعا بیهوده می گشتند، خداوند تعالی فرموده: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي

122 - جن: 26-28.

123 - از امام باقر (ع) فرمود: (نیکی و صدقه فقر را از بین میبرند. و عمر را زیاد میکنند و نود مرگ فجع و بد را دفع میکنند) (کافی: ج 4 ص 2 و از عبد الله ابن سنان گفت: شنیدم ابا عبدالله (ع) می فرماید: صدقه دادن با دست خود مرگ بد را دور می سازد و هفتاد نوع از انواع بلا را دفع می کند و از ریش هفتاد شیطان رها می شود که همه آنها دستور می دهند که انجام ندهد. (کافی: ج 4 ص 3. ن)

الأرض وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ⁽¹²⁴⁾. (هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفسهای شما [به شما] نرسد مگر آنکه در کتابی است، پیش از آن که آن را پدید آوریم. این [کار] بر خدا آسان است).

أما في أم الكتاب فمكتوب لهذا الشخص شيء واحد فقط من هذه الأشياء لا يحتمل التغيير، فمثلاً مكتوب فلان يعيش 65 سنة، أو مكتوب فلان يعيش 60 سنة، أو 50 سنة، واحد من هذه الاحتمالات هو الموجود في لوح أم الكتاب فقط.

اما در أم الكتاب برای این شخص از بین این چیزها فقط یک چیز واحد نوشته شده که احتمال تغییر در آن وجود ندارد. پس برای مثال اگر برای کسی نوشته شده که فلان کس 65 سال زندگی می کند یا 60 سال یا 50 سال در لوح أم الكتاب فقط یکی از این احتمالات نوشته شده است.

إذن، فلوح المحو والإثبات هو لوح المتشابهات، ولكن من يعرف تفاصيل هذه المتشابهات كالأمثلة (ع) تصبح لديه محكمات، فلا يوجد متشابه بالنسبة للمعصومين (ع)، فالقرآن كله محكم بالنسبة لهم. كما لا يوجد محكم بالنسبة لغيرهم إلا من أخذ عنهم (ع)، فالقرآن بالنسبة لغير المعصومين كله متشابه؛ لأن غير المعصوم لا يميز المحكم من المتشابه فيه.

پس لوح محو و اثبات خود لوح متشابهات است و لکن هر کس جزئیات این متشابهات را مانند أمه بداند در نزد او محکم خواهند بود، و برای معصومین و هیچ متشابهی وجود ندارد، پس همه ی قرآن نزد آنان محکم است⁽¹²⁵⁾، همان طور که نزد غیر آنها محکمی یافت نمی شود مگر آنکه از آنها (معصوم) گرفته باشد. پس همه ی قرآن در نزد غیر معصوم متشابه است⁽¹²⁶⁾، چون غیر معصوم توانایی تمییز محکم از متشابه را ندارد.

124 - حدید: 22.

125 - از هرول بن حمزه، از ابی عبدالله (ع) گفت: شنیدم که می فرماید: (بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم) بلکه آن آیه های روشنی است در سینه کسانی که علم به آنها داده شده. فرمود: آنها فقط أمه (ع) هستند. (وسائل الشیعه (آل البیت): ج 27 ص 180)
از برید بن معاویه. از امام باقر (ع) گفت: به ایشان گفت: فرمایش خداوند (بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم) شما آنها هستید؟ فرمود: (چه کسانی غیر از ما میتوانند باشند؟) وسائل الشیعه (آل البیت): ج 27 ص 198
و این دو روایت دلالت می کند که تمام قرآن آیه های روشن یا محکمی است در سینه های أمه (ع) است و هیچ چیزی از آن نزد آنها (ع) متشابه نیست.
126 - از جابر بن یزید گفت: از امام باقر (ع) درباره گزیده ای از تفسیر سوال کردم وجوابم را داد سپس همان سوال را یک وقت دیگری نمودم پس جواب دیگری به من داد گفتم قبلاً" راجع به همین مساله جواب دیگری به من دادی؟ فرمود (ای جابر برای قرآن باطنی است [و در باطن آن باطنی دیگر] و برای آن ظاهری و برای ظاهر آن ظاهری دیگر است ای جابر هیچ چیزی به اندازه تفسیر قرآن از عقل مردان به دور نیست و آیه اول آن راجع به شیئی و آخر آن راجع به شیء دیگر است و آن کلام به هم پیوسته و به وجوه مختلفی تعبیر شده است) وسائل الشیعه (آل البیت) ج 27 ص 192

از معلی بن خنیس گفت: ابو عبدالله (ع) در نامه اش فرمود: (و اما در مورد قرآن سؤال کردی آن نیز از حالت های متفاوت و مختلفی است، چون قرآن چیزی که تو ذکر کردی نیست و هر چه شنیدی معنی آن (بر) غیر از آنچه بسوی آن گزیدی، و همانا قرآن بی نظیر و تنها برای قومی دانا است، و برای قومی که به بختترین وجه آن را تلاوت می کند، آنان کسانی هستند به آن ایمان داشته و آن را می دانند، و اما غیر از اینها چقدر بر آنها پوشیده است، و از راه های قلبی آنها به دور است، و بدین سبب رسول الله (ص) فرمود: (آن) هیچ چیز دور تر از قلب مردان در تفسیر

ومن أين لغيرهم التمييز والصادق (ع) يحتج على أبي حنيفة أنه لا يعلم المحكم من المتشابه إلا الأئمة (ع)؟!

و چگونه غیر از ائمه این تمیز را دارد در حالی که امام صادق (ع) بر ابی حنیفه احتجاج می کند که همانا کسی جز ائمه محکم را از متشابه نمی داند⁽¹²⁷⁾.

قرآن نیست، و در آن همه خلائق متحیر شدند جز آنکه خدا بخواهد، و اما خواست خداوند در نشر و ترویج آن این است که به درب و صراط آن منتهی شوند، و اینکه او را پرستش کنند، و در کلامش به اطاعت قائمین در کتابش و سخنگویان به دستوراتش منتهی شوند، و از طرف آنها در آنچه نیاز دارند استنباط کنند نه از خود (، سپس فرمود: (ولو ردهو إلى الرسول وإلى أولي الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم) اما غیر آنها هر گر آن را ندانند و یافت نمی شود، و می دانی که همه خلق نمی توانند ولی امر بشوند، چون آنها با این وصف کمی را نمی یابند که به او دستور دهند و امر و نهی خداوند را به او ابلاغ کنند، پس خداوند اهل ولایت را مخصوص قرار داده تا به آنها اقتدا شود، و آن را بدان که اگر خداوند بخواهد و بر حذر باش و بر حذر باش از تلاوت (تفسیر) قرآن به رای و نظر خویش، و مردم در علم و دانشش مشترک نیستند، همانند اشتراک آنها در بقیه امور، و قادر به تأویل آن نیستند، بجز از حدود و درب آن که خداوند برای آن قرار داده پس بدان انشاء الله، و امر را از جایش بخواه که انشاء الله خواهی یافت. (وسایل الشیعه (ال بیت): ج 27 ص 190. (ن)

¹²⁷ - علامه مجلسی در بحار الانوار این واقعه را به تمام و کمال گفته است. پس مراجعه کن به: ج 2 ص 292 و شاهدین قضیه نیز به نقل از شعیب بن انس به نقل از بعضی از اصحاب امام صادق (ع) گفت: (نزد امام صادق (ع) نشسته بودم که یک جوان کنده در مورد مسئله ای از امام سؤال نمود و امام (ع) جواب آن را به او داد، جوان و مسئله را شناختم و به کوفه رفتم و بر ابی حنیفه وارد شدم، پس در آن هنگام آن جوان به عینه آن سؤال را از ابی حنیفه پرسید و به او جوابی بر خلاف جواب امام صادق (ع) داد، پس بلند شدم و به او گفتم: وای بر تو ای اباحنیفه من سال گذشته در حج بودم و بسوی ابی عبدالله (ع) برای عرض ادب رفتم که این جوان را در آنجا یاقم و همین مسئله را از امام (ع) پرسید و جوابی بر خلاف جواب شما به او داد. گفت: جعفر بن محمد نمی داند من از او دانترم، من مردان را دیدم و از زبانهایشان شنیدم، و جعفر بن محمد صحفی است، در وجود خود گفتم: بخدا قسم حتی اگر روی چهار دست و پا باشد به حج خواهم رفت. گفت: در طلب حج رفتن بودم که حج رفتن پیش آمد و حج کردم و نزد ابی عبدالله (ع) رفتم و جریان را به او گفتم و او تبسم کرد، سپس فرمود: لعنت خدا بر او باد اما در کلامش که من مرد صحفی هستم راست گفت، صحف ابراهیم و موسی (ع) را خواندم، و به او گفتم: از کجا مانند این صحف داشته باشد؟ گفت: بعد از چند لحظه درب زده شد و بعضی از اصحابش نزدش بودند به خدمتکار فرمود: بین چه کسی بر در است؟ خدمتکار برگشت و گفت: اباحنیفه. فرمود: واردش کن، وارد شد و بر ابی عبدالله (ع) سلام کرد و امام (ع) جواب داد، سپس گفت: خداوند شما را یاری دهد آیا اجازه می دهی بنشینم، امام (ع) به یارانش رو کرده و با آنها سخن می گفت و به او توجه نمی کرد. سپس دوم و سوم را گفت اما به او توجه نمی کرد، پس ابو حنیفه بدون اجازه نشست، وقتی که نشست به او توجه کرد و فرمود: ابو حنیفه کجاست؟ گفت او آنجاست (اصلحک الله)، امام (ع) فرمود: تو فقیه اهل عراق هستی؟ گفت بلی، فرمود: بوسیله چه چیزی به آنها فتوا می دهی؟ گفت به کتاب خدا و سنت پیامبرش، امام فرمود: ای اباحنیفه آیا کتاب خدا را بطور قطع میشناسی و آیات ناسخ و منسوخ آن را میدانی؟ گفت: بلی، امام فرمود: ای اباحنیفه برآستی که مدعی علم و دانشی شدی، وای بر تو این علم را خداوند به کسی جز آگاهی که کتاب را بر آنها نازل کرد ه نداده است، وای بر تو این علم فقط نزد تعداد مخصوصی از ذریه پیامبر است و خداوند از این علم حتی یک حرف نیز به تو نداده است، و اگر اینطور که میگوئی باشی والبته که اینطور نیستی، پس به من بگو در قول خدای تعالی: (سپروا فیها لیلی و ایاماً امنین) در آن شب و روز در امان سیر کنید. این کجای زمین است؟ گفت بین مکه و مدینه می پندارم، ابو عبد الله (ع) به یارانش توجه کرد و فرمود: آیا می دانید که مردم در بین مکه و مدینه بر آنها حمله می شود و اموالشان به غارت برده می شود و بر جان خود در امان نیستند و کشته می شوند؟ گفتند: آری، گفت ابو حنیفه ساکت شد، سپس پرسید: ای اباحنیفه از قول خدای عز و جل به من خبر ده: (من دخله کان اماناً) هر کس در آن شد در امان می باشد. این کجای نقطه زمین است؟ گفت: کعبه. فرمود: آیا می دانی حجاج بن یوسف وقتی که منجنیق را بر ابن زبیر در مکه قرار داد و او را کشت آیا او در آنجا در امان بود؟ گفت: ساکت شد، سپس فرمود: ای اباحنیفه اگر چیزی بر شما وارد شد و در کتاب خدا نبود و در تاریخ و سنت نیامده چکار می کنی؟ گفت: اصلحک الله قیاس می کنم و در آن به رای خود عمل می کنم.

ثم إنَّ الناس لا يعرفون من القرآن إلا الألفاظ ، وهي قشور وشيء من المعنى يحصلونه؛ إما من الوهم والعوالم السفلية، فهو باطل. وإما من الملكوت وحقائق الأشياء فيه، وهي من لوح المحو والإثبات.

بنابراین شناخت مردم از قرآن جز الفاظ آن نیست⁽¹²⁸⁾ این ها فقط درک سطحی و چیز اندکی از معنی را بدست می آورند که اگر از طریق توهم و عوالم سفلیّه (پست تر) باشد این باطل است، و اما اگر از ملکوت و حقیقت اشياء در آن است آن از لوح محو و اثبات است⁽¹²⁹⁾.

والأحداث فيه إما أنّها لا تقع أصلاً، وبالتالي فإنَّ معنى اللفظ المرتبط بها لا يتحقق أيضاً في أي زمن من الأزمنة. وإما أنّها تقع وصادقة ولكنها وجوه عديدة لكل منها أهل وزمان ومكان تقع فيه، وتبيّن للناس في هذا العالم السفلي من قبل المعصوم (ع).

و حوادث اصلا در آن رخ نمی دهد، و در نهایت معنی لفظ مرتبط با آن هیچ وقت محقق نمی شود یا اینکه اتفاق می افتد و راست است ولیکن برای آن صورت های متعددی وجود دارد که برای هر کدام از آنها (صورتها) اهل و زمان و مکانی هست که در آنجا اتفاق می افتد. و از طریق معصوم در این عالم سفلی (پایین) برای مردم بیان می گردد.

فنفس الآية القرآنية تؤوّل في زمن الصادق (ع) تأويلاً مغايراً تماماً للتأويل في زمن الإمام المهدي (ع)؛ لاختلاف الزمان والمكان والناس، أو قل: لتبدل المتنافيات في عوالم نزول القرآن سواء في الملكوت أو الملك. وهكذا، فإنَّ إحكام المتشابهات هو وظيفة المعصوم، ولا يعلم المحكم من المتشابه إلا المعصوم.

پس آیه ی قرآنی که در زمان امام صادق^ع تأویل شده با تأویلی که در زمان امام مهدی^ع می شود، کاملاً متفاوت است و آن به علت اختلاف زمان و مکان و مردم است یا اینکه می توان گفت به علت تبدیل متنافيات

فرمود: ای ابا حنیفه اولین کسی که قیاس کرد ابلیس ملعون بود، که بر خدای ما تبارک و تعالی قیاس کرد و گفت: من بختتر از او هستم مرا از آتش آفریدی و او را از گل. ابو حنیفه ساکت شد. سپس فرمود: ای ابا حنیفه کدام یک ناپاک تر است ادرار یا جنابت ؟ گفت: ادرار. فرمود: مردم از جنابت غسل می کنند اما از ادرار غسل نمی کنند، ساکت شد، سپس فرمود: ای ابا حنیفه کدامیک برتر است نماز یا روزه ؟ گفت نماز. فرمود: پس چرا زن حائضه قضای روزه را بجا می آورد اما نماز قضای آن را بجای نمی آورد ؟ ساکت شد. . . . حدیث. (بخار الانوار: ج 2 ص 292. (ن)¹²⁸ - از سعد بن طریف، از ابی جعفر (ع) - در بحث او با عمرو بن عبید- فرمود: (و کلام خدای عز وجل: « و هر کس خشم من بر او فرود آید قطعاً در [ورطه] هلاکت افتاده است. « (پس مردم باید قرآن را همانطوری که نازل شده بخوانند و اگر به تفسیر آن احتیاج پیدا کردند هدایت آنها بوسیله ما و بسوی ما است ای عمرو) وسائل الشیعه (ال بیت): ج 27 ص 202

امام علی (ع) فرمود: (تقوا پیشه کنید و بر آنچه نمی دانید مردم را فتوا مدهید - تا آنجایی که فرمود: گفتند: پس بدانچه در قرآن به آن آگاه شدیم چه کنیم ؟ فرمود: از آن سؤال می شود علمای ال محمد (ع). وسایل الشیعه (ال بیت) : ج 27 ص 186.

از ابی بصیر، از ابی عبدالله (ع) فرمود: (هر کس قرآن را به رای خود تفسیر کند اگر درست باشد پاداش نمی گیرد و اگر خطا کند دروטר از آسمان سقوط خواهد کرد. وسایل الشیعه (ال بیت): ج 18 ص 149. (ن)

¹²⁹ - و با این تقسیم بدست آوردن علم و دانش قرآن برای کسی که خواهان نجات و رهایی است به اهل بیت (علیهم السلام) منحصر میگردد.

در عوالم نزول قرآن چه در ملکوت یا در ملک (جهان هستی)⁽¹³⁰⁾ این چنین است که محکم نمودن متشابه وظیفه ی معصوم است و کسی محکم را از متشابه نمی داند مگر معصوم⁽¹³¹⁾.

والتشابه الموجود في الآيات يشمل المعنى المراد والأحداث التي تحققت وتتحقق مع مرور الزمن فنفس اللفظ القرآني يمكن أن يراد منه معاني عديدة، وينطبق كل من هذه المعاني على أحداث عديدة. ولذا فإنّ للقرآن ظهوراً كثيرة لا يعلمها إلا الله ومن أراد الله إطلاعه عليها، وهم المعصومون (ع)، ولهذا لا تستغرب أن أمير المؤمنين علياً (ع) يمكنه أن يكتب في البسمة حمل سبعين بعيراً.

و تشابه موجود در آیات شامل معنی خواسته شده و وقایعی که تحقق یافته ی یا با گذشت زمان به وقوع خواهد پیوست، می شود. پس خود لفظ قرآن ممکن است معانی متعددی از آن اراده شود و هر یک از این معانی بر وقایع متعددی منطبق گردد. لذا برای قرآن ظواهر بسیاری وجود دارد که کسی آنها را نمی داند جز خداوند و هر آنکسی که خداوند بخواد و آنها معصومین هستند، بنابراین از ذهن دور نیست که حضرت امیر المؤمنین علیؑ می تواند در مورد بسمله به اندازه ی هفتاد بار شتر [کاغذ] بنویسد⁽¹³²⁾.

¹³⁰ - از اسحاق بن عمار، گفت: شنیدم که امام صادق (ع) فرمود: (برای قرآن تاویلی است. و بعضی از آن آمده و بوقوع پیوسته و بعضی نیز نیامده است و اگر تاویل آن در زمان امامی از ائمه آمد امام آن زمان آن را می شناسد) وسائل الشیعه (ال بیت): ج 27 ص 196 و این روایت دلالت می کند که برای قرآن در هر زمانی تاویلی است که جز امام آن زمان آن را نداند، یا آنچه از اهل البیت (ع) روایت شده که قرآن زنده و جاری است مانند جریان ماه و خورشید، و اگر آیه در یک شخص نازل می شد با مرگ آن شخص آیه می مرد تمام قرآن نیز می مرد: از عبد الرحیم القصیر گفت: روزی از روزها نزد ابی جعفر (ع) بودم که فرمود: (ای عبد الرحمن، گفتم: لیبیک، فرمود: (انما انت منذر و لكل قوم هاد) همانا شما بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایت گری است. که رسول الله (ص) فرمود: من بیم دهنده هستم و علی هدایت گر است، امروز هدایت گر کیست؟ فرمود: مدتی ساکت ماند سپس سر بلند کرد، پس گفتم: فدایت شوم این در شماست که یکی بعد از دیگری به ارث می برید تا به شما رسیده، پس شما - فدایت شوم - هدایت گر هستید، فرمود: ای عبد الرحمن راست گفتمی، که قرآن زنده است و نمی میرد، و آیه زنده است و نمی میرد، پس اگر آیه در اقوامی نازل می شد و می مردند آیه نیز می مرد، تمام قرآن می مرد اما آن در بازماندگان جاری است همانطوریکه در گذشتگان جاری بود، و عبد الرحمن گفت: ابوعبدالله (ع) فرمود: همانا قرآن زنده است و نمی میرد، و آن مانند جریان شب و روز جاری است، و آن برآخر ما جاریست همانگونه که بر اول ما جاری بود (بحار الانوار: ج 53 ص 403. ن)

¹³¹ - در خصوص اینکه متشابه قرآن را کسی جز اوصیاء حضرت محمد رسول الله (ص) نمیداند روایات زیادی آمده است. از جمله این روایات: از امام باقر (ع): (ما راسخون در علم هستیم و ما تاویل کلام خدا را می دانیم) وسائل الشیعه (ال بیت): ج 27 ص 198 و ابی عبد الله (ع) فرمود: (راسخون در علم امیر المؤمنین (ع) و ائمه از فرزندان او (ع) هستند) وسایل الشیعه (ال بیت): ج 27 ص 179. و از ابی جعفر (ع) در قوله تعالی: (و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعا از میان آنان کسانی اند که [می توانند درست و نادرست] آن را دریابند) فرمود: (آنان ائمه معصومین (ع) هستند) وسایل الشیعه (ال بیت): ج 27 ص 200. (ن)

¹³² - از امیر المؤمنین (ع) آمده است که فرمود: (اگر خواسته باشم به اندازه بار هفتاد شتر از تفسیر سوره فاتحه مینوشتم) (کتاب مستدرک سفینه البحار شیخ علی نمازی: ج 2 ص 388)

و خلاصه ای از ابن عباس: (امام علی (ع) در تفسیر الف الحمد به اندازه یک ساعت تمام صحبت نمودند. و همچنین در تفسیر لام، و حاء، و میم آن و تفسیر دال آن تا طلوع عمود فجر صحبت کردند. همان مصدر (ن)

وفي المتشابهات حکم: و در متشابهات حکمت هابی نهفته است:

منها: معرفة الحاجة والاضطرار إلى المعصوم (ع). از جمله: شناخت نیاز و اضطرار برای معصوم (133).

ومنها: إحياء الرجاء في النفوس . زنده کردن امید و رجا در نفوس (134).

ومنها: الامتحان والتمحيص. وحکم کثیرة لست بصدد استقصائها.

امتحان و آزمایش (135). و در متشابهات قرآن حکمت‌های بسیاری وجود دارد که درصدد بیان آنها نیستیم.

¹³³ - از امیرالمومنین (ع) در حدیثی درباره علوم قرآن کریم آمده است که فرمود: (... وقسمتی از آن را کسی نمیداند جز خدا وفرشتگانش وراسخون در علم. و خداوند این را قرارداد تا اینکه اهل باطنی که بر میراث رسول خدا مستولی شده اند ادعای شناختن علم کتاب خدا را نکنند درحالیکه خدا این علم را به آنها نداده است و بخاطر اینکه اضطرار و احتیاج به علم کتاب آنها را به سوی کسی که خدا او را ولی امرشان قرارداده است و نسبت به او تکبر نمودند اقتدا کنند.) وسائل الشیعه (ال بیت) ج 27 ص 194

و از سدیر گفت: شنیدم اباجعفر (ع) در حالیکه من خارج و امام وارد می شدند دست مرا گرفت، سپس بسمت منزل رفتیم و فرمود: (ای سدیرهمانا امر مردم این است که برای این سنگها بیایند و آن را طواف کنند سپس برای ما بیایند و ولایت خود را نسبت به ما اظهار کنند و آن کلام خدای عز وجل است: (و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپار شود) - سپس با دست به سینه خود اشاره کرد - و فرمود: برای ولایت ما، سپس فرمود: ای سدیر به شما نشان دهم آن کسانی که از دین خدا برگشتند، سپس به ابی حنیفه و سفیان ثوری نظر کرد در حالیکه به صورت حلقه در مسجد نشسته بودند، و فرمود: آنها که بدون هدایت کننده از جانب خدا و نه کتاب آشکاری، از دین خدا برگشتند، پس اگر آن خبیث ها در منزل خود می نشستند گروه مردم کسی را نمی یافتند که آنها از خدای تبارک و تعالی و از رسولش (ص) خبر دهد تا اینکه برای ما می آمدند و ما آنها را از خدای تبارک و تعالی و رسولش (ص) خبر می دادیم.) (کافی: ج 1 ص 392) (ن)

¹³⁴ - به عبارتی اگر وجود لوح محو واثبات نبود(که آن از متشابهات است) تغییر و بداء منتفی میشد. و مردم دیگر از خدا تقاضای مهبودی وضعشان وزیادی روزیشان وبلندی عمرشان وحسن عاقبتشان را بوسیله دعاء وصدقه ونیکی به پدر ومادر وصله رحم نمی نمودند و اعمال نیک نمی کردند. و اگر برای مردم دافعی نباشد که آنها را به سمت مواظبت از این اعمال بزرگ دفع کند، فقط تنها بر اداء واجب خود را محدود می کردند. پس مادامی که انسان می داند این امور می توانند در تغییر حالش از بدی به نیکی موثر باشند، امید را در وجود زنده کرده و از رحمت خداوند نا امید نمی شود، و برای زیاد کردن اعمال طاعتی که از شأن آن تغییر آینده انسان در خیر و صلاح در دنیا و آخرت است می شتافت. (ن)

¹³⁵ - واگر همه قرآن نزد همه مردم محکم بود، پس هر فردی امام خود میشد، و دیگر امتحان در بازگشت به معصوم و نهایت تفسیر قرآن برای آن منتفی میشد، ولیکن خداوند آنرا متشابه قرار داد تا اینکه مردم در پیروی از کسانی که برآنها حجت تعیین شده اند و التزام به آنچه که از آنها (ع) آمده و عدم تکبر برآنها و گرفتن علم قرآن از غیر آنها (که آیا علم قرآن را از غیر آنها بگیرند یا از خود آنها) معلوم شود. (ن)

والمتشابهات أمر حتمي ملازم لنزول القرآن إلى عالمي الملك والملكوت، أو نزول لوح أم الكتاب إلى عوالم الكثرة والمتنفيات، وتكثر فيها، ليكُون لوح المحو والإثبات.

متشابهات امری حتمی و ملازم نزول قرآن به دو عالم ملک و ملکوت هستند، یعنی نزول لوح أم الكتاب به عوالم کثرت و متنفيات و کثرتش در آن، تا لوح محو و اثبات وجود داشته باشد⁽¹³⁶⁾.

وفي المتشابهات الحلّ الأمثل ليُكلم الأنبياء والمرسلون والأئمة (ع) الناس على قدر عقولهم.

و در متشابهات راه حل برتری وجود دارد تا انبياء و فرستادگان و ائمه به اندازه درک و عقل مردم با آنها صحبت کنند⁽¹³⁷⁾.

¹³⁶ - آسمان هفتم یا عالم عقل و آن عالم جوامع کلمات است. و هرچقدر که علم از آسمان هفتم به سمت شش آسمان دیگر نازل شود دایره این علم گسترده تر و منشعب شده و تفصیل و وجوه آن زیاد می گردد تا اینکه گستردگی این تقسیم بندی به عالم اجسام (عالم دنیا) می رسد، و به همین دلیل از اهل بیت (ع) آمده است که آنها میتوانند به هفتاد وجه سخن بگویند و میتوانند هروجه را تعبیر و تاویل نمایند: از حمران بن اعین از امام صادق (ع) گفت: شنیدم که میفرماید: (من می توانم به هفتاد وجه سخن بگویم و تاویل آنها را نیز بگویم) بصائر الدرجات ص 349-350 و رسول خدا (ص) افتخار نمود که خداوند جوامع کلمات را به او اختصاص داد: ابن عباس گفت: شنیدم رسول خدا (ص) می فرماید: (پنج چیز به من داده شده که قبل از من به کسی داده نشد: زمین برای من محل سجده و محل پاک قرار داده شده، و با رعب یاری شدم، و کسب برای من حلال گشت، و جوامع کلمات به من داده شده، و شفاعت به من داده شده) الخصال شیخ صدوق: ص 292. و همچنین از ابن عباس گفت: شنیدم رسول خدا (ص) می فرماید: خداوند تبارک و تعالی به من پنج چیز و به علی نیز پنج چیز بخشید: به من جوامع الکلم داد و به علی جوامع العلم، مرا پیامبر قرار داد و او را وصی قرار داد، و به من کوشش بخشیده شد، و به او سلسبیل، و به من وحی داده شده و به او الهام، مرا به سمت خود عروج داد و برای او ابواب آسمانها و حجابها را باز نمود تا اینکه او دید آنچه که من دیدم. . .) خصال شیخ صدوق: ص 293.

و ظاهراً آن هزار باب یا هزار حرفی که رسول خدا (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) داد از جوامع کلمات است چون هر باب هزار باب از علم را باز می کند.

ابی جعفر (ع) فرمود: رسول خدا (ص) به علی (ع) هزار حرف آموخت که هر حرف هزار حرف باز می کند (کافی: ج 1 ص 296). و از ابی عبدالله (ع): در حیثی طولانی فرمود: (شنیدم پدرم می فرماید: یک مرد بدوی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: من در صحرا زندگی می کنم به من جوامع الکلم را بیاموزید، فرمود: به شما امر می کنم که عصبانی نشوید، و مرد اعرابی سه بار مسئله را تکرار نمود تا به خود آمد و گفت: بعد از این که رسول خدا (ص) به من امر نمود دیگر از هیچ چیزی نمی پرسم جز با خیر و نیکی. (وسائل الشیعه) اسلامی: ج 11 ص 288. در اینجا رسول خدا (ص) به آن مرد از جوامع الکلم آموخت که به صدها یا هزاران مسئله منشعب می شود، هنگامیکه به او فرمود (غضب نکن) پس غضب عقل را زایل می کند و تعصب کور و ظلم و تعدی بر مردم و فحش کلام و قتل نفس حرام و . . . و . . . الح بجای می گذارد. (ن)

¹³⁷ - از رسول خدا (ص) آمده است (ما همه انبياء به این امر شده ایم که با مردم به اندازه عقل شان با آنها سخن گویم) کتاب الکافی ج 1 ص 23 و اگر تمام علم دین محکم بوده و فقط بر یک وجه می بود، پس چگونه انبياء (ع) با مردم به اندازه عقلشان با آنها سخن میگفتند. ؟ پس نیاز است که آنها با افراد صاحب عقل غالب بغیر از آنچه با افراد صاحب عقل مغلوب سخن گویند و اینچنین ادامه می دهند، و اگر وجود تشابه نبود در این مستلزم تناقض می شد (و حاشا انبياء از تناقض). (ن)

ثم إنَّ إحكام المتشابهات - التي هي وظيفة الإمام المعصوم (ع) - علامة وآية يعرف بها الإمام المهدي (ع) ومن يبلغ عنه (ع)، ولهذا ورد عنهم (ع) ما معناه: (إذا ادعاه مدع فاسأله عن العظائم التي يجيب فيها مثله) ، والعظائم اليوم تُسَيَّر سفينة آل محمد (ع) في خضم موج الفتن واللجج الغامرة، وإنهاء حكومة الطاغوت على الأرض.

و همانا إحكام متشابهات قرآن - که آن وظیفه ی امام معصوم است علامت و نشانه ای برای حضرت امام مهدی ع و آنکسی که از جانب او دعای تبلیغ می کند با آن شناخته می شود⁽¹³⁸⁾. و برای این است که از اهل بیت روایت شده که معنای: (إذا ادعاه مدعي فاسأله عن العظائم التي يجيب فيها مثله) (اگر کسی ادعای امامت کند از او در مورد عظیمات سؤال کنید که مثل او (امام معصوم) به آنها جواب می دهد)⁽¹³⁹⁾ و امروز عظیمات کشتی آل محمد در برابر موج دریای فتنه ها و تاریکیهای مرکب و پایان دادن به حکومت طاغوتیان در روی زمین حرکت می دهد.

¹³⁸ - در مقدمه این کتاب مقدس بیان کردم که متشابهات قرآن را جز معصوم (ع) کسی نمی داند و آن علامتی است که به آن در میان تمام کسانی که

ادعای دروغین امامت می کند دلالت می کند، پس اگر دوست داشتی به آن مراجعه کن. (ن)

¹³⁹ - کتاب غیبه النعمانی: ص 173.

سؤال / 20: ما معنى قوله تعالى: ﴿قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴾ في سورة الماعون؟

سؤال/20: فرموده ی خداوند در سوره ی ماعون (فویل للمصلین) به چه معناست؟!

الجواب: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْبَيْنِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ * وَلَا يُحْضِ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ * قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يَرَاوُونَ * وَيَمْتَعُونَ الْمَاعُونَ﴾⁽¹⁴⁰⁾. (ایا کسی که روز جزا را انکار میکند دیدی؟ او همان کسی است که یتیم را رانده؛ و برای اطعام مساکین کاری نمی کند * پس وای بر نماز گزارانی که در نماز خود سهل انگاری می کنند؛ انها کسانی هستند ریا کار؛ و دیگران را از کمک و رساندن و سایل کمک منع می کند).

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْبَيْنِ﴾: السؤال هنا موجه للمؤمن، وهو استفهام عن شخص تكون نتيجته هي التكذيب بالجزاء والقيامة، أو بالحقيقة التكذيب بوجود الله سبحانه وتعالى.

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْبَيْنِ﴾: در اینجا سؤال متوجه مؤمن است، و آن استفهام از کسی میباشد که عاقبتش تکذیب به روز جزا و قیامت است و در حقیقت تکذیب وجود خداوند سبحانه و تعالی می باشد.

فأصل تكذيب الدين الجديد ومن جاء به - وهو محمد (ص) - هو الكفر بالله وبالآخرة وإن لم يصرح الكفار بهذا. وعلى كل حال فإن هذه النتيجة لم تأت بلا مقدمات، بل جاءت من مقدمات واقعية، وهي دفع اليتيم عن حقه، أي الفرد في قومه الذي لا يسبقه سواه بالأخلاق والشرف وطاعة الله ومعرفة الله، وهم الأنبياء والمرسلون (ع) والأئمة (ع)، فهذا الذي يكذب بالجزاء لا يقبل تقدم هؤلاء عليه؛ لأنه مصاب بداء إبليس (أنا خير منه)، فلا يقبل أن يتقدم عليه من هو خير منه.

پس در اصل تکذیب دین جدید و آورنده آن (و او حضرت محمد ﷺ) در واقع آن کفر به خداوند و آخرت است، هر چند که کفار این را به صراحت بیان نکنند. به هر حال این نتیجه بدون مقدمات به دست نمی آید، بلکه بعد از طی مقدمات واقعی به دست آمده است و آن راندن یتیم از حق خود است. یا یگانه فردی است در بین قومش که از او در اخلاق و شرافت و اطاعت از خداوند و معرفت خداوند کسی پیشی نمی گیرد، و آنها انبیاء و فرستادگان و ائمه هستند. پس آن کسی که روز جزا را تکذیب می نماید قبول نمی کند که آنها بر او مقدم باشند، چون او به مرض ابلیس مبتلا شده ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ (من از او بهتر هستم) و قبول نمی کند کسی که از او برتر است بر او تقدم گیرد.

ثم إنَّ من صفاته أكل أموال اليتامى والأرامل والمساكين، وهؤلاء - أي الذين يستحذون على أموال الفقراء ويمتعون بها هم ومن اتصل بهم - هم دائماً علماء الدين غير العاملين، المحاربون للأنبياء والمرسلين والأئمة (ع)، فقد حارب علماء بني إسرائيل موسى (ع)، وحارب علماء اليهود عيسى (ع)، وحارب علماء الأحناف واليهود محمداً (ص)، وحارب العلماء الضالون في هذه الأمة الأئمة (ع).

سپس از جمله خصوصیات آن خوردن مال یتیمان و زنان بی سرپرست و مسکینان است. و آنها [یعنی کسانی که بر اموال فقراء و ایتم چیره می شوند خود و آن کس که با آنها متصل است] دائماً علماء دین بی عمل هستند، که با انبیاء و فرستادگان و ائمه به جنگ و ستیز برمی خیزند. و همانا که علماء بنی اسرائیل به جنگ با حضرت موسی ع بر خاستند. و علماء یهود با حضرت عیسی ع جنگیدند⁽¹⁴¹⁾. و علماء احناف و یهود با حضرت محمد ﷺ مبارزه کردند. و علماء گمراه این اُمت هم به مبارزه با ائمه به پا خاستند.

ولیس كما یظن أنَّ بعض علماء السنة فقط هم الذين حاربوا الأئمة، بل وعلماء الشيعة أيضاً فقد حارب كبار علماء الشيعة الإمام علي بن موسى الرضا (ع)، وحاولوا دفعه عن حقه، لا لشيء فقط ليستأثروا بأموال الصدقات والرئاسة الدينية الباطلة.

و همان طور که پنداشته می شود این نیست که فقط بعضی از علماء عامه با ائمه مبارزه کردند بلکه علماء شیعه نیز با آنها مبارزه کردند و البته علماء بزرگ شیعه با امام رضا ع به ستیزه برخاستند، و تلاش کردند ایشان را از حقیقت [ولایت] دور سازند، و هدفی جز این که بر اموال صدقات چیره شوند و ریاست دینی را به باطل به دست گیرند نداشتند.

¹⁴¹ - علمای بی عملی که جز خود کسی دیگر را نمی دیدند و بر تکذیب پیامبران و فرستادگان (ع) اسرار می ورزیدند حضرت عیسی (ع) از طرف آنها با مبارزه شدیدی مواجه شد. و پیامبری مبعوث نمی شد جز اینکه اقدام به تکذیبش بدون هیچ دلیل و حجتی می کنند که آنکار عالم به غیب هستند، و بدین سبب می بینیم که حضرت عیسی (ع) در رسوایی آن علماء اقدام بسیاری نمود:

از کلام حضرت عیسی (ع): (برای دنیا کار میکنید و در آن بدون عمل به رزق و روزی می رسید ؟ و برای آخرت کار نمیکنید، و می خواهید بدون عمل به رزق برسید ؟ و شما ای علمای شر و بدون عمل، اجرت را میبرید و عمل کردن به آن را انجام نمیدهید ؟ ازان روز بترسید که صاحب عمل حق خود را از شما بخواهد، و از آن بترسید که از این دنیای بھناور به تاریکی قبر و تنگی آن خارج شوید. خداوند متعال شما را از گناهان و معصیت ها نمی کرد همانطوری که شما را به نماز و روزه و صیت نمود. چگونه از اهل علم بر می آید که روزی اش را از بین میبرد و جایگاه و منزلتش را حقیر میشارد. ؟ و درحالیکه می داند که آن از علم و قدرت خداست چگونه ممکن است که از اهل علم کسی باشد که در مورد چیزی که خداوند برای او مقدر ساخته، و از چیزی که برای او اتفاق افتاده ناراضی باشد. ؟ چگونه ممکن است که از اهل علم باشد و به دنیای خود روی آورده و آن را بر آخرت برتر ببیند. و چیزی که به ضرر اوست را بهتر از چیزی که بنفع اوست دوست دارد. چگونه ممکن است که از اهل علم باشد و کلام را برای خبر دادن به کسی بخواهد و به آن عمل نمی کند.) کتاب منیه المرید از شهید ثانی: ص 141 و حضرت عیسی بن مریم (ع) فرمود: (دینار بیماری دین است، و دانشمند طیب دین است پس اگر طیب را دیدی که بیماری را به سمت خود می کشد او را متهم کنید و بدانید که او برای غیرش ناصح نیست) بحار الانوار: ج 2 ص 107

ومن هؤلاء العلماء الشيعة ظاهراً الضالين (علي بن حمزة البطائني)، وهو من أصحاب الإمام موسى بن جعفر (ع) ومن كبار علماء الشيعة، ولكن لما استشهد الإمام موسى بن جعفر (ع) حارب علي بن حمزة البطائني الإمام الرضا (ع)، ولكن تصدى شباب الشيعة لهؤلاء العلماء غير العاملين، وثبتوا المذهب، وبينوا باطل هؤلاء الفقهاء الظلمة، ومن هؤلاء الشباب أحمد بن محمد بن أبي نصر البيزنطي، وهو من خُص أصحاب الإمام الرضا (ع) الممدوحين.

و از جمله ی این علماء به ظاهر شیعه گمراه «علی بن حمزه بطائنی» است که او از اصحاب امام موسی کاظم ع می باشد و از بزرگان علماء شیعه است لکن زمانی که امام موسی بن جعفر ع به شهادت رسید علی بن حمزه بطائنی با امام رضاع مبارزه کرد، اما جوانان شیعه تصدی مبارزه با آن علماء دین بی عمل را به دست گرفتند و مذهب را پا برجا گذاشتند و بطلان آن فقهاء گمراه را بر ملا ساختند، از جمله ی آن جوانان احمد بن محمد بن ابی نصر بیزنطی است که از اصحاب مخلص و مورد ستایش امام رضاع است.

والنتيجة علماء سوء غير العاملين والطواغيت وأعوانهم وأتباعهم هم الذين يدفعون اليتامى عن مقاماتهم، ولا يحضون على إعطاء المساكين حقهم.

نتیجه: این است که علماء سوء و غیر عامل و طاغوتیان و یاران و اتباع آنها کسانی هستند که یتیمان را از جایگاه خود محروم می سازند و به اعطاء حق مسکینان ترغیب نمی کنند.

واليتامى والمساكين: هم الأنبياء والمرسلون والأئمة (ع) ؛ لأنهم خاضعون متذللون لله غير متكبرين، أي مساكين فلا يدانهم أحد، فكل واحد منهم فرد في قومه أي يتيم.

و ایتام و مسکینان همان پیامبران و فرستادگان و ائمه می باشند⁽¹⁴²⁾ چرا که آنها در برابر خداوند خاضع و متذلل هستند و تکبر نمی کنند یا مسکینند و کسی در مقام به آنها نمی رسد، و هر کدام از آنها در بین قوم خویش (در علم و معرفت و عبادت و...) یگانه و تنها است یا یتیم است.

¹⁴² - از عیایه بن ربیع. از ابن عباس گفت: در مورد فرمایش خداوند متعال (الم یجدک یتیمًا) سوال شد وجواب داد که: همانا یتیم نامیده شد چونکه نظیری برای او درین اولین و آخرین آنها بر روی زمین وجود ندارد و خداوند عزوجل فرمود: براو منت نهاد و نعمت خود را بر او ارزانی داشت (الم یجدک یتیمًا) یا اینکه تو را تنها و بی نظیر درست نکرد؟ (بخارا انوار: ج 61 ص 141).

و علی بن ابراهیم قمی (ره) گفت: (سپس گفت: (الم یجدک یتیمًا فای) فرمود: یتیم کسی که مثل او وجود ندارد. و بخاطر این است که مروراید را یتیمه نامیدند چون مثل او چیزی نیست. (بخارا انوار: ج 61 ص 142)

و در حدیثی از ابی جعفر (ع): (... فلا افتحم العقبه * و ما ادراک ما العقبه) می فرماید: تو از کجا بدانی، و همه چیز در قرآن است (ما ادراک) و آن تو از کجا بدانی، (یتیمًا ذا مقربه) یعنی رسول الله (ص)، و المقربه: نزدیکش (او مسکیناً ذا مرتبه) یعنی امیر المؤمنین (ع) که در علم مذهب است (بخارا انوار: ج 42 ص 282. ن)

﴿قَوْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ﴾: أي فويل للمتظرين، فكل مرسل من الله مبشر به ممن سبقه من الأنبياء والمرسلين والأئمة (ع) يوجد جماعة من المؤمنين به ينتظرونه، ولكن مع الأسف دائماً كان هناك فشل كثير من هؤلاء المنتظرين في نهاية المطاف. فقد فشل علماء اليهود في انتظار عيسى (ع)، حيث لما أتاهم كذبوه، مع أنهم كانوا ينتظرونه. وفشل علماء اليهود والأحناف في انتظار محمد (ص)، حيث إن اليهود أسسوا مدينة يثرب لاستقبال الرسول محمد (ص) عند قيامه، فلما قام في مكة وهاجر إلى يثرب كذبه كثير منهم، ولم يؤمنوا به.

﴿قَوْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ﴾ (يا وای بر منتظران)، پس هر فرستاده ای از جانب خداوند آن کسانی که قبل از او از پیامبران و فرستادگان و ائمه آمده اند به او بشارت می دهند و عده ای از مؤمنین یافت می شوند که منتظر آن هستند، لکن متأسفانه بسیاری از منتظران بودند که در نهایت در انتظار شکست خوردند. همانا یهود در انتظار حضرت عیسیٰ شکست خوردند چرا که زمانی که نزد آنها آمد او را تکذیب نمودند با وجود اینکه منتظر او بودند. وعلماء احناف و یهود در انتظار حضرت محمد ﷺ شکست خوردند در حالی که یهود شهر یثرب را برای استقبال حضرت محمد ﷺ و قیام او پایه گذاری کردند ولی زمانی که از مکه قیام نمود و به یثرب مهاجرت کرد بسیاری از آنها او را تکذیب کردند و به او ایمان نیاوردند.⁽¹⁴³⁾

¹⁴³ - (هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است برایشان آمد و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می شناختند برایشان آمد انکارش کردند پس لعنت خدا بر کافران باد.) بقره: 89
از ابی عبدالله (ع) در قول خدای تعالی: (و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند) فرمود: (یهود در کتاهای خود می یافتند که مهاجر حضرت محمد (ص) در بین بیش از یک نفر است پس خارج شدند تا محل را پیدا کنند پس از کوهی که نامش حداد بود گذشتند گفتند: حداد و احد یکی است پس در نزد آن متفرق شدند که بعضی از آنها در تباه و بعضی در فدک و بعضی در خیبر منزل گزیدند، آن کسانی که در تباه بودند مشتاق دیدار برادرانش شدند و یک اعرابی از قیس از آنها گذشت و(شتران) را از او کرایه کردند و به آنها گفت: تا یک قافله شما را می برم، به او گفتند: اگر از آنها گذشتید به ما بگو، وقتی که آنها را در میان سرزمین مدینه برد به آنها گفت: آنجا قافله است و این احد است پس آنها از پشت شتران پیاده شدند، و گفتند: ما به هدف خود رسیدیم و نیازی به شتران شما نداریم پس هر جا خواستی برو و برای برادرانشان در فدک و خیبر نوشتند: ما جایگاه را پیدا کردیم پس جمع کنید و بسمت ما بیایید، برای آنها نوشتند: ما مستقر شدیم و اموال جمع کردیم و ما نزدیک شما هستیم پس اگر خبری شد بسرعت بسمت شما می آیم پس در سر زمین مدینه سرمایه گذاری کردند و وقتی که اموال آنها زیاد شد خبر به یبع رسید و آنها را مورد حمله قرار داد اما آنها خود را حفظ کرده و در محاصره او در آمدند و به ضعیفان یاران تبع کمک می کردند و در شب به آنها خرما و جو می رساندند این خبر به تبع رسید پس با آنها مهربانی کرد و به آنها امان داد و نزد او رفتند به آنها گفت: من شهر شما را خوب یافته ام و خود را نمی بینم جز اینکه نزد شما مقیم شوم به او گفتند: آن از برای شما نیست، آن محل مهاجرت پیامبری است و آن برای کسی نیست تا اینکه این امر حاصل شود، به آنها گفت: من نزد شما از خانواده خودم بجای می گذارم پس اگر این امر حاصل شد او را یاری و کمک می کنیم پس اوس و خزرج را بجای گذاشت و در آنجا زیاد شدند و اموال یهودیان را می خوردند و یهودیان به آنها می گفتند: اگر محمد مبعوث شد شما را از دیار ما و اموال ما خارج خواهد کرد، لذا وقتی که خداوند عزوجل حضرت محمد (ص) را مبعوث کرد نصاری (مسیحی ها) به او ایمان آوردند و یهودیان به او کفر ورزیدند و آن قول خدای عز وجل است: (و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می شناختند برایشان آمد انکارش کردند پس لعنت خدا بر کافران باد.) کافی: ج 8 ص 310. (ن)

وهذه سنة متبعة، وهي اليوم تكرر مع القائم (ع)، حيث إن علماء الشيعة ينتظرونه ولكنهم اليوم يجاربونه. وهذه هي مفارقة كمفارقة لفظي (الويل) و (الصلاة) في الآية، فكيف يكون الويل للمصلين؟! نعم، إن الويل لهم؛ لأنهم يصلون إلى عكس القبلة، فهم يريدون أن يأتيهم الإمام المهدي (ع) وفق أهوائهم وتخرصاتهم العقلية، يريدون الإمام المهدي (ع) يأتي لهم ويستأذنهم في إرسال من يرسله إلى الناس، ويعطيهم خطة عمله (ع) ليبدوا تحفظاتهم عليها، فهم أئمة الكتاب لأن الكتاب إمامهم!!!

و این سنت ادامه دارد، که امروز با حضرت قائم تکرار می شود، یعنی با اینکه علماء شیعه منتظر او هستند امروز با او مبارزه می کنند. و این تضاد همان تضاد لفظی دو کلمه ی الویل (وای) و نماز گزار در آیه است. پس وای بر نماز گزاران چگونه ممکن است؟ آری، به راستی که وای بر آنها چون که بر غیر قبله [ی حقیقی] نماز می خوانند، آنها می خواهند که امام مهدی طبق خواهش نفسانی آنها و برداشتهای عقلی شان بیاید، می خواهند که امام مهدی بسوی آنها بیاید و برای ارسال فردی از طرف خود از آنها اجازه بگیرد و نقشه و روش خود را در اختیار آنها قرار دهد تا خود از آن حفاظت کنند. گویی که آنها پیشوای کتاب (قرآن) هستند نه کتاب پیشوای آنان است⁽¹⁴⁴⁾.

از اسحاق بن عمار گفت: از امام صادق در مورد فرمایش خداوند متعال سوال کردم که فرمود: (و در قبل از آمدنش کافران را به آمدنش تهدید میکردند ولی وقتی بسوی آنها آمد او را نشناختند و به او کفر ورزیدند.) فرمود: (آنها قومی بین حضرت عیسی (ع) و حضرت محمد (ص) بودند و به بت پرستان وعده می دادند و به آنها میگفتند (وبسوی شما پیامبری می آید و وبتهای شما را ویران میسازد و با شما جنگ میکند و وقتی رسول خدا بسوی آنها آمد به او کفر ورزیدند) کافی: ج 8 ص 310

¹⁴⁴ - و بدین جهت است در زم علای آخرالزمان روایات زیادی وارد شده از جمله: - در یک حدیث طولانی (حدیث معراج) از رسول خدا (ص) آمده: (. . . گفتم: خداوند آن کی خواهد بود (قیام قائم -ع-) خدای عز وجل به من وحی نمود هنگامیکه علم برداشته شود و حمل و نادانی ظاهر گشت و خوانندگان زیاد شوند و عمل کم شود و قتل زیاد شود و فقه های هدایت یافته کم شوند و فقه های گمراه خائن زیاد شوند) بخار الانوار:

ج 52

و همچنین در حدیث دیگر آنها را وصف می کند و فرمود: (بر مردم زمانی می آید که از قرآن جز رسمش و از اسلام جز نامش باقی نماند، با آن نامیده می شوند اما آنها دورترین مردم به آن هستند، مسجدهای آنها آباد است و آن از هدایت خراب (در آن هدایت نباشد) است، فقه های آن زمان شرورترین فقه ها در زیر آسمان هستند فتنه از آنها خارج می شود و به آنها باز میگردد) کافی: ج 8 ص 479

و امام باقر (ع) فرمود: (در آخر الزمان قومی خواهند بود، که گروهی از گروه دیگر پیروی می کنند که ریاکارند و می خوانند و عبادت می کنند، تازه کار و سفیه که هیچ امر به معروفی و نهی از منکری را لازم نمی بینند مگر اینکه از ضرر آن در امان باشند برای خود اجازه و مهانه می تراشند و از کج روی علما و تباهی علمشان پیروی می کنند. . .) تهذیب الاحکام: 180/6

و از رسول خدا (ص) آمده: (همانا بر امتم بعد از خود از سه خصلت می ترسم: قرآن را بر غیر تاویل خود تاویل کنند یا اینکه از کج روی عالمی پیروی کنند، یا اینکه مال و ثروت در بین آنها ظاهر شود طغیان و انکار کنند، که راه خروج از آن را به شما خبر می دهم: اما قرآن به محکم آن عمل کنید و به متشابه آن ایمان داشته باشید، و اما عالم منتظر رجوع آن باشید و از کج روی آن پیروی نکنید، و مال و ثروت راه خروج از آن شکر نعمت و ادای حقتش است) خصال: ص 164. (ن)

﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾: الَّذِينَ هُمْ سَاهُونَ فِي الدُّنْيَا وَاللَّهُتِ وَرَاءَهَا، الَّذِينَ هُمْ سَاهُونَ عَنِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ (ع)، فَالْعَمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ (ع) خَيْرُ صَلَاةٍ يُؤَدِّعُهَا الْمُؤْمِنُ، وَهُؤُلَاءِ الْمُنْتَظَرُونَ الْفَاشِلُونَ الَّذِينَ كَانُوا عَاقِبَةً أَمْرَهُمْ خَسْرًا، لَمَّا تَرَكُوا الْعَمَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ (ع) وَكَذَبُوا وَصِيَّهُ وَرَسُولَهُ.

﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾. کسانی که در دنیا غافلند و به دنبال آن نفس می زنند (سختی می کشند)، کسانی که از امام مهدی ع غافلند. پس انجام کار در پیشگاه امام مهدی ع محترمانه است که یک مؤمن به پا می دارد⁽¹⁴⁵⁾. و آن منتظران شکست خورده ای که عاقبت امر آنها بیهوده گشت کسانی هستند که عمل در پیشگاه امام مهدی ع را ترک کردند و وصی و فرستاده ی او را تکذیب نمودند⁽¹⁴⁶⁾.

¹⁴⁵ - و بدین جهت از اهل بیت (ع) وارد شده که آنها نماز و روزه... هستند که بغیر از ولایت آنها نماز و روزه و زکات قبول نمی شود، ولایت آنها حسنه ای است که هیچ معصیتی همراه آن زیانی ندارد و دشمنی با آنها معصیتی است که هیچ حسنه ای به همراه آن سودی نمی بخشد: از داوود بن کثیر گفت: به امام صادق (ع) گفتم آیا شما الصلاه در کتاب خدا و زکات و حج هستید؟ فرمود: (ای داوود ما نماز در کتاب خدا و زکات و روزه و حج و ماه حرام و شهر حرام و کعبه خدا وجه خدا هستیم و خداوند متعال میفرماید: (هرکجا که نظر بیندازید او وجه خداست) و ما نشانه های خدا و ما دلایل محکم خدا هستیم و دشمن ما در کتاب خدای عز وجل: فحشا و منکر و زنا و خمر و قمار و بتها و تیرهای قرعه و جبت و طاغوت و مردار و خون و گوشت خوک هستند. ای داود خداوند ما را آفرید و در آفرینش به ما کرامت بخشید و به ما برتری داد و امین خود و نگهبانان خود و خزانه داران خود در آسمانها و زمین قرار داد و برای ما ضد و دشمنانی قرار داد، پس ما را در کتاب خود نامید و به محترمانه نامها و دوست دارترین آنها برای خود بر نام ما کنیه نهاد، و ضد و دشمنان ما را در کتاب خود نامید و از نامها آنها کنایه نمود و برای آنها در کتاب خود مثالهایی آورد که دشمن دارترین نام ها برای او و بندگانش است) بحار الانوار ج 24 ص 303

¹⁴⁶ - یمانی موعود سید احمد الحسن (ع) که رسول خدا (ص) در وصیت نامه مقدس خود به اسم و صفات او نص صریح نمود ه است و ده ها روایت دیگر از ائمه اطهار (ع) که اسم و صفت و علم و جاد و مسکنش و پرچم او و هرچه که به او و امرش تعلق دارد را بیان نمودند بطوری که دعوت او روشنتر از خورشید در وسط روز واضح و روشن گردید و بواسطه فرمایشات اهل بیت (ع) این امر واضح گردید، در وصیت یاد شده که رسول خدا (ص) در شب وفاتش آن را املا نمود و اما علی (ع) آن را با دست مبارکش نوشت، و در آن دوازده امام و دوازده مهدی یاد کرد، و همچنین بر فرزند امام مهدی (ع) و وصی او (احمد) نیز نص نموده و او را اول المومنین یاد کرد، یا او اولین کسی است که امام مهدی (ع) را یاری می دهد و با او بیعت می کند، متن وصیت از این قرار است:

از حسن بن علی از پدرش از حضرت صادق (ع) از پدرش حضرت باقر (ع) از پدرش زین العابدین (ع) از پدرش سید الشهدا (ع) از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت در همان شی که رحلتش در آن شب واقع شد به علی علیه السلام فرمود: ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور و حضرت وصیت خود را املا می فرمود و علی (ع) می نوشت تا رسید به اینجا که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام می باشند و بعد از آنها دوازده مهدی. پس تو یا علی اولین دوازده امامی خدای تعالی تو را در آسمان علی مرتضی، و امیر المؤمنین، صدیق اکبر، و فاروق اعظم، و مأمون و مهدی نامیده و این نامها برای غیر تو شایسته نیست، ای علی تو وصی من بر خاندانم زنده و مرده آنها هستی، و نیز وصی بر زنانم هستی، هر يك را که تو به همسری من باقی گذاری فردای قیامت مرا دیدار کند و هر يك را تو طلاق دادی من از وی بیزارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید، و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر امت هستی، پس هر گاه مرگت فرا رسید (خلافت را) به فرزندم حسن واگذار کن، که او بر وصول است (بر به معنی نیکوکار، و وصول، به معنی بسیار پیوندکننده بین خوبیشان است) و اگر مرگش فرا رسد آن را به فرزندم حسین زکی شهید مقتول بسپارد، و اگر مرگش فرا رسد آن را به فرزندش سید العابدین ذی الثنات علی (ثفنه به معنای پینه ای است که سر زانو می بندد و آن حضرت را به واسطه پینه زیادی که از کثرت سجده در اعضای سجده اش می بست ذی الثنات می گفتند) بسپارد، و اگر مرگش فرا رسد آن را به فرزندش محمد باقر العلم بسپارد، و چون مرگ او فرا رسد به فرزندش

وهذا هو الزمان الذي فيه الناس (سكاري حيارى، لا هم مسلمون ولا هم نصارى) ، فتجده معمماً ويلبس زياً دينياً شيعياً أو سنياً، وساعة يستقبل (.....) الذي لا هم له ولا لبلاده إلا القضاء على الإسلام، وساعة يقول السلام عليك يا رسول الله محمد (ص)، السلام عليك يا أبا عبد الله الحسين (ع)، وتجده ساعة داعية للديمقراطية الأمريكية والانتخابات، فيكون بذلك نصرانياً غربي الهوى؛ لأن الإسلام ودستوره القرآن يرفض أي انتخابات، ولا نعرف من الرسول والأئمة (ع) والقرآن الذي بين أيدينا وتتصفحه إلا التعيين من الله أو من المعصوم (ع) الذي هو أيضاً من الله، بل إن جميع الأديان الإلهية مطبقة على ذلك، إلا من اتبع هواه.

و این همان زمانی است که مردم در آن مست و حیران هستند نه مسلمانند و نه نصرانی (مسیحی)⁽¹⁴⁷⁾ پس او را می بینی که عمامه پوشیده و لباس دین شیعه یا سنی را بر تن کرده و به استقبال کسی می رود که نه طرفدار اوست و نه طرفدار وطنش و فقط قصد ریشه کن نمودن اسلام را دارد. ساعتی او را می بینی که می گوید السلام عليك يا رسول الله ﷺ، السلام عليك يا ابا عبد الله الحسين ع و ساعتی به دموکراسی آمریکا پی و انتخابات دعوت می کند که با این حال نصرانی (مسیحی) و غربی خواه خواهد بود چون که اسلام و قانون اساسی آن یعنی قرآن هر گونه انتخابات را رد می کند. و از رسول خدا و ائمه و قرآنی که داریم را ورق می زنی نشناختیم جز این که تعیین (خلیفه خدا) از سوی خداوند یا معصوم است که آن باز هم از سوی خداوند است، بلکه تمام ادیان الهی منطبق بر این اصل هستند جز آن که از هوای خویش تبعیت می کند.

فهؤلاء بنو إسرائيل في قصة طالوت في سورة البقرة، لا يُعَيِّنون هم الملك، بل يطلبون من نبي لهم أن يطلب من الله أن يعين لهم ملكاً، قال تعالى: ﴿إِنَّمَا تَرَى إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ائْتِنَا مَلَكًا نُنَاقِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ ، وقال تعالى: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ نُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ نَشَاءُ وَنَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ نَشَاءُ﴾. فالملك ملك الله، لا ملك الناس، فالذي يُعَيِّن هو الله.

جعفر صادق واگذار کند و چون مرگ او فرا رسد، به فرزندش موسی بن جعفر کاظم باید بسپارد، و چون وفات او فرا رسد به فرزندش علی بدهد و چون مرگ او فرا رسد به فرزندش محمد تقی تسلیم کند، و اگر مرگش فرا رسد آن را به فرزندش علی ناصح تسلیم کند و چون مرگ او در رسد به فرزندش حسن فاضل تسلیم کند، و اگر مرگش فرا رسد آن را به فرزندش محمد که نگهداشته شده از آل محمد (ع) است، تسلیم کند، و آنها دوازده امامند. بعد از آنها دوازده مهدی می باشند. و اگر مرگش فرا رسد (قائم ع) (آن را به فرزندش که اولین مهدیان است تسلیم کند که برای او سه نام است. نامی مانند نام من و نام پدرم است و آنها عبد الله و احمد، و نام سؤم مهدی است و او اولین مؤمنان است. (الغیبة الطوسی ص 150 ح - 111 در غیبة طوسی ترجمه فارسی ص 300 ح 111)

¹⁴⁷ برگرفته از حدیثی از رسول خدا (ص) که میفرماید: (زمانی به مردم میرسد اگر راجع به شخصی چیزی بشنوی محتر از آنست که او را بینی و اگر او را دیدی محتر از آنست که او را تجربه و امتحان بکنی و اگر او را تجربه کردی احوال وی برای تو آشکار میگردد، دین آنها پول آنها است، و تمام سعی و تلاششان شکمهای آنها میباشد، و قبله آنها زخمایشان است. برای یک قرص نان به رکوع، و برای پول به سجده میروند، حیران و مست و پریشان هستند نه مسلمانند و نه مسیحی. . .) (بحار الانوار ج 17 ص 166)

پس بنی اسرائیلی که در داستان طالوت در سوره ی بقره آمده خود پادشاه را تعیین نمی کنند بلکه از پیامبر خود می خواهند که از خداوند بخواهد تا پادشاهی برای آنها تعیین کند. و خداوند فرموده: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ إِنَّهُ لَمَلِكٌ لَنَا مَلَكًا نَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾⁽¹⁴⁸⁾. (آیا از [حال] سران بنی اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی آنگاه که به پیامبری از خود گفتند پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم). و خداوند فرموده: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾⁽¹⁴⁹⁾. (بگو بار خدایا تویی که فرمانروایی هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی). پس فرمانروایی از آن خدا است نه از آن مردم و کسی که فرمانروا تعیین می کند، خداست.

ومع الأسف كثير من الجهلة الحمقى يطبلون ويترمرون لهؤلاء العلماء غير العاملين (النصاري) بل إن الحق أن يسميهم الناس: (العلماء الأمريكان) ، ويقولون إنهم علماء أصمتهم الحكمة ويا ليتهم ظلوا صامتين، بل صمتوا دهرًا ونطقوا كفرًا.

متأسفانه بسیاری از نادانان و جاهلان برای این علماء بی عمل یا بهتریگویم نصاری؛ ددبده و کبکبه راه انداختند. بلکه حقیقت این است که مردم باید آنان را علماء آمریکایی خطاب کنند⁽¹⁵⁰⁾ و می گویند که این ها دانشمندانی هستند که حکمت آنها را ساکت نگه داشته و ای کاش که ساکت می ماندند ولی عمری ساکت شدند و به کفر سخن گفتند.

فالنتيجة التي وصل إليها السيستاني وأشباهه هي أن: (الدستور يضعه الناس، والحاكم يعينه الناس، وأمرهم شوري بينهم، ومحمد وعلي صلوات الله عليهم برأي هؤلاء الجهلة مخطئان، وقضي الأمر الذي فيه تستفتيان، والحكم برأي السيستاني للشيطان) !!!

پس نتیجه ای که سیستانی و امثال او به آن رسیدند این است که. قانون را مردم وضع می کنند و حاکم را مردم تعیین می نمایند و دستور خود را با مشورت هم تعیین کنند و حضرت محمد ﷺ و حضرت علیؑ به نظر این جاهلان در اشتباه بودند. امری که در مورد آن سؤال نمودید به وقوع پیوست. حکم به رأی سیستانی حکم شیطان است!!!

¹⁴⁸ - بقره: 246.

¹⁴⁹ - آل عمران: 26.

¹⁵⁰ - به خاطر این که قرآن کریم میفرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و مسیحیان را برای خود بعنوان حاکم قبول نکنید چون آنها خود باهمدیگر یکی هستند و اگر از آنها پیروی کنید از آنها خواهید بود و خدا ظالمان را هدایت نمی کند.) و آنها از یهود و مسیح پیروی نکردند و اما از دموکراسی آمریکا پیروی کردند و مثل آنها شدند. همانطوریکه قرآن کریم تعبیر نموده است. (ض)

وهؤلاء حتماً مراؤون وعملهم كله رياء، فبكاؤهم على الحسين (ع) رياء، وصلاتهم رياء، هدفهم منها الاستحواذ على قلوب الناس والمناصب الدنيوية العفنة كالرئاسة الدينية ﴿الَّذِينَ هُمْ يَرَاؤُونَ﴾.

و آنها حتماً ریاکار هستند و همه ی اعمال آنها ریاکاری است، پس گریه آنها بر امام حسین (ع) ریا است، و نمازشان ریا است، و هدف آنها فقط تسلط بر قلب مردم و مقامهای ناچیز دنیوی همانند ریاست دینی است (الذین هم یراءون)⁽¹⁵¹⁾.

﴿وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾: وهؤلاء هم العلماء غير العاملين، الذين فشلوا في انتظار الإمام المهدي (ع)، فهم لا يكتفون بتكذيبهم للإمام المهدي (ع) ووصيه ورسوله، بل ويمنعون الناس من الجهاد بين يديه، وقتال الكفار الذين قاموا بغزو الدول الإسلامية، فهؤلاء العلماء الجبناء الخونة كما وصفهم الله سبحانه في حديث المعراج للرسول (ص) لا يكتفون بأنهم خذلوا الإمام المهدي (ع) بل يمنعون الناس عن نصرته وإعانتة، فلعنة الله على الظالمين الذين يمنعون الماعون.

﴿و يمنعون الماعون﴾: علمای بی عملی هستند که در انتظار حضرت امام مهدی (ع) شکست خوردند. آنها به این که امام مهدی (ع) و وصی و فرستاده اش را تکذیب کردند، بسنده نمی کنند؛ بلکه مردم را از جهاد در پیشگاه او و از مبارزه با کفار که دولتهای اسلامی را به غارت بردند منع می کنند. پس این علمای ترسو و خائن همانطور که باری تعالی آنها را در حدیث معراج برای رسول اکرم ﷺ وصف نمود به اینکه امام مهدی (ع) را تنها گذاشتند کفایت نمی کنند، بلکه مردم را از اعانت و یاری او باز می دارند⁽¹⁵²⁾، پس لعنت خداوند بر ستمگرانی که از یاری نمودن و یاری کردن منع و امتناع می کنند.

¹⁵¹ - همانطوریکه حضرت عیسی (ع) به آنها فرمود: (ای وای بر شما ای خونخواران و درندگان، شما خانه های یتیمان و بیوه گان (زنان بیوه) را میخورید درحالیکه به مردم وانمود میکنید که نمازتان را طولانی میکنید. عذاب شدید خداوند بر سر شما خواهد آمد) (ن).

¹⁵² - وآن چیزی است که حضرت عیسی (ع) پیامبرخدا علمای محمود را با آن توصیف کرد کسانی که راه را برعلیه مردم به همانه اینکه آنها علمای دین هستند و مسیح را وقتی مبعوث شود بهتر میشناسند قطع کردند، که در مورد آنها فرمود: (مثال علماء گمراه همانند صخره ای است که در دهانه یک نهری افتاده است نه خود آب را میخورد و نه میگذارد آب به سمت زارعین برود) کتاب علم و حکمت در کتاب وسنت از محمد ری شهری: ص 446

سؤال / 21: هل يجوز تقبيل أيدي علماء الدين؟

سؤال/ 21: آیا بوسیدن دست علماء دین جایز است؟!؟

الجواب: لا يجوز تقبيل أيدي علماء الدين فإن تقبيل اليد لا يصلح إلا للنبي أو وصي، كما قال الإمام جعفر بن محمد الصادق (ع)، الحديث في أصول الكافي.

جواب: بوسیدن دست علماء دین جایز نیست و همانا بوسیدن دست جایز نیست مگر دست پیامبر و وصی پیامبر. همان طور که امام جعفر صادق ع فرموده است. (اصول کافی)⁽¹⁵³⁾.

وكل عالم دين يقدم يده للتقبيل أو يرضى بهذا الفعل ويسمح للناس بتقبيل يده فهو عاصٍ لأمر الله ورسوله ولأمر الأئمة ولأمر الإمام المهدي (ع). وعلى العلماء أن يتواضعوا ويخضعوا لأمر الله ورسوله والأئمة والإمام المهدي (ع)، وينصاعوا لما يصدر منه (ع) لا أن يتكبروا ويترفعوا على الناس ويقدموا أيديهم للتقبيل، متشبهين بالأباطرة والطواغيت. وأسأل الله لهم الهداية إلا من أبي وكفر.

هر عالم دین که دست خود را برای بوسیدن به مردم دهد یا با این کار موافقت نماید و اجازه دهد که مردم دست او را بوسند از امر خدا و رسولش ﷺ و ائمه و امام مهدی ع سرپیچی کرده است. بر علماء است که متواضع شوند و در مقابل امر خدا و رسولش ﷺ و ائمه و امام مهدی ع خاضع باشند و مطیع فرمان آنها گردند. و نه اینکه بر مردم تکبر و برتری جویند و دستان خود را برای بوسیدن جلو ببرند و شبیه غافلان (گمراهان) و طاغوتیان گردند. از خداوند برای آنها طلب هدایت دارم مگر کفار و کسانی که نمی خواهند هدایت شوند.

¹⁵³ - وحديثي که مورد نظر سید (ع) است از علی بن مزید وارد شده که گفت: به دیدار امام صادق (ع) رفتم و دست او را گرفتم و بوسیدم و فرمود: (واما این عمل (بوسیدن دست) برای کسی جایز نیست مگر که پیامبر یا وصی پیامبر باشد) کافی ج 2 ص 185

سؤال / 22: قال تعالى: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نُجَزِي الْمُحْسِنِينَ - وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَلَاةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُتَشَابَهُنِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ - قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ - قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ - فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَنَجُوبِيٍّ مُّبِينٌ - فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْتَظِرَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَمُوتُنِي كَمَا قَتَلْتَنِي نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٥٤﴾. (چون به رشد و کمال خویش رسید به او حکمت و دانش عطا کردیم و نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم) و داخل شهر شد بی آنکه مردم متوجه باشند پس دو مرد را درحالی که باهم دعوا می کردند یافت یکی از پیروان او و دیگری از دشمنانش [بود] آن کس که از پیروانش بود بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست پس موسی مشتی بدو زد و او را کشت گفت این کار شیطان است چرا که او دشمنی گمراه کننده [و] آشکار است گفت پروردگارا من بر خویشتم ستم کردم مرا ببخش پس خدا از او درگذشت که وی آمرزنده مهربان است [موسی] گفت پروردگارا به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود صبحگاهان در شهر بیهناک و در انتظار [حادثه ای] بود ناگاه همان کسی که دیروز از وی یاری خواسته بود [باز] با فریاد از او یاری خواست موسی به او گفت به راستی که تو آشکارا گمراهی چون خواست به سوی آنکه دشمن هر دوشان بود حمله آورد گفت ای موسی آیا می خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز شخصی را کشتی تو می خواهی در این سرزمین فقط زورگو باشی و نمی خواهی از اصلاحگران باشی).

هناك عدة تساؤلات حول هذه الآيات:

در اینجا تعدادی سؤال در مورد این آیات بوجود می آید از جمله:

1- هل أن قتل موسى للقبطي كان خطأ أي غير متعمد من قبل موسى (ع) وإنما حصل بسبب ضربة؟ ثم هل أن قتل موسى للقبطي من قبل موسى لو كان متعمداً أو خطأ معصية لله أو ترك أولى؟!

1- آیا قتل قبطی توسط حضرت موسی ع خطایی بوده یعنی موسی ع قصد کشتن نداشته و همانا در اثر یک ضربه اتفاق افتاده است؟ و آیا قتل قبطی توسط حضرت موسی ع اگر عمدی و یا خطایی باشد، معصیت یا ترک اولی توسط موسی ع به حساب می آید یا خیر؟!!

2- الموصوف من عمل الشيطان هل هو عملية القتل؟!

2- آنچه که به عمل شیطان موصوف شده آیا عمل قتل است؟!!

3- طلب موسى للمغفرة مما وما هو الذنب الذي ارتكبه؟

3- طلب مغفرت توسط موسى ع برای چه می باشد، وگناهی که او مرتکب شده چیست؟!؟

4- لماذا لم يقتل موسى الرجل القبطي الثاني؟

4- چرا حضرت موسى ع مرد قبطی دوم را نکشت؟!؟

5- لماذا وصف موسى الإسرائيلي بأنه غوي مبین؟

5- چرا حضرت موسى ع مرد اسرائیلی را به گمراهی آشکار توصیف کرد؟!؟

ج1/ قتل موسى للقبطي متعمد ومقصود، وقد حصل بعد أن (بلغ موسى أشده)، وبعد أن (آتاه الله الحكمة والعلم). ولم يكن هذا القتل معصية من موسى، أو ترك أولى، بل كان عملاً صحيحاً باعتبار قتل عدواً من أعداء الله، وولياً من أولياء الشيطان.

جواب1: قتل قبطی توسط حضرت موسى ع عمدی و با قصد و اراده بود و آن (بعد از این که موسى ع به سنّ رشد رسید) و بعد از این که (خداوند به او حکمت و علم را عطا نمود) حاصل شد. و این کار توسط حضرت موسى ع معصیت یا ترک اولی به شمار نمی آید بلکه عملی صحیح است به اعتبار این که کشتن دشمنی از دشمنان خداوند به حساب می آید و یاوری از یاوران شیطان⁽¹⁵⁵⁾.

¹⁵⁵ - و دلیل کشتن مرد قبطی توسط حضرت موسى (ع) از عمد و قصد بوده و آن معصیت نیست، در بحث امام رضا (ع) ومامون عباسی آمده است که (مامون گفت: خداوند تورا مبارک گرداند ای ابا الحسن به من خبر ده که فرمایش خداوند: (وموسی اورا بایک ضربه کشت وگفت که این از عمل شیطان است) امام رضا (ع) فرمود: (براستی که موسى در شهری از شهرهای فرعون بصورت ناگهانی وبدون اینکه اهالی آن شهر متوجه شوند وارد شد (وآن بین نماز مغرب وعشاء بود) ودو نفر را دید که باهمدیگر دعوا میکردند یکی از قوم موسى ودیگری از دشمنانش وشخصی که از قوم موسى بود باکک موسى بردشمنش چیره شد وموسی بایک ضربه اورا کشت وموسی بوسیله حکم خدا برعلیه دشمن غلبه کرد واومرد...) کتاب احتجاج از شیخ طبرسی: ج2 ص218

و فرمایش او (ع): (وموسی بوسیله حکم خدا برعلیه دشمن غلبه کرد واو مرد) به عبارتی دیگر حضرت موسى (ع) حکم خدا را بر آن قبطی جاری ساخت، و عمل پیامبر خدا حضرت موسى (ع) معصیت نبوده. (ن)

ج2/ الموصوف أنه من عمل الشيطان هو القبطي نفسه باعتباره من صنيعه الشيطان، وباعتباره من أتباعه ، قال تعالى في وصف ابن نوح العاق الكافر: ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ ، فوصف سبحانه ابن نوح بأنه عمل غير صالح.

جواب2: کسی که به عمل شیطان وصف شده خود قبطی است به اعتبار اینکه از تربیت شدگان شیطان و از اتباع اوست⁽¹⁵⁶⁾. و خداوند در وصف پسر نوح که نا اهل و کافر بود فرموده: ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾. پس خداوند منزّه، پسر نوح را به عمل غیر صالح توصیف نموده.

¹⁵⁶ -درهان بحث امام رضا(ع) با مامون عباسی امام فرمود: (موسی گفت (این از عمل شیطان است) یعنی جدال و جنگی که بین دو مرد رخ داد آن از عمل شیطان است و نه اینکه عمل قتل قبطی توسط موسی از عمل شیطان است و برآستی که او (شیطان) دشمنی سرسخت است) کتاب احتجاج از شیخ طبرسی: ج2 ص 218

و امام رضا (ع) دعوا را از عمل شیطان توصیف کرد، و مقصود از آن دعوا از جانب قبطی است و نه از طرف موالی حضرت موسی (ع) است، چون آنکه از پیروان حضرت موسی (ع) است بر حق بود و اگر غیر از این می بود او را یاری نمی کرد و قبطی را نمی کشت، و دفاع از جان و عقیده اش از عمل شیطان توصیف نمی شود، و همچنین جنگ کربلا از طرف یزید و لشکریانش عملی از شیطان است، و آن از طرف امام حسین (ع) و یارانش از عمل خداوند است.

و با این حضرت موسی (ع) عمل قبطی را از اعمال شیطان توصیف نمود، و همچنین آن وصف برای قبطی نیز از عمل شیطان است، چون عمل صاحب خود را توصیف می کند که اگر حق بود آن حق است و اگر باطل باشد آن باطل است، و قبطی از دست پرورده های شیطان است، پس عمل او نیز عمل شیطان است، همانگونه که عمل انبیاء و فرشتگان آن از عمل خداوند تعالی است چون آنها خدای خود را معصیت نمی کنند و به دستور او عمل می کنند، و بدین دلیل روایت شد که آن قبطی که به مقدار یک چشم هم زدن هم خدا را نمی شناسد: از شیخ صدوق با سندش به حسین بن جعفر ضبی، از پدرش، از بعضی بزرگان آن، گفت: خداوند به حضرت موسی (ع) وحی کرد: ای موسی به عزتم قسم اگر آن جانی را که کشتی به اندازه یک چشم هم زدن به اینکه من خالق و رازق او هستم اعتراف می کرد طعم عذاب را به تو می چشاند، و لکن از امر آن از تو گذشتم، چون آن به اندازه یک چشم به هم زدن به اینکه من برای او خالق و رازق هستم اقرار نکرد. (علل الشرایع: ص 783. و آن را در کلام خداوند تعالی واضح می بینی، که قبض ارواح خداوند یک بار آن را به خود نسبت می دهد و می فرماید: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...)) خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند... زمر: 42 و بار دیگر به فرشته مرگ نسبت می دهد و می فرماید: (قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ كُلُّكُمْ إِلَيَّ رَاجِعُونَ) بگو فرشته مرگی که بر شما گمارده شده جانتان را می ستاند آنگاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می شوید.

(سجده: 11) و با ردیگر به فرشتگان نسبت می دهد و می فرماید: (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ...) همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر خود ستمکار بوده اند... نحل: 28

و همه آن یکی است و به خداوند تعالی بر می گردد چون فرشته مرگ و فرشتگان به دستور خداوند تعالی عمل می کنند پس فعل و عمل آنها عمل خداوند است، و همچنین فعل و عمل سربازان شیطان به اعتباری آن فعل شخص شیطان است چون آن از دستور ایشان و گمراهی آن است. و در آخر پیامبران و فرشتگان از دست پرورده های خداوند هستند و آنها هر کدام به اندازه وسعش خداوند را تمثیل می کنند، و سربازان شیطان دست پرورده شیطان هستند و همچنین آنها هر کدام به اندازه وسعش شیطان را تمثیل می کنند، پس کلام حضرت موسی (ع) به قبطی آن از عمل شیطان است قصد آن شخص خود قبطی است به اعتباری آن از سربازان و از دست پرورده های شیطان است، همانطوریکه ائمه (ع) می فرمایند: ما روی خدا و دست خدا... (مثلاً به بخار الانوار: ج 52 ص 174 نگاه کن) چون آنها از دست پرورده های خداوند هستند، و عمل آنها عمل خداوند است، و مثلاً قول رسول الله (ص) از حضرت فاطمه زهراء (ع): (خداوند برای رضای او راضی می شود و برای غضب او غضب می گیرد) بخار الانوار: ج 43 ص 21

وقال تعالى عن موسى: ﴿وَاضْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾. والعدو المضل المبين في الآية هو القبطي نفسه، باعتباره من جنود الشيطان، ومظهر عداوته لأولياء الله سبحانه.

و در مورد حضرت موسی ع می فرماید: ﴿وَاضْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ (و تو را برای خود پروراندیم). و دشمن و گمراه آشکار در آیه خود قبطنی است به اعتبار اینکه از سربازان شیطان می باشد و دشمنی خود را برای اولیاء خداوند آشکار نموده است.

ج3/ طلب موسی (ع) للمغفرة من الله وتاب إليه سبحانه من بقاءه في قصر فرعون (لعنه الله)، بعد أن عرف أنه عدو لله سبحانه وتعالى، والذنب الذي ارتكبه هو: بقاءه في قصر فرعون (لعنه الله)، فقد كثر سواده وإن لم يكن راضياً عن فعله، ولهذا قال بعد المغفرة: ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ﴾، أي نعمة المغفرة، ونعمة القوة البدنية. والمجرمون هم: فرعون وجنوده.

جواب3: درخواست مغفرت از خداوند از جانب موسی ع به سبب ماندنش در قصر فرعون (لعنه الله) بود⁽¹⁵⁷⁾، بعد از این که دانست که فرعون دشمن خداوند منزّه و متعال است و گناهی که موسی مرتکب آن شده: بقای او

چون آن عمل نمی کند مگر اینکه مورد رضای خداوند تعالی باشد و عمل به اعتباری عملی برای خداوند تعالی است. و وصف ائمه (ع) به اینکه هر کس با آنها رود رو شود با خداوند رو در رو شده نیز به این علت است.

و کلام امام رضا (ع): (او - یعنی شیطان - دشمن گمراه آشکاری است) و شیطان یعنی قبطنی است، پس سید احمد الحسن در مورد او گفت که او خود شیطان است به اعتبار اینکه او از سربازانش است و از دست پرورده های آن است، و او به این اعتبار خود شیطان است، همانطوریکه محمد و ال محمد (ع) تجلی و تمثیل خداوند در خلق می کنند چون آنها از دست پرورده های خداوند و از سربازانش و اولین عبادت کنندگان خداوند تعالی هستند.

¹⁵⁷ - در محاوره امام رضا (ع) با مامون عباسی: (. . . مامون گفت معنی کلام موسی چیست ؟ (خدا یا من برخودم ظلم کردم پس از گناه من بگذر (امام (ع) فرمود: میگوید که من بواسطه اینکه خودم را در این مکان آوردم برخودم ظلم کردم (محل درگیری) و با وارد شدنم به این شهر خودم را درجایی که نباید قرار می دادم قرار دادم، پس از من در گذر یا: مرا از دشمنانت مستور فرما تا اینکه بر من چیره نشوند و مرا بکشند (خداوند او را بخشید) یا اینکه: او را از دشمنانش مستور کرد. (هانا او غفور و رحیم. . . است) کتاب احتجاج از شیخ طبرسی

و از معلوم امام رضا(ع) در مقام بحث با مامون عباسی با او به اندازه فهم و درکش صحبت میکند و فرمایش او (ع) (میگوید با وارد شدنم به این شهر خودم را در جایی قرار دادم که نباید قرار می دادم. . .) پس مقصود حضرت موسی (ع) از گناهی که او با آن برخود ظلم کرده است جودش با فرعون در قصر است و نه فقط دخول او در یکی از شهرهای فرعون است. و اما اگر امام رضا (ع) برای مامون به تفصیل صحبت می کرد و به او می گفت که همچنین قصدش از وجودش در قصر فرعون بود، بر او (ع) سئوالات زیادی اشکال می کرد از جمله آیا حضرت موسی(ع) در ماندنش در قصر فرعون مختار نبود، سپس وقتی که بزرگ شد چرا قصر فرعون را ترک نگفت و با فرعون (لع) مبارزه نکرد و . . . الخ، و امام (ع) می خواست راه را بر مامون عباسی ببندد.

سپس مامون از کجا می تواند درک کند که حسنات ابرار گناهان مقربین است و اینکه وجود حضرت موسی (ع) در کاخ فرعون هر چند که مجبور بود آن فقط به اعتباری زیادی سیاهی لشکر در قصر فرعون است و آن گناهی است که می توان از آن توبه کرد، و این راه و رسم اولیاء خداست، و امام علی بن ابیطالب (ع) در نظر بگیر که وجودش و التفات و توجهش به نفس خود به اعتباری برای او گناهی است که مستحق

در قصر فرعون است که همانا قصور او این بود که [از نگاه خود] یک نفر به فرعونیان افزوده بود هر چند که از کار خود ناراضی بود. بدین جهت وقتی که خداوند از گناه او در گذشت فرمود: (پروردگارا به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود) و منظور نعمت قدرت بدنی و نعمت مغفرت است و مجرمان خود فرعون و سربازان او هستند⁽¹⁵⁸⁾.

ج4/ لأن القبطي الثاني لما رأى موسى تكلم بهذه الكلمات، ولّى فاراً خوفاً من موسى، وأبلغ فرعون (لعنه الله) بما عمل موسى (ع).

جواب4: چون قبطی دوم وقتی حضرت موسیؑ را دید که این سخنان را می گوید از ترس فرار کرد و آنچه که موسیؑ انجام داده به فرعون(لع) گزارش داد.

ج5/ وصف موسى (ع) الإسرائيلي بأنه غويّ مبین؛ لأنه - أي الإسرائيلي - كان المفروض أن يكون حذراً، ويخفي ولا يعرض نفسه للاصطدام مع جنود فرعون مرة أخرى، وخلال فترة قصيرة وعلى رؤوس الأشهاد، ثم يدعو موسى (ع) ويستصرخه (أي بصوت عالٍ)؛ ليتضح للجميع أنّ مَنْ قتل القبطي في اليوم السابق هو: موسى (ع).

عقوبت بر ایشان (ع) است، (و حاشا از گناه) علیه السلام در مناجاتش می فرماید: (خداوندا همانا نفسم سبب شد بر آن توجه کم وای بر آن اگر او را نبخشی) اقبال اعمال برای سید بن طاووس حسنی: ج 3 ص 296.

و کلام امام حسین (ع) در مناجاتش: (... و مرا از شک و شرک پاک فرما، قبل از اینکه وارد قبرم شوم.) (بجار الانوار: ج 95 ص 226. امام علی (ع) و امام حسین (ع) شک یا شرک یا... یا... از کجا شون بود، جز اینکه وجودشان و توجه به نفسشان را گناه حساب می کنند که لازم است از آن توبه شود، همانطوریکه سید احمد الحسن در کتاب متشابهات آن را روشن ساخت، و تکرار می کنم که مامون عباسی از کجا می توانست این کلام را دریابد تا اینکه امام رضا (ع) برای او بیان کند. و کلام امام رضا (ع): (برای من ببخش یا: مرا از دشمنانت مستور فرما، تا اینکه بر من غلبه نکنند و مرا بکشند) (و خداوند او را بخشید) یا: او را از دشمنانش مستور کرد (همانا او بخشنده و مهربان است).

یا اینکه حضرت موسی (ع) می ترسید که خداوند، بسبب گناهش (باقی ماندش در کاخ فرعون) آل فرعون را بر او مسلط کند، و او آن را گناه می دانست و می ترسید که خداوند بخاطر آن او را عذاب دهد، و از آل فرعون(لع) مستورش نکند، پس طلب آمرزش نمود که به سبب آن گناه دشمنانش را بر او مسلط نکند، و بدین جهت کلامش را بعد از استغفار ادامه داد: (موسی) گفت پروردگارا به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود) یا به عبارتی دیگر او مقرر کرده که از الان از باقی ماندنش در کاخ فرعون و افزایش سیاهی لشکر آن توبه کند، و هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم شد (فرعون و یارانش) چون ماندش در بین آنها تاییدی برای آنها بحساب می آمد. (ن)

¹⁵⁸ - و امام رضا (ع) در ادامه شرح داستان حضرت موسی (ع) ادامه می دهد و فرمود: (گفت: پروردگارا به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی) از نیرویی که توانستم با یک مشت مردی را بکشم، (هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود) بلکه با این نیرو در راه تو جهاد می کنم تا شما راضی شوی.

و در کلام حضرت موسی (ع) لحن پوزش را بطور وضوح می یابیم، یا معذرت خواهی از مدت زمانی که در کاخ فرعون گذراند، پس او با خداوند تعالی پیمان می بندد که این نیرویی که خداوند به او ارزانی کرد را در یاری ستمکاران (فرعون و یارانش) هرچند این یاری در زیاد کردن سیاهی لشکر فرعون باشد بکار نبرد، بلکه آن را در راه خداوند تعالی بکار ببرد، که با آن در مبارزه با ستمگران و چیره شدن بر باطل آنها استفاده کند.

جواب 5: حضرت موسیٰ ع اسرائیلی را به گمراهی آشکار خطاب نمود چون که او یعنی اسرائیلی بایستی بر حذر می بود و خود را مخفی می نمود و خود را در مدت زمانی کوتاه برای دومین بار در ملأ عام در معرض درگیری با سربازان فرعون قرار نمی داد، و سپس حضرت موسیٰ ع را ندا می دهد (يَسْتَصْرِخُهُ [یعنی با صدای بلند]) تا برای همه معلوم شود کسی که دیروز قبطی را کشته حضرت موسیٰ ع است⁽¹⁵⁹⁾.

¹⁵⁹ - سپس امام رضا (ع) می فرماید: (صبحگاهان در شهر بېنك و در انتظار [حادثه‌ای] بود ناگاه همان کسی که دیروز از وی یاری خواسته بود [باز] با فریاد از او یاری خواست موسی به او گفت به راستی که تو آشکارا گمراهی (دیروز با یک مردی مبارزه کردی، و امروز آن را تکرار می کنی پس تو را ادب می کنم، چون خواست به سوی آنکه دشمن هر دوشان بود حمله آورد آنکه از پیروانش بود پنداشت که او را اراده کرده، گفت: ای موسی، آیا می خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز شخصی را کشتی تو می خواهی در این سرزمین فقط زورگو باشی و نمی خواهی از اصلاحگران باشی.) (ن)

سؤال / 23: ما معنى كلمة إسرائيل؟ وهل الصهاينة الموجودون اليوم في فلسطين هم بنو إسرائيل أو ما بقي منهم؟ وهل النجمة السداسية صهيونية؟ وماذا تعني النجمة السداسية؟

سؤال/23: کلمه ی اسرائیل به چه معناست؟ آیا صهیونیستها که امروزه در فلسطین وجود دارند خود بنی اسرائیل، یا بازماندگان آنها هستند؟ و آیا ستاره ی شش گوش صهیونیستی است؟ و ستاره ی شش گوش به چه چیزی دلالت دارد!!؟

الجواب: إسرائيل تعني: عبد الله. ويوجد بعض اليهود الموجودين في الأرض المقدسة من ذرية يعقوب النبي (ع)، وهو عبد الله وهو إسرائيل عند اليهود.

جواب: اسرائیل به معنای عبد الله (بنده ی خدا) است. و در سرزمین مقدس بعضی یهودیان که از خاندان یعقوب نبی ع هستند وجود دارند؛ و حضرت یعقوب ع خود نیز نزد یهود اسرائیل و عبدالله است.

والنجمة السداسية عند اليهود هي: نجمة داود، وتعني: المنتصر، وهي علامة للمصلح المنتظر عندهم، وهو إيليا النبي (ع)، الذي رُفِعَ قبل أن يُبعث عيسى (ع) بمدة طويلة، وهم ينتظرون عودته، وهو أحد وزراء الإمام المهدي (ع) الآن.

و ستاره ی شش گوش نزد یهود همان ستاره ی حضرت داود ع است و به معنای: منصور (پیروز شده) می باشد و این علامت مصلح مورد انتظار آنها است و از نظر آنان - حضرت ایلیا ع است- که به مدت بسیار طولانی قبل از بعثت حضرت عیسی ع از روی زمین به سوی خداوند خوانده شد و آنها منتظر بازگشتن او هستند و او امروز یکی از وزراء امام مهدی ع است.

ما تقدم بناءً على أن إسرائيل تعني: يعقوب، ولكن الحقيقة إن إسرائيل تعني: عبد الله، وتعني: محمداً (ص). آنچه تقدیم کردم مبتنی بر این که اسرائیل یعنی: یعقوب است، در واقع اسرائیل به معنای: عبد الله و حضرت محمد می باشد.

وبنو إسرائيل هم: آل محمد (ع)، وأيضاً شيعتهم، بل والمسلمون عموماً بحسب ورودها في القرآن.

و بنی اسرائیل: یعنی خاندان پیامبر اکرم ﷺ و همچنین شیعیان آنها بلکه به طور عموم بر حسب ورود آن در قرآن شامل همه ی مسلمانان است.

في تفسير العياشي وغيره: عن هارون بن محمد، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن قوله سبحانه: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾، قال (ع): هم نحن خاصة. در تفسیر عیاشی و غیر آن آمده: نقل از هارون بن محمد گفته که از امام صادق ع سؤال نمودم در مورد فرموده ی خداوند: (یا بنی اسرائیل) فرمود: آنان ما هستیم به طور اخص⁽¹⁶⁰⁾.

عن محمد بن علي، قال: سألت الصادق (ع) عن قول الله: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾، قال: هي خاصة بآل محمد (ع). نقل از محمد بن علی گفته: که از امام صادق ع در مورد فرموده ی خداوند: ﴿یا بنی اسرائیل﴾ سؤال نمودم: فرمود: (این به طور اخص مربوط به آل محمد است)⁽¹⁶¹⁾.

وفي سنن أبي داود عن النبي (ص) أنه قال: أنا عبد الله اسمي أحمد، وأنا عبد الله اسمي إسرائيل، فما أمره فقد أمرني، وما عناه فقد عناني). و در سنن ابی داوود: از پیامبر ﷺ وارد شده که فرموده: (من عبد الله و نام احمد است و من عبد الله و نام اسرائیل است پس هر چه به او دستور داده شده به من دستور داده است و هر چه به او مربوط است به من مربوط می باشد)⁽¹⁶²⁾.

فبعض الآيات في الأئمة خاصة ، وهم بنو إسرائيل فيها لا سواهم.

پس بعضی از آیات در ائمه به طور خاص آمده است⁽¹⁶³⁾ و آنها در آن آیات بنی اسرائیل هستند و لا غیر.

قال تعالى: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ * وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾⁽¹⁶⁴⁾ (ای فرزندان اسرائیل نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و این که شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید * و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی کند و نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شود و نه او را میانجیگری سودمند افتد و نه یاری شوند).

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾: أي يا آل محمد (ص). ای بنی اسرائیل یعنی ای آل محمد ﷺ.

¹⁶⁰ - تفسير العياشي: ج 1 ص 44.

¹⁶¹ - تفسير العياشي: ج 1 ص 44.

¹⁶² - تفسير عياشي: ج 1 ص 44.

¹⁶³ - ودر اینجا سید احمد الحسن فرمود: (بعضی از آیات) چون در آنجا بعضی از آیات بنی اسرائیل را مورد نکوهش قرار داده است و آن مقصود با کسانی که ادعای تشیع دارند و علی رغم آن ادعا آل محمد (ع) را تنها گذاشتند، و آنها همانند بنی اسرائیل هستند که ادعای گرایش بسوی پیامبران و یاری رساندن به آنها را دارند ولی در نهایت آنها در این امتحان بجز عده ی اندکی شکست خوردند (براستی که از بنی اسرائیل عهد و میثاق گرفتیم و پیامبرانی را برای آنها فرستادیم و هر بار که رسولی بسوی آنان آمد که با خواهشهای نفسانی آنها سازگار نبود گروهی او را تکذیب کردند و گروهی دیگر پیامبران را کشتند) سوره مائده: 70 (و در کتاب آسمانی[شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست) اسراء: 4

¹⁶⁴ - بقره: 122-123.

﴿اذْكُرُوا نِعْمَتِي﴾: أي نعمة الولاية والإمامة ، والهيمنة على جميع العوالم.

یاد کنید نعمتم را یعنی نعمت ولایت و امامت و حکومت بر همه ی عوالم.

﴿وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾: أي بمعرفتي (معرفة الله سبحانه وتعالى) والعلم بأسأته.

و من شما را بر جهانیان برتری دادم یعنی با معرفت خود (معرفت خداوند سبحانه و تعالی) و علم به نامهای او.

ومن المعلوم أنّ محمداً وآل محمد هم المفضلون على العالمين، لا بنو يعقوب ولا غيرهم مفضلون على آل محمد (ع).

و از معلوم حضرت محمد ﷺ و آل محمد و خود برترین جهانیان هستند و نه بنی یعقوب و نه غیر آنها بر محمد و آل محمد ﷺ برتر نیستند.

﴿وَأَثَقُوا يَوْمَآ﴾: هو يوم الموت، وهو اليوم الوحيد الذي لا توجد فيه شفاعة، فالعذاب عند الموت لا ينجو منه إلا من صاحب الدنيا ببدنه، وقلبه معلق بالملأ الأعلى، فلم يرتبط مع الدنيا بجمال وعوالق تحتاج إلى القطع والقلع مما يسبب العذاب.

﴿وَأَثَقُوا يَوْمَآ﴾ از روزی بترسید: و آن روز مرگ است، و تنها روزی که در آن شفاعتی درکار نیست، و کسی از آن نجات پیدا نمی کند مگر آن که فقط با بدن خود دوستی با دنیا را بر قرار کرده و قلبش متعلق به ملأ اعلی است و او به دنیا با ریسمانها و علائقی که نیاز به بریدن و قلع شدن دارند و آنچه باعث عذاب است مرتبط نیست.

والناجون من عذاب الموت هم: المقربون، قال تعالى: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ﴾ ، أي حال موته، وسادة المقربين هم: محمد وآل محمد (ع).

و نجات یافتگان از عذاب مرگ: مقربین هستند. خداوند فرموده: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ﴾⁽¹⁶⁵⁾ (و اما اگر [او] از مقربان باشد - [در] آسایش و راحت و مهشت پر نعمت [خواهد بود]). یعنی حالت مرگ او این چنین است. و سروران مقربین محمد و آل محمد ﷺ هستند.

وبعض الآيات في (بني إسرائيل) خاصة بالشيعة وعلماء الشيعة، و بعضی از آیات درمورد بنی اسرائیل مخصوص شیعیان و علماء شیعه است. قال تعالى: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ بَبَدَّ فَرِيْقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا﴾.⁽¹⁶⁶⁾ (و آنگاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد که آنچه را با آنان بود تصدیق می‌داشت

¹⁶⁵ - واقعه: 88 - 89.

¹⁶⁶ - بقره: 101-102.

گروهی از اهل کتاب کتاب خدا را پشت سر افکندند چنان که گویی [از آن هیچ] نمی دانند * و آنچه را که شیطان [صفت]ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید لکن آن شیطان [صفت]ها به کفر گراییدند.

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾: أي رسول من الإمام المهدي (ع)؛ لأنه بعد بعث الإنسان الكامل (كلمتك التامة وكلماتك التي تفضلت بها على العالمين)، وهم محمد وآل محمد ختمت الرسالة من الله سبحانه وتعالى، وبدأ عهد جديد، وهو الرسالة من الرسول محمد وآل محمد (ع)، ف (آل محمد) رسل من محمد (ص)، يأخذون علمهم منه (ص) بالوحي أو بواسطة ملائكة أو مباشرة منه (ص)، فالرسول محمد (ص): (الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل) أي: الخاتم للرسالة من الله، وفتاح الإرسال منه (ص) ومن آل بيته (ع).

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ آنگاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد: یعنی فرستاده‌ای از امام مهدی **ع** برایشان آمد. چرا که بعد از بعثت انسان کامل (کلمتك التامة وكلماتك التي تفضلت بها على العالمين) - کلمه ی کاملت و کلماتی که بدانها بر جهانیان برتری یافتی) و آنها محمد و آل محمد **ع** هستند رسالت از جانب خداوند منزه و متعال به پایان رسید و عهد جدیدی آغاز شد و آن رسالت از جانب حضرت رسول محمد **ص** و آل محمد است. پس آل محمد رسولانی از جانب حضرت محمد **ص** می باشند که علم خود را از او با وحی یا بواسطه ی فرشتگان یا از او **ص** به طور مستقیم می گیرند. پس حضرت محمد **ص** - خاتم آنچه ماقبل اوست و فاتح بعد از خود می باشد-. یعنی خاتم رسالت از جانب خداوند و آغاز کننده ی رسالت از خود **ص** و اهل بیت خود است.

وقد ثبت عند الشيعة أنَّ الإمام المهدي (ع) يرسل محمداً بن الحسن ذا النفس الزكية قبل خمسة عشر يوماً من قيامه لأهل مكة فيقتلونهم ، فإذا صح هذا الإرسال صح غيره.

و همانا در نزد شیعه ثابت شده که امام مهدی **ع** محمد بن حسن صاحب نفس زکیه (جان پاک) را پانزده روز قبل از قیام خود برای اهل مکه می فرستد و آنها او را می کشند ⁽¹⁶⁷⁾. پس اگر این ارسال درست باشد غیر آن هم درست است.

﴿مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ﴾: من العلم الذي ورثه الشيعة عن أهل البيت (ع) بأنَّ المهدي (ع) حق، وأنه يقوم بالسيف، وأنه قبل قيامه يوجد م مهدون يوطنون له سلطانه، وأنَّ له ذرية، وأنَّ بعده اثني عشر من ولده مهديين. وأنهم - أي الشيعة - قاطعون بناءً على الروايات التي وردت عنهم (ع) بأنَّ الأرض لو خليت من الإمام لساخت بأهلها ، فبعد قتل - أو بحسب اعتقاد بعضهم موت الإمام المهدي (ع) - بمن تستقر الأرض إن لم يكن بأحد ولده الأوصياء من بعده والأئمة المهديين، كما في الروايات عنهم (ع)!!؟

﴿مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ﴾ (آنچه را با آنان بود تصدیق می داشت). از علمی که شیعه آن را از اهل بیت به ارث بردند که همانا امام مهدی عجل الله فرجه است و با شمشیر قیام می کند و اینکه قبل از او کسانی هستند که می آیند و برای او زمینه ی حکومتش را مهیا می سازند و خاندانی دارد و بعد از او دوازده مهدی از فرزندان او هستند و اینکه شیعیان بر اساس روایات اهل بیت و بطور قطع به یقین دارند که اگر زمین بدون امام معصوم بماند متلاشی خواهد شد⁽¹⁶⁸⁾. پس بعد از به شهادت رسیدن امام مهدی عجل الله فرجه یا طبق اعتقاد بعضی از آنها بعد از مرگ ایشان عجل الله فرجه اگر زمین بوسیله یکی از فرزندان اوصیائش و ائمه مهدیین همان طور که در روایات آمده استقرار پیدا نکند، پس بوسیله ی چه کسی مستقر می ماند؟

وفي صلاة يوم الجمعة التي قال فيها ابن طاووس (رحمه الله) - وهو من التتقى بالإمام المهدي (ع) بل ونقل عنه (ع) في زمن الغيبة الكبرى :- (إن تركت تعقيب العصر يوم الجمعة لعذر من الأعدار فلا تترك هذه الصلاة أبداً؛ لأمر أطلعنا الله (سبحانه وتعالى) عليه)، ثم ذكر الصلاة التي في نهايتها يقول الإمام (ع): (وصل على وليك - أي الإمام المهدي (ع) - وولاية عهدك والأئمة من ولده، ومد في أعمارهم ، وزد في آجالهم، وبلغهم أقصى آمالهم دينا ودنيا وآخره انك على كل شيء قدير).

در نماز روز جمعه که ابن طاووس (رحمه الله) درباره ی آن گفته (و او از کسانی است که با امام مهدی عجل الله فرجه ملاقات داشته بلکه از امام عجل الله فرجه در زمان غیبت کبری نقل می نمود): که اگر تعقیب نماز عصر روز جمعه را به هر علت ترک کردی این نماز را هرگز ترک نکن به خاطر امری که خداوند ما را بر آن مطلع ساخته است. سپس نماز را یاد کرد که در آخر آن امام مهدی عجل الله فرجه می فرماید: (وصل على وليك (أي الإمام المهدي عجل الله فرجه) وولاية عهدك والأئمة من ولده ومد في أعمارهم وزد في آجالهم وبلغهم أقصى آمالهم دينا ودنيا وآخره انك على كل شيء قدير - درود فرست بروی خودت - یعنی (امام مهدی عجل الله فرجه و والیان عهدت و امامان از فرزندان او و عمر آنها را زیاد کن و مدت آنها را بیفزای و به نهایت آرزوهایشان برسان در دین و دنیا و آخرت زیرا که تو بر همه چیز توانایی)⁽¹⁶⁹⁾.

ورد في الرواية أنه ينزل في مسجد السهلة بعيناه. وورد أن بعده أحد عشر مهدياً من ولده (ع).

والروایات كثيرة لست بصدد استقصائها، وإنما ذكرت بعضها للحجة على المعاند المتكبر على الله وأوليائه الله، ومن أراد العلم طلباً للحق، فليراجع كتب الحديث ويطالع بنفسه.

¹⁶⁸ - از محمد بن فضیل از امام رضا (ع) فرمود: (به امام گفتم آیا زمین بدون امام باقی میماند؟ فرمود: خیر ولی ما از امام صادق (ع) روایت میکنیم که:

زمین بدون وجود امام باقی نمی ماند مگر اینکه خداوند بر اهل زمین خشم گیرد یا بر بندگان غضب کند. پس امام رضا (ع) فرمود: نه. بدون امام نبی ماند و اگر بدون امام باقی بماند متلاشی میشود) کافی: ج 1 ص 277 ح 11. و بسیاری از دیگر احادیث شریف

¹⁶⁹ - کتاب مفاتیح الجنان: ص 85

در روایت آمده به همراه خانواده اش به مسجد سهله می آید⁽¹⁷⁰⁾ و آمده که یازده مهدی بعد از او از فرزندانش می آیند⁽¹⁷¹⁾.

و روایات بسیاری در صدد نقل همه ی آنها نیستیم. و همانا بعضی از آنها را برای اتمام حجت بر معاندان و متکبران بر خداوند و اولیاء او یاد نمودم. و هر که حق را خواهان است برود و کتب حدیث را خود مطالعه کند.

﴿بَدَّ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾: هؤلاء هم بعض علماء الشيعة وأتباعهم خاصة، والكتاب الذي نبذوه وراء ظهورهم هو: القرآن والإمام المهدي (ع) والروايات عن أهل بيت العصمة والمهدون للإمام المهدي (ع) وإرساله لهم، وكذبوا بالحق لما جاءهم وقالوا ساحر أو مجنون، أو به جنة كأثم لا يعلمون أن هذا هو الحق من الإمام المهدي (ع).

﴿بَدَّ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾⁽¹⁷²⁾. (گروهی از اهل کتاب کتاب خدا را پشت سر افکندند چنان که گویی [از آن هیچ] نمی دانند). و آنها بعضی از علماء شیعه و اتباع آنها به طور خاص هستند و کتابی که پشت سر افکندند: قرآن کریم و امام مهدی ع و روایات نقل شده از اهل بیت عصمت و طهارت و کسانی که زمینه ی حکومت امام ع را مهیا می کنند و ارسال آنها توسط امام ع است. و حق را تکذیب کردند زمانی که به سوی آنها آمد و گفتند که ساحر یا دیوانه است یا جنون دارد گویی نمی دانند که همانا این خود حق است از امام مهدی ع.

﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ﴾: أي بعض علماء الشيعة اتبعوا سنن الأمم الماضية واتهاماتهم للأنبياء والمرسلين (ع)، وقالوا هذا من الجن (الشياطين)، وملك سليمان أي ملك المهدي (ع).

﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ﴾ (و آنچه را که شیطان [صفت]ها در سلطنت سلیمان خوانده [و] درس گرفته [بودند پیروی کردند]). یعنی بعضی از علماء شیعه از سنّت های پیشینیان و اتهاماتی که به پیامبران و فرستادگان می زدند پیروی نمودند و خواهند گفت که این قدرت این از جنّ (شیاطین) است، پس ملک سلیمان یعنی حاکمیت امام مهدی ع.

¹⁷⁰ - از امام صادق (ع): (گویا دارم ورود حضرت قائم (ع) به همراه خانواده اش به مسجد سهله را میبینم) بحار الانوار: ج 52 ص 414

¹⁷¹ - از ابی حمزه. از امام صادق (ع) در حدیثی طولانی که میفرماید: (ای ابا حمزه بر راستی که بعد از حضرت قائم (ع) از ما یازده مهدی از فرزندان

امام حسین (ع) خواهند بود) کتاب غیبت از شیخ طوسی: ص 309

¹⁷² - بقرة: 101.

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانٌ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا﴾: وكون الإمام المهدي (ع) هو إمام الأنس والجن فانه يرسل رسوله إلى الأنس والجن، وكما أنّ من الأنس من يؤمن ومن يكفر ومن ينافق ومن يؤمن ويرتد ومن ومن ... كذلك من الجن من يجري عليه ما يجري على الأنس.

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانٌ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا﴾ (و سليمان كفر نورزيد ليكن آن شيطان [صفت]ها به كفر گرايدند). و چون امام مهدی ع امام جنّ و انس است پس او رسولش را برای جنّ و انس می فرستد و همان طور که از انس کسانی هستند که ایمان می آورند و بعضی دیگر کفر می ورزند و عده ای منافق هستند، کسانی هستند که ایمان می آورند سپس مرتد می گردند و ... و این احوال نیز بر جنّ هم می گذرد؛ یعنی هر چه بر انس جاری می شود بر جنّ هم جاری می گردد.

كما أنّ أمر الإمام المهدي (ع) العظيم، والذي يمثل نهاية إبليس (لعنه الله) وجنده من شياطين الأنس والجن، كيف لا يتعرض لمكر من قبل شياطين الجن و خدعهم ومكرهم وإلقاءاتهم في قضية الإمام المهدي (ع) التي تمثل نهاية باطلهم بأسره هذه المرة؟!

همان طور که امر امام مهدی ع بسیار عظیم است، و آن کسی که نهایت ابلیس ملعون و شیاطین انس و جنّ را تمثیل می کند، چگونه ممکن است که مورد تعرض شیاطین جنّ و خدعه ها و حيله ها و القائات آنها در قضیه ی امام مهدی ع که در این باره حاکی از نهایت باطل آنها خواهد بود قرار نگیرد؟!

وبعض الآيات في (بني إسرائيل) خاصة بالمسلمين الذين ظلموا آل محمد (ع)، قال تعالى: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا﴾.

و بعضی از آیات در مورد بنی اسرائیل خاص مسلمانانی است که به محمد و آل محمد و ظلم نموده اند. خداوند می فرماید: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا﴾⁽¹⁷³⁾ (و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم تا میان خانه هایتان (برای قتل و غارت شما) به جستجو درآیند و این تهدید تحقق یافتنی است).

﴿وَقَصِينَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... وَتَعَلَّنَا عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ (و به فرزندان اسرائیل خبر دادیم. . . به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست):.

الفساد الأول: من هذه الأمة بقتل فاطمة والإمام علي (ع). والفساد الثاني: بقتل الحسن والحسين عليهما السلام، والعلو الكبير: بما انتهكوا من حرمة الحسين (ع)، ومثلوا بجثمانه الطاهر ورفعوا رأسه على رمح، وهو خامس أصحاب الكساء، وخير خلق الله بعد محمد وعلي وفاطمة والحسن (ع). والعباد المرسلون في المرة الأولى هم المختار وجنوده الذين سلطهم الله على قتلة الحسين (ع) فقتلوهم.

فساد اول: به قتل رساندن امام علی ع و فاطمه ز است و فساد دوم به قتل رساندن امام حسن و امام حسین ع می باشد. و سرکشی بسیار بزرگ آن است که حرمت امام حسین ع را، هتک نمودند و به جسم پاک او بی احترامی کردند و سرش را بر نیزه برافراشتند و او پنجم اصحاب کساء و برترین خلق خداوند بعد از محمد ﷺ و علی و فاطمه و امام حسن ع است. و بندگان فرستاده شده در وعده ی نخستین، مختار و سربازان او که خداوند به آنان بر قاتلان امام حسین ع سلطه داد و آنها را کشتند.

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا﴾: وهؤلاء هم أصحاب القائم (ع) وأنصاره، سيمن لهم الله حتى يملكوا شرق الأرض وغربها مع سيدهم محمد بن الحسن المهدي (ع)، وينزل الله بهم كل كافر ومنافق ومرتاب.

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا﴾⁽¹⁷⁴⁾. (و چون تهدید آخر فرا رسد [بیایند] تا شما را اندوهگین کنند و در معبد [تان] چنانکه بار اول داخل شدند [به زور] درآیند و بر هر چه دست یافتند یکسر [آن را] نابود کنند). اینان اصحاب قائم ع و انصارش هستند که خداوند به آنها تمکین خواهد داد تا این که شرق و غرب زمین را با آقایشان محمد بن الحسن امام مهدی ع تصرف کنند و خداوند با آنها هر کافر و منافق و مرتدی را ذلیل خواهد نمود.

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم﴾: أي يا مسلمين، عسى ربكم أن يرحمكم بإتباع القائم ونصرته والاعتراف بأنه إمام مفترض الطاعة يجب موالاته وموالاته وليه ومعاداة عدوه.

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم﴾ (امید است که پروردگارتان شما را رحمت کند)⁽¹⁷⁵⁾. یعنی ای مسلمانان امید است که پروردگارتان شما را با پیروی از قائم و یاری دادن او و اعتراف به اینکه او امام و اطاعتش واجب است و مشایعت او و اولیائش و دشمنی با دشمنانش لازم است، رحمت کند.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾: أي إن الآيات التي مضت من سورة الإسراء ترشدكم إلى التي هي أقوم، أي إلى الصراط المستقيم، أي الإمام المهدي (ع).

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾⁽¹⁷⁶⁾ (قطعاً این قرآن به [آینی] که خود پایدارتر است راه می‌نماید). آیه هایی که ذکر آنها گذشت (از سوره ی اسراء) شما را به آنچه پایدار است راه می‌نماید یعنی به راه مستقیم امام مهدی و راهنمایی می‌کند.

﴿وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾: ويبشر المؤمنين بالقائم (ع) ويعملون لقيامه، فالتمهيد لقيام القائم (ع) هو الصالحات وهو الصلاة، وهو خير العمل.

﴿وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾⁽¹⁷⁷⁾. (به مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند بشارت می‌دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود). و به ایمان آورندگان به قائم بشارت می‌دهد و برای قیام او اعمالی را انجام می‌دهند. پس تمهید (زمینه سازی) برای قیام قائم خود صالحات و نماز و برترین عمل است.

﴿وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾: الآخرة هي الإمام المهدي (ع) والمهدون له (ع)، وهي ملكوت السماوات والأرض، وهي رؤيا المؤمن الصالحة، وهي فطرة الله التي فطر الناس عليها، والذين لا يؤمنون بالآخرة كفره وإن ادعوا أنهم مسلمون.

﴿وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾⁽¹⁷⁸⁾. (و این که برای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند عذاب دردناک آماده کرده‌ایم). آخرت خود امام مهدی و زمینه سازان ظهور او است، و خود ملکوت آسمانها و زمین و رؤیای نیک مؤمن است، و خود فطرت خداوند که مردم را بر اساس آن آفریده است و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، کافرند حتی اگر ادعای مسلمانی کنند.

175 - اسراء: 8.

176 - اسراء: 9.

177 - اسراء: 9.

178 - اسراء: 10.

أما النجمة السداسية: فهي من موارث الأنبياء التي ورثها القائم محمد بن الحسن المهدي (ع)، وهي ترمز إليه (عليه صلوات ربي) وتعني: المنتصر والمنصور. واليهود الصهاينة سرقوا هذه النجمة، واتخذوها شعاراً لهم ورمزاً لانتظارهم للمصلح العالمي الموعود، وهو عندهم - كما قدمت - إيليا النبي (ع). والذي يهين هذه النجمة ويلعنها يكون كمن يلعن كلمة (الله أكبر) التي وضعها صدام لعنه الله في علم العراق، ويكون ممن يلعن موارث الأنبياء (ع).
 أما ستاره ی شش گوش: این ستاره از جمله ی میراث پیامبران است، که حضرت محمد بن حسن المهدي ع آن را به ارث برده است. و این ستاره نمادی است برای امام مهدی ع و معنی آن پیروز شده یا منصور می باشد. یهود صهیونیست این ستاره را سرقت نموده و آن را برای انتظار مصلح جهانی موعود شعار و نماد خود قرار دادند، و آن مصلح نزد آنان همان طور که قبلاً تقدیم کردم ایلیای نبی ع است. و کسی که به این ستاره توهین کند و آن را لعنت نماید مانند کسی می ماند که به کلمه ی (الله أكبر) که صدام ملعون آن را بر پرچم عراق قرار داده بود توهین و لعنت کند. و از کسانی می باشد که میراث پیامبران را لعنت می کند.

فهذه النجمة هي نجمة المهدي (ع)، وقد ورد عنهم (ع): (إن راية الحق إذا ظهرت لعنها أهل المشرق وأهل المغرب). فاحذروا أمها المؤمنون، فاللعنة إذا لم تجد لها موضعاً عادت إلى صاحبها، كما ورد عن رسول الله (ص).

پس این ستاره، ستاره ی حضرت امام مهدی ع است. و از اهل بیت روایت شده که پرچم حق زمانی که ظهور کند اهل مشرق و اهل مغرب آن را لعنت می کنند⁽¹⁷⁹⁾ پس ای مؤمنان از آن بر حذر باشید چرا که لعنت اگر جایگاهی برای خود نیابد همان طور که از رسول خدا ﷺ روایت شده به سوی صاحب آن برمی گردد⁽¹⁸⁰⁾.

وداود (ع) داودنا، وسليمان (ع) سليماننا، والهيكل هيكلنا نحن المسلمين، لا هيكل اليهود الصهاينة قتلة الأنبياء، والأرض المقدسة أرضنا، ولا بد من تحريرها وفتحها، ورفع راية (لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله) عليها.

و داوود ع داوود ما مسلمانان است و سليمان ع سليمان ما است و هيكل، هيكل ما مسلمانان است و نه هيكل يهود صهيونيست قاتلان پیامبران. و سرزمین مقدس، سرزمین ما است و حتماً باید آن را آزاد و فتح کنیم و پرچم لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله را بر آن برافراشته کنیم. **إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ**⁽¹⁸¹⁾. در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده‌اند و خدا سرور مؤمنان است. **وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.**

¹⁷⁹ - از ابان بن تغلب روایت شده که گفت: شنیدم که امام باقر (ع) فرمود: (اگر پرچم حق ظاهر شد اهل مشرق و اهل مغرب برآن لعنت میفرستند می دانی برای چه؟ گفتم خیر فرمود: برای آنچه که مردم از اهل بیتش قبل از خروجش می بینند) بحارالانوار: ج 52 ص 363.

¹⁸⁰ - از ابی حمزه ثمالی نقل شد که از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود: (براستی که لعنت اگر از سوی صاحبش به حرکت درآمد. اگر طریقی پیدا نمود می‌رود و اگر جایگاهی پیدا نکرد بسوی صاحبش برمیگردد) کتاب کافی ج 2 ص 360.

¹⁸¹ - آل عمران: 68.

سؤال / 24: ما معنى السبع المثاني؟

سؤال / 24: سبع المثاني به چه معناست؟!؟

الجواب: قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ ، والمثاني في هذه الآية هي: آيات سورة الفاتحة.

جواب: خداوند فرموده: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾⁽¹⁸²⁾ (و به راستی به تو سبع المثانی و قرآن بزرگ را عطا کردیم) المثانی در این آیه، آیات سوره ی فاتحه هستند⁽¹⁸³⁾.

والمثاني مأخوذة من الثناء، أي المدح والحمد، فأيات سورة الفاتحة سبع آيات كلها آيات ثناء على الله سبحانه وتعالى، ولذا سميت السبع المثاني. والرسول (ص) في هذه الحالة هو: الثاني المثني، أي المادح والحمد، ولو سميتها الحمد يصبح الرسول (ص) هو الحمد أو محمد وأحمد.

182 - حجر: 87

183 - به امیرالمؤمنین(ع) گفته شد: ای امیر المؤمنین به ما خبر بده آیا (بسم الله الرحمن الرحيم) آیه ای از فاتحه کتاب است ؟ فرمود: (بلی رسول خدا (ص) آن را می خواند و آنرا آیه ای از سوره بحساب می آورد و می فرمود: فاتحه کتاب همان سبع المثانی است) کتاب الامالی از شیخ صدوق: ص 240

و از حسین ابن علی، از برادرش حسن ابن علی (علیهم السلام) فرمود: امیر المؤمنین (ع) فرمود: (همانا « بسم الله الرحمن الرحيم » آیه ای است از فاتحه کتاب، و آن با « بسم الله الرحمن الرحيم » هفت آیه می شود، شنیدم رسول خدا (ص) می فرمود: خداوند تعالی به من فرمود: ای محمد (و به راستی به تو سبع المثانی [سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم) که تنها بر من با فاتحه کتاب منت نهاد، و آن را یازده قرآن بزرگ قرار داد، و در گنج های عرش فاتحه کتاب اشرف ترین آنها است، و خداوند تعالی آن را مخصوص حضرت محمد (ص) قرار داد و با آن او را کرامت بخشید، و هیچ یک از پیامبران در آن با او شریک قرار نداد، و حضرت سلیمان را از آن نصیبی داد، و از آن به او « بسم الله الرحمن الرحيم » داد، آیا ندیدی وقتی از بلقیس حکایت می کند وقتی که گفت: (براستی برای من نامه ای ارجمند آمده * و آن از سلیمان است و آن بسم الله الرحمن الرحيم است) ؟ پس هرکس آن را بخواند و به موالات محمد و دودمان پاکش معتقد باشد، و به امر آن منقاد است، و به ظاهر و باطن آنها مؤمن است، خداوند تعالی به هر حرف از آن حسنه ای می دهد، و هر حسنه ای بهتر از تمام دنیا و هر آنچه در آن است از اموال و نیکی ها، و هرکس به خواننده آن گوش فرا دهد برای او ثلث آنچه برای خواننده آن است، هر کدام از شما از این خیری که برای شما قرار داده شده بسیار استفاده کنید، همانا آن غنیمتی است، و وقت آن از شما هدر نرود، که در دل های شما حسرت باقی می ماند) امالی شیخ صدوق: ص 241.

و از محمد بن مسلم گفت: (از امام صادق (ع) در باره سبع المثانی و قرآن بزرگ پرسیدم که آیا آن فاتحه الکتاب است ؟ فرمود: بله آن برترین آنهاست .) تهذیب الاحکام: ج 2 ص 289.

و از ابی بکر حضرمی گفت: ابو عبدالله (ع) فرمود: (اگر برای شما حاجتی باشد، پس المثانی و سوره ای دیگر بخوان، و دو رکعت نماز بخوان و خداوند را مسئلت بنا. گفتم: اصلحک الله، المثانی چیست ؟ فرمود: فاتحه الکتاب: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمین). مستدرک الوسائل برای میرزا نوری: ج 4 ص 165. (ن)

و المثانی از ثناء گرفته شده یعنی مدح و ستایش. پس آیات سوره ی فاتحه هفت آیه هستند، همه ی آنها آیات مدح و ستایش خداوند منزّه و متعال می باشند و لذا سبع مثانی نام نهاده شده است⁽¹⁸⁴⁾. و پیامبر ﷺ در این حالت خود: ستایش کننده، و ستایش کرده است. یعنی مدح کننده و سپاسگذار؛ و اگر سوره ی فاتحه را حمد بنامیم، پیامبر ﷺ خود، حامد (سپاسگذار) و یا محمد (ستوده) و احمد (بسیار ستایش کننده) می شود.

والقرآن كله في الفاتحة، ولهذا أفرد الله منته على الرسول (ص) بالفاتحة المباركة. ولما كان القرآن تفصيل للفاتحة أصبح القرآن كله ثناء على الله سبحانه وتعالى عند أهله، فصَحَّ أن يسمى القرآن كله مثاني، قال تعالى: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ لِمَنْ هَدَى بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾.

همه ی قرآن در فاتحه است و و بدین جهت است که خداوند نعمت خود را تنها به پیامبر ﷺ در سوره ی مبارکه ی فاتحه ارزانی نموده است. و زمانی که همه ی قرآن تفصیل و شرحی برای سوره ی فاتحه باشد در این صورت همه ی قرآن نزد اهلش مدح و ستایش خداوند منزّه و متعال می شود. پس درست است که تمام قرآن را مثانی (حمد و ستایش) نامیده شود. خداوند فرموده: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ لِمَنْ هَدَى بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾⁽¹⁸⁵⁾. (خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه متضمن وعده وعید نازل کرده است آنان که از پروردگارشان می هراسند پوست بدنشان از آن به لرزه می افتد سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می گردد این است هدایت خدا هر که را بخواهد به آن راه نماید و هر که را خدا گمراه کند او را راهبری نیست).

¹⁸⁴ - و این تفسیر از تفسیر باطنی است، چون در تفسیر ظاهری وارد شده که مثانی نامیده شد بعلت اینکه در نماز دوبار خوانده می شود یا در دو رکعت اول تکرار می کنی:

محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر آن آورده: از یونس بن عبد الرحمن، مرفوع است که گفت: از ابا عبدالله (ع) از قوله تعالی پرسیدم: (و به راستی به تو سبع المثانی [=سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم) فرمود: (آن سوره حمد است، و آن هفت آیه است، و از جمله آن بسم الله الرحمن الرحیم است، و بدین جهت مثانی نامیده شد چون آن در دو رکعت تکرار می شود) مستدرک الوسائل برای میرزای نوری: ج 4 ص 157. (ن) و از احمد بن محمد سیاری در کتاب تنزیل و تحریف: از ابی عبدالله (ع)، در قول خدای عز وجل: (و به راستی به تو سبع المثانی [=سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم): (بسم الله الرحمن الرحیم، آن نام بزرگ خداوند است، و سبع المثانی ام الكتاب است، که در هر نمازی تکرار می شود).

و یا اینکه مقصود سید (ع) اصل لفظ است، چون او فرمود: (از ثنا گرفته شده) یا به عبارتی دیگر مصدر آن ثناء است، پس آن آیات ثناء و حمد بر پروردگار است، و همچنین در نماز تکرار می شود، و شاید برای آن باطن های دیگری بغیر از آنچه تقدیم شده باشد، و ممکن است از تفسیر باطنی آن: و در باطن آنها ائمه (ع) باشند و آنها ستایشگرترین کس در بین مردم بر خداوند تعالی بعد از جد شان رسول خدا (ص) هستند. (ن)

والمثاني الناطق هم: الأئمة (ع)، وهم سبع آيات ثناء على الرسول (ص) في هذه الأرض، وفي جميع العوالم، تفتخر الملائكة بخدمتهم واتباعهم، وضرب أعداء الله بين أيديهم، وهم: علي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة الثمانية ولد الحسين والقائم المهدي (ع) والأئمة من ولد القائم المهدي (ع)، وقد ورد عنهم (ع): أنهم هم المثاني ، ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾.

ومثاني ناطق ائمه هستند. و آنها هفت آیه ثناء و ستایش بر پیامبر ﷺ در روی این زمین و در همه ی عوالم می باشند، فرشتگان به خدمت آنها و متابعتشان و زدن دشمنان خداوند به همراه آنها، افتخار می کنند. و آنها (علی و فاطمه و حسن و حسین و هشت تن فرزندان امام حسین و امام مهدی و ائمه فرزندان امام مهدی) می باشند و همانا از آنها روایت شده، که خودشان مثانی هستند⁽¹⁸⁶⁾. ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾.

¹⁸⁶ - ظاهراً روایات در هفت آیه از ائمه (ع) دچار اختلاف شده، و همه آنها صحیح هستند چون از اهل بیت (ع) روایت شده که برای قرآن در زمان هر امام از آنها (ع) تأویلی است، از امام صادق (ع) روایت شده که آنها هفت امام و قائم (ع) هستند: قاسم بن عروه از ابی جعفر (ع) در قوله تعالی: (و به راستی به تو سبع المثانی [=سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم) فرمود: (هفت امام و قائم (ع) است) بحار الانوار: ج 24 ص 117. و در روایتی دیگر از امام صادق (ع) اینکه ظاهر آن فرزند فرزند و هفتم از آن قائم (ع) است: از یونس بن عبد الرحمن مرفوع گفت: از ابا عبدالله (ع) در مورد قوله تعالی پرسیدم: (و به راستی به تو سبع المثانی [=سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم) فرمود: (اینکه ظاهر آن حمد است، و باطن آن فرزند فرزند، و هفتم از آن قائم (ع) است). بحار الانوار: ج 24 ص 117. پس اگر فرزند فرزند را حساب کنیم یا فرزند امام صادق (ع) پس هفتم از آنها وصی امام مهدی (ع) و نه خود امام مهدی است و همچنین او قائم به امر امام مهدی (ع) است. و از امام باقر (ع) نقل شده که آن (سبع المثانی) بدون تحدید خود اهل بیت (ع) هستند: ابی جعفر (ع) فرمود: (ما همان مثانی هستیم که خداوند به پیامبر ما حضرت محمد (ص) داده است، و ما وجه الله هستیم که در روی زمین بین شما رفت و آمد می کنیم، و ما عین الله در خلقتش هستیم و ما دست خداوند هستیم که با رحمت بر بندگانش گسترده شده است، هرکس ما را شناخت شناخت و هرکس ما را نشناخت نشناخت و ما پیشرو متقین هستیم.) کافی ج 1 ص 143. و از ابی الحسن (ع): آن هفت امامی است که فلک بر آنها می گردد، و قرآن عظیم آن رسول خدا حضرت محمد (ص) است: از سبأه گفت: ابوالحسن (ع) فرمود: (و به راستی به تو سبع المثانی [=سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم) فرمود: (به هیچ پیامبری داده نشد جز حضرت محمد (ص) و آنها هفت امامی که فلک بر آنها می گردد و قرآن عظیم حضرت محمد (ص) است.) و در اینجا تحدید و مشخص نمی کند که آن هفت امام چه کسانی هستند، و از معلوم ائمه (ع) دوازده تن هستند، و اضافه بر آنها دوازده مهدی از نسل امام مهدی (ع) است که آنها بعد از پدرشان امام مهدی (ع) نیز ائمه هستند، و این اشاره به هفت امام ممکن است مقصود مقام و مرتبه باشد نه اشخاص، و شاید در یک مقام بیش از یک امام مشترک باشند، پس مجموع اهل بیت (ع) از ائمه (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) و مهدیین (ع) در هفت مقام و منزلت است، که امام (ع) از آن یاد می کند به (اینکه هفت امام فلک بر آنها می گردد) و از معلوم فلک بر تمام ائمه (ع) تا روز قیامت می گردد، و روایات دال بر اینکه اگر زمین از امام خالی شود با اهلش دگرگون می شود، پس ائمه و مهدیین بر تمام آنها و هرکدام در زمانش فلک می چرخد. و روایات دیگری سبع المثانی را کاملاً مغایر با آنچه گذشت تاویل می کنند، و ناگفته نماند که همه آنها با آمدن سید احمد الحسن از شمول بودن آن بر تمام حجج تا روز قیامت محکم شده، و آنها هفت مقام و منزلت برای حجج الهی هستند. و روایت شده که در آنجا در زمان هر امامی از ائمه (ع) برای قرآن تاویلی می آید: از اسحاق بن عمار گفت: شنیدم ابا عبدالله (ع) می فرماید: (برای قرآن تاویلی است، و از آن هنوز نیامده، پس اگر تاویل در زمان امامی از ائمه (ع) پیش آمد، امام آن زمان آن را می شناسد) وسائل الشیعه (ال بیت): ج 27 ص 196. (ن)

بقية آل محمد (ع)

الركن الشديد أحمد الحسن

وصي ورسول الإمام المهدي (ع) إلى الناس أجمعين

المؤيد بجبرائيل المسدد بميكائيل المنصور ياسرافيل

ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم

النجف الأشرف

1 ذو الحجة 1424 هـ

فهرست

1..... مختصر تعریفی از صاحب کتاب

3..... مقدمه شیخ ناظم العقیلی

18..... الإهداء

سؤال / 1: اعرف الله بالله ؟

سؤال / 1: خدارا با خدا یعنی (از طریق خدا) بشناس. یعنی چه ؟

سؤال / 2: لماذا رأى إبراهيم (ع) كوكباً و قرماً و شمساً فقط ؟

سؤال / 2: چرا حضرت ابراهیم ع فقط خورشید و ماه و ستاره دیدند؟

سؤال / 3:

أ- من المعلوم أنّ إبليس طرد من الجنة بسبب عدم سجوده لآدم (ع)، فكيف استطاع أن يدخل إلى الجنة حتى يوسوس لآدم ويجعله يأكل من الشجرة التي نهاه الله عنها، حيث إنّ كلام إبليس مع آدم يدلّ على أنه كان معه في الجنة من إشارته إلى الشجرة بـ (هذا)، ضمير المخاطبة الذي يدل على مباشرة المتكلم للمخاطب الحاضر؟!

ب- همان طور که می دانیم (ابلیس) از بهشت طرد شده بود به علت این که به دستور خداوند برای آدم ع سجده نمود. حال چگونه توانست که وارد بهشت شود و آدم ع را وسوسه کند تا از درخت ممنوعه بخورد به طوری که نحوه سخن ابلیس

ت- نشان می دهد ابلیس در بهشت کنار آدم است از اشاره ی او به درخت با استفاده از ضمیر اشاره ی (هذه) که دلالت بر سخن متکلم با مخاطب حاضر، دارد؟

ب- ما هي الشجرة التي أكل منها آدم (ع)؟!

ب- درختی که آدم ع از آن خورد چه درختی بود؟

ج- هل أن آدم وحواء كانت سواتهما ظاهرة من غير لباس، وعندما أكلتا من الشجرة بدت لهما سواتهما، فأخذوا يتسترون بورق الجنة؟! وما هو ذلك الورق الذي تستروا به؟!

ج- آیا عورت آدم و حوا ظاهر و بدون لباس بودند و هنگامی که از آن درخت خوردند عورتهایشان آشکار شد؟! سپس شروع به پوشانیدن خود از برگ های بهشتی شدند و آن برگ ها که خود را با آن پوشاندند چه برگهایی بودند؟!28

سؤال / 4: إذا كان الله موجوداً في كل مكان وزمان، ومتجلي في الموجودات، فكيف يمكن دفع شبهة وجوده وتجليه سبحانه بالنسبة للنجاسات؟

سؤال / 4: اگر خداوند در هر زمان و مکانی موجود است و در موجودات متجلی است. چگونه ممکن است شبهه ی وجود او و تجلیش را از نجاسات دفع کرد؟!32

سؤال / 5: هل تختلف بسملة الفاتحة عن بسملة بقية سور القرآن؟ وهل البسملة جزء من السورة؟!

سؤال / 5: آیا بسمله (بسم الله الرحمن الرحيم) سوره ی فاتحه از سایر بسمله های قرآن متفاوت است؟! و آیا بسمله چیزی جد ای از سوره است؟!35

سؤال / 6: ما معنى أن القرآن كله في نقطة الباء، وأن أمير المؤمنين علي (ع) هو النقطة؟

سؤال / 6: به چه معناست که می گویند همه ی قرآن در نقطه ی باء (ب) بسمله ی سوره ی فاتحه است و امیر المؤمنین علی ع خود همان نقطه است؟!37

سؤال / 7: كيف يليق بنبي من أولي العزم وهو إبراهيم (ع) أن يقول عن الكوكب أو القمر أو الشمس بأنه ربي؟

سؤال/7: چگونه برازنده ی یک پیامبر از پیامبران اولی العزم و او ابراهیم ع است که بگوید ستاره و ماه و خورشید پروردگار من است؟! 39.

سؤال / 8: ما معنى الحديث القدسي: عن جابر بن عبد الله الأنصاري عن رسول الله (ص) عن الله سبحانه: (يا أحمد لولاك لما خلقت الأفلاك، ولولا علي لما خلقتك، ولولا فاطمة لما خلقتكما)؟

سؤال/8: این حدیث قدسی که جابر بن عبد الله انصاری از پیامبر ص و ایشان از خداوند منزه نقل می کنند به چه معناست: (ای احمد ص اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم و اگر علی ع نبود تو را نمی آفریدم و اگر فاطمه ص نبود هر دوی شما را نمی آفریدم)؟! 44.

سؤال / 9: ما معنى قول جبرائيل (ع) لما قتل الإمام علي (ع): (تهدمت والله أركان الهدى) أوليس الحسن والحسين أركان هدى، وهم باقون أحياء بعد مقتل الإمام (ع)؟!؟

سؤال/9: گفته ی جبرئیل ع در هنگامی که امام علی ع به شهادت رسید به چه معناست «تهدمت والله اركان الهدی» به خدا سوگند اركان هدایت منهدم شدند آیا امام حسن و امام حسین ع اركان هدایت نیستند و آنها بعد از شهادت امام علی ع زنده بودند؟! 47.

سؤال / 10: ما معنى قول الإمام علي (ع): (لو كشف لي الغطاء لما ازددت يقيناً)؟

سؤال/10: این فرموده ی امام علی ع به چه معناست: (اگر حجاب برایم کشف گردد بر یقینم افزوده نمی شود)؟! 49.

سؤال / 11: ما المراد من الحروف المقطعة في أوائل السور؟

سؤال/11: منظور از آمدن حروف مقطعه در ابتدای سوره های قرآن چیست؟! 51.

سؤال / 12: ما هي الأسماء التي علمها الله سبحانه وتعالى لآدم (ع)؟

سؤال/12: اسمهای که خداوند آنها را به حضرت آدم ع آموخت چه بودند؟!53

سؤال / 13: ما معنى الحديث القدسي: (الصوم لي وأنا اجزي به) (روزه برای من است و من با آن پاداش می دهم) ؟54

سؤال / 14: ما معنى قول الحسين (ع): (من لحقني استشهد ومن لم يلحقني لم يدرك الفتح) ؟

سؤال/14: فرموده ی امام حسین ع به چه معناست ؟ (هرکس که به من ملحق شد شهید شود و هر کس که به من ملحق نشود فتح را درک نخواهد کرد)58

سؤال / 15: إن الثمار التي نأكلها نمت على تربة فيها بقايا أجساد آدميين، فهل نحن نأكل أجساد آدميين؟!؟

سؤال/15: غذاها و میوه هایی که می خوریم در خاکی رشد و نمو یافته که در آن بقایای اجساد آدمیان نهفته است. آیا ما با خوردن از آن اجساد آدمیان را می خوریم؟64

سؤال / 16: هل إبليس من الملائكة أم من الجن؟

سؤال/16: آیا ابلیس از فرشتگان است یا از جن (پریان) ؟66

سؤال / 17: ما علة اختيار الأنبياء والمرسلين والأئمة (ع) دون غيرهم واختصاصهم بالعصمة؟

سؤال/17: علت انتخاب پیامبران و فرستادگان و ائمه و اختیاص عصمت به آنها چیست؟!67

سؤال / 18: قال تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾. وقال تعالى: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَّمَ مَا تُوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾. ما المراد من القلب وحبل الوريد في الآيتين؟!؟

سؤال/18: مراد از قلب و حبل الوريد (شاهرگ) در دو آیه چیست؟!72

سؤال / 19: ما هو المتشابه والمحکم؟ وكيف نعرف المتشابه من المحکم؟!

سؤال/19: متشابه و محکم چیست ؟ و چگونه متشابه را از محکم تشخیص دهیم؟!74

سؤال / 20: ما معنى قوله تعالى: ﴿قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴾ في سورة الماعون؟

سؤال/20: فرموده ی خداوند در سوره ی ماعون (فویل للمصلین) به چه معناست؟!83

سؤال / 21: هل يجوز تقبيل أيدي علماء الدين؟

سؤال/21: آیا بوسیدن دست علماء دین جایز است؟!92

سؤال / 22: قال تعالى: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا...﴾ (چون به رشد و کمال خویش رسید به او حکمت و دانش عطا کردیم...).

هناك عدة تساؤلات حول هذه الآيات:

در اینجا تعدادی سؤال در مورد این آیات بوجود می آید از جمله:

1- هل أن قتل موسى للقبطي كان خطأ أي غير متعمد من قبل موسى (ع) وإنما حصل بسبب ضربة؟ ثم هل أن قتل موسى للقبطي من قبل موسى لو كان متعمداً أو خطأ معصية لله أو ترك أولى؟!

2- آیا قتل قبطنی توسط حضرت موسی ع خطایی بوده یعنی موسی ع قصد کشتن نداشته و همانا در اثر یک ضربه اتفاق افتاده است؟ و آیا قتل قبطنی توسط حضرت موسی ع اگر عمدی و یا خطایی باشد، معصیت یا ترک اولی توسط موسی ع به حساب می آید یا خیر؟! ..

2- الموصوف من عمل الشيطان هل هو عملية القتل؟!

2- آنچه که به عمل شیطان موصوف شده آیا عمل قتل است؟!

3- طلب موسی للمغفرة بما وما هو الذنب الذي ارتكبه؟

3- طلب مغفرت توسط موسیؑ برای چه می باشد، وگناهی که او مرتکب شده چیست؟!

4- لماذا لم يقتل موسى الرجل القبطي الثاني؟

4- چرا حضرت موسیؑ مرد قبطی دوم را نکشت؟!

5- لماذا وصف موسى الإسرائيلي بأنه غوي مبین؟

5- چرا حضرت موسیؑ مرد اسرائیلی را به گمراهی آشکار توصیف کرد؟!93

سؤال / 23: ما معنى كلمة إسرائيل؟ وهل الصهاينة الموجودون اليوم في فلسطين هم بنو إسرائيل أو ما بقي منهم؟ وهل النجمة السداسية صهيونية؟ وماذا تعني النجمة السداسية؟

سؤال / 23: کلمه ی اسرائیل به چه معناست؟ و آیا صهیونیستها که امروزه در فلسطین وجود دارند خود بنی اسرائیل، یا بازماندگان آنها هستند؟ و آیا ستاره ی شش گوش صهیونیستی است؟ و ستاره ی شش گوش به چه چیزی دلالت دارد؟!99

سؤال / 24: ما معنى السبع المثاني؟

سؤال / 24: سبع المثانی به چه معناست؟!109

**

